تاریخ

تاریخ اساطیری ایران

دکتر ژاله آموزگار

تاریخ اساطیری ایران

دکتر ژاله آموزگار

تهران
۱۳۸۸

سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)
مرکز تحقیق و توسعهٔ علوم انسانی

تاریخ ۱

آموزگار، ژاله، ۱۳۱۸ -
تاریخ اساطیری ایران/ ژاله آموزگار. ــ تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعهٔ علوم انسانی، ۱۳۸۰.
شش، ۱۰۴ ص.: مصور. ــ («سمت»؛ ۱۵۶.تاریخ؛ ۱)
بها: ۱۲۰۰۰ ریال.
ISBN 978-964-459-156- 3
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
پشت جلد به انگلیسی: Jaleh Amoozgar. Mythological History of Iran.
کتابنامه: ص. [۸۹]- ۹۲.
چاپ اول: زمستان ۱۳۷۴، چاپ یازدهم: تابستان ۱۳۸۸.
۱. اساطیر ایرانی ــ تاریخ. ۲. ایران ــ تاریخ ــ دوران اساطیری و افسانه‌ای. الف. سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعهٔ علوم انسانی. ب. عنوان.
۲ ت ۸ آ/۲۲۷۰ BL
۲۹۱/۱۳۰۹۵۵
کتابخانه ملی ایران
۲۱۸۲-۷۵ م

سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)
مرکز تحقیق و توسعهٔ علوم انسانی

تاریخ اساطیری ایران
دکتر ژاله آموزگار
چاپ اول: زمستان ۱۳۷۴
چاپ یازدهم: تابستان ۱۳۸۸
تعداد: ۳۰۰۰
حروفچینی، صفحه‌آرایی و لیتوگرافی: سمت
چاپ و صحافی: مهر(قم)
قیمت: ۱۲۰۰۰ ریال. در این نوبت چاپ قیمت مذکور ثابت است و فروشندگان و عوامل توزیع مجاز به تغییر آن نیستند.
نشانی ساختمان مرکزی: تهران، بزرگراه جلال آل احمد، غرب پل یادگار امام (ره)، روبه‌روی پمپ گاز، کدپستی ۱۴۶۳۶، تلفن ۲-۴۴۲۴۶۲۵۰.
www.samt.ac.ir info@samt.ac.ir
کلیه حقوق اعم از چاپ و تکثیر، نسخه‌برداری، ترجمه و جز اینها برای «سمت» محفوظ است (نقل مطالب با ذکر مأخذ بلامانع است).

بسم الله الرحمن الرحیم

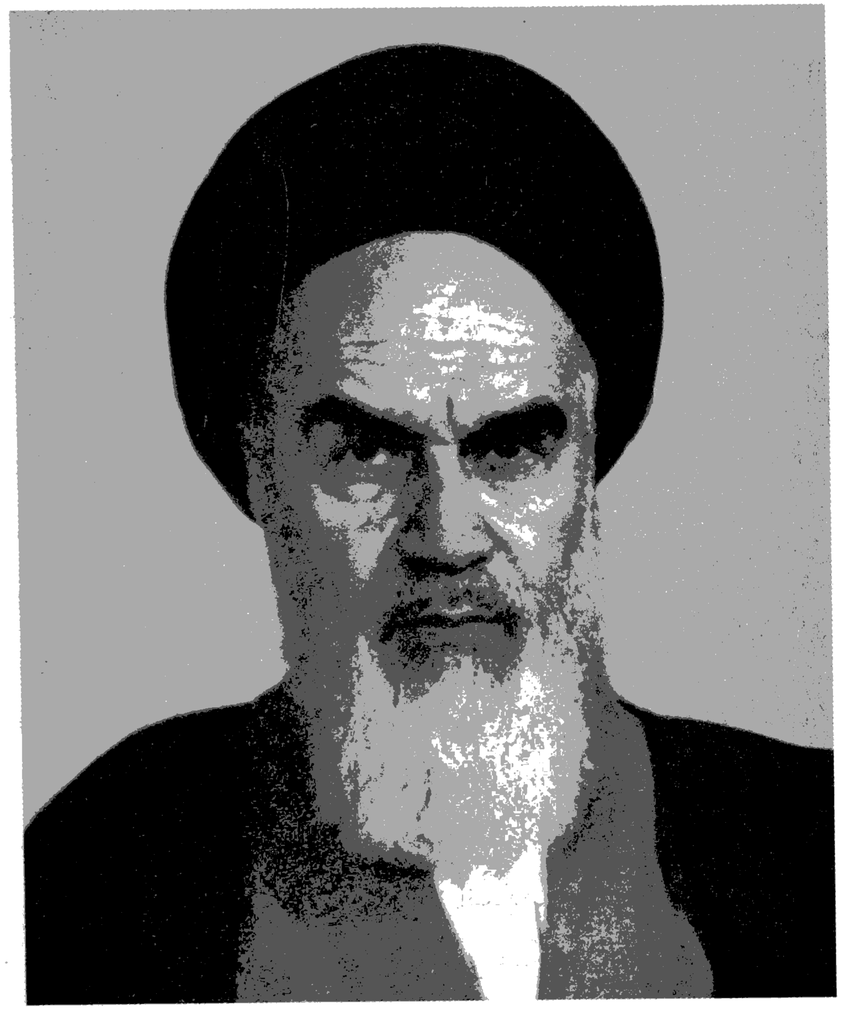

تاریخ روشنگر نسلهای آینده است.

صحیفهٔ نور؛ ج ۲، ص ۸۴

سخن «سمت»

یکی از اهداف مهم انقلاب فرهنگی، ایجاد دگرگونی اساسی در دروس علوم انسانی دانشگاهها بوده است و این امر، مستلزم بازنگری منابع‌درسی‌موجود و تدوین منابع مبنایی و علمی معتبر و مستند با درنظر گرفتن دیدگاه اسلامی در مبانی و مسائل این علوم است.

ستاد انقلاب فرهنگی در این زمینه گامهایی برداشته بود، اما اهمیّت موضوع اقتضا می‌کرد که سازمانی مخصوص این کار تأسیس شود و شورای عالی انقلاب فرهنگی در تاریخ ۶۳/۱۲/۷ تأسیس «سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها» را که به اختصار «سمت» نامیده می‌شود، تصویب کرد.

بنابراین، هدف سازمان این است که با استمداد از عنایت خداوند و همّت و همکاری دانشمندان و استادان متعهد و دلسوز، به مطالعات و تحقیقات لازم بپردازد و در هر کدام از رشته‌های علوم انسانی به تألیف و ترجمهٔ منابع درسی اصلی، فرعی و جنبی اقدام کند.

دشواری چنین کاری بر دانشمندان و صاحبنظران پوشیده نیست و به‌همین جهت مرحلهٔ کمال مطلوب آن، باید بتدریج و پس از انتقادها و یادآوریهای پیاپی ارباب‌نظر به‌دست آید و انتظار دارد که این بزرگواران از این همکاری دریغ نورزند.

کتاب حاضر برای دانشجویان دورهٔ کارشناسی رشتهٔ تاریخ در بخشی از درس «تاریخ ایران باستان» و رشتهٔ فرهنگ و زبانهای باستانی در درس «اساطیر ایران» و رشتهٔ باستان‌شناسی در بخشی از درس «اسطوره‌شناسی» تهیّه شده است. امید است علاوه بر جامعهٔ دانشگاهی سایر علاقه‌مندان نیز از آن بهره‌مند شوند.

از استادان و صاحبنظران ارجمند تقاضا می‌شود با همکاری، راهنمایی و پیشنهادهای اصلاحی خود، این سازمان را در جهت اصلاح کتاب حاضر و تدوین دیگر آثار مورد نیاز جامعهٔ دانشگاهی جمهوری اسلامی ایران یاری دهند.

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
پیشگفتار	۱
فصل اول: کلیات	۳
واژه اسطوره (۳)، تعریف اسطوره (۳)، دلیل وجودی اسطوره (۴)، اصل و ماهیت و زمان اسطوره‌ها (۵)، فایدهٔ اسطوره‌شناسی (۵)، منابع اساطیر ایران (۶)، پیش‌درآمدی بر اساطیر ایران (۱۰)، اساطیر ایران (۱۳) آفرینش از دیدگاه اساطیر ایرانی (۱۳).	
فصل دوم: سه‌هزار سال نخستین	۱۵
الف) دنیای روشنیها و نیکیها (قلمرو اورمزد)	۱۵
امشاسپندان (۱۵)، سپندمینو (۱۵)، بهمن (۱۶)، *اردیبهشت* (۱۶)، شهریور (۱۷)، *اسپندارمد* (۱۷)، خرداد (۱۷)، *امرداد* (۱۸)، ایزدان (۱۸)، *مهر یا میترا* (۱۹)، *اپام نپات یا برزایزد* (۲۲)، *ناهید/آناهید* (۲۲)، تیشتر (۲۴)، رپیتوین (۲۶)، *بهرام* (۲۷)، *وای* (۲۸)، رشن (۲۹)، سروش (۲۹)، *اشی* (۳۰)، دین (۳۱)، چیستا (۳۱)، *آذر* (۳۲)، هوم (۳۳)، گوشورن (۳۴)، درواسپ (۳۴)، *زروان* (۳۴)، معرفی کوتاه گروهی دیگر از ایزدان (۳۵).	
ب) دنیای تاریکیها و بدیها (قلمرو اهریمن)	۳۷
سردیوان (۳۷)، *اکومن* (۳۷)، *اندر* (۳۸)، *ساوول* (۳۸)، *ناهیه* (۳۸)، تیریز (۳۸)، زیریز (۳۸)، دیوان و دروجان (۳۸)، جِه (۳۹)، *استویداد* (۳۹)، ویزرش (۳۹)، *وای بد* (۳۹)، نسو (۳۹)، معرفی گروهی دیگر از دیوان (۴۰).	
دورهٔ پایانی سه‌هزار سال نخستین و آغاز سه هزار سال دوم، برخورد دو نیرو	۴۲

عنوان	صفحه
فصل سوم: سه‌هزار سال دوم	۴۴
آفرینش مادی و پیش‌نمونه‌های گیتیی	۴۴
فصل چهارم: پایان سه‌هزار سال دوم و آغاز سه‌هزار سال سوم	۴۶
یورش دوم اهریمن	۴۶
نخستین زوج بشر	۴۹
فرزندان نخستین زوج بشر	۵۰
پیشدادیان	۵۱
هوشنگ (۵۱)، تهمورث (۵۲)، جمشید (۵۳)، ضحاک (۵۶)، کاوه (۵۷)، فریدون (۵۷)، سلم، تور و ایرج (پسران فریدون) (۵۹)، منوچهر (۶۰)، آرش (۶۱)، گرشاسب (۶۲)، سام، زال، رستم (۶۳)، نوذر، زو، گرشاسب (پایان دوران پیشدادیان) (۶۵). کیانیان (۶۶)، کیقباد (۶۶)، کیکاوس (۶۷)، سیاوش (۷۰)، کیخسرو (۷۱)، لهراسب (۷۳)، گشتاسب (۷۴)، جانشینان گشتاسب (۷۷)، داراب و اسکندر (۷۷).	
فصل پنجم: سه‌هزار سال چهارم	۷۹
هزارهٔ اول از سه‌هزار سال چهارم	۷۹
زردشت (۷۹)، پشوتن (۸۳)، بهرام ورجاوند (۸۳).	
هزاره دوم و سوم از سه‌هزار سال چهارم	۸۳
اوشیدر (۸۴)، اوشیدرماه (۸۵)، سوشانس، پایان جهان (۸۶).	
کتابشناسی	۸۹
فهرست اعلام	۹۳

پیشگفتار

اساطیر نشان‌دهندهٔ فرهنگ و نحوهٔ تفکر مردمان در دورانهای کهن است؛ زبانِ گویای تاریخی است از دورانهای پیش‌تاریخی؛ سخنگویِ بازمانده‌های گرانبهایی است که از دل خاکها بیرون کشیده می‌شود یا در دل سنگها و کوهها یافت می‌گردد. اساطیر نمایندهٔ تداوم زندگی فرهنگی یک ملت و به نوعی تاریخ آن است. در این مجموعه ما با زبانی ساده تاریخ اساطیری ایران را با تکیه بر متنهای کهن ایرانی به رشته تحریر کشیده‌ایم.

روش تنظیم مطالب به این صورت بوده است: نخست به کلمهٔ اسطوره و نحوهٔ به‌وجود آمدن اساطیر و منافع اسطوره‌شناسی پرداخته‌ایم. سپس منابع اساسی برای تدوین اساطیر ایران معرفی شده است. در تهیه مطالب این مجموعه کوشش کرده‌ایم تا حد امکان از منابع اصلی و دست‌اول استفاده شود. پس از ذکر مطالبی در مورد اقوام هندواروپایی و هندوایرانی وارد مبحث آفرینش از دیدگاه اساطیر ایرانی شده‌ایم و برای اینکه مطالب به صورت پراکنده عرضه نشود و تحت‌نظمی درآید، کل آفرینش دوازده‌هزار ساله را در چهار دورهٔ سه‌هزار ساله بررسی کرده‌ایم:

سه‌هزار سال نخستین خود به دو قلمرو اورمزدی و اهریمنی تقسیم می‌شود. در قلمرو اورمزدی از امشاسپندان و ایزدان و در قلمرو اهریمنی از دیوان سخن گفته‌ایم.

در سه‌هزار سال دوم از آفرینش پیش‌نمونه‌های گیتیی صحبت شده است.

در سه‌هزار سال سوم از حملهٔ اهریمن، سرنوشت پیش‌نمونه‌ها، نخستین زوج آدمی و سپس از فرمانروایان و رویدادهای سلسلهٔ پیشدادیان و کیانیان سخن به میان آورده‌ایم و از دورانی که اسطوره به تاریخ می‌پیوندد و رویدادها جنبهٔ تاریخی به خود می‌گیرد کمتر بحث کرده‌ایم.

در سه‌هزار سال چهارم، آمدن زردشت، فرزندان موعود او و سرنوشت پایانی جهان را بنا بر اساطیر ایران به رشته‌تحریر کشیده‌ایم.

در کتابشناسی پایان کتاب فقط به معرفی آثار برگزیده‌ای پرداخته‌ایم که مطالعهٔ آنها برای پیشبرد دانش اساطیری علاقه‌مندان به‌طور کلی می‌تواند مفید باشد.

در این مجموعه، اسطوره‌های مانوی را نقل نکرده‌ایم؛ زیرا بافت آنها تاریخ‌گونه نیست و بخصوص با بافت اسطوره‌های نقل شده در متون *اوستا* و پهلوی و بویژه *شاهنامه* که بازگو کنندهٔ روایتهای خداینامه‌ای است تفاوت دارد. نقل اسطوره‌های مانوی به مجموعه‌ای جداگانه نیازمند است.

در شرح اسطوره‌ها، ضمن کوشش بر ساده‌نگاری، از توضیحات تخصصیِ بیشتر پرهیز شده است. سعی کرده‌ایم که رئوس مطالب اساطیری ایران را ذکر کنیم، ولی طبعاً در این مختصر پاسخ همهٔ پرسشهای اساطیری را نمی‌توان یافت.

در نقل اسمهای خاص، روش برگردان متداولِ غیرتخصصی را برگزیدیم تا خواندن آنها برای همهٔ دانشجویان در سطحهای مختلف امکان‌پذیر باشد. به همین دلیل از دادن مرجع برای هر موردی خودداری شده است؛ ولی در همهٔ موارد منابع دست اول مورد استفاده قرار گرفته‌اند. آثار ارزندهٔ صاحبنظران این رشته نیز کاملاً مدّنظر بوده است. هیچ مطلبی در این کتاب نیست که مستند به منبع معتبری نباشد. کتابها و مقالاتی که در بخش کتابشناسی در پایان این اثر عرضه می‌شود، بخشی از زیربنای این پژوهش را نشان می‌دهد.

در چاپ چهارم این کتاب تغییراتی داده شده و مطالب جدیدتری بدان افزوده گردیده است.

امید است که این مجموعهٔ مختصر که نشان‌دهندهٔ بخش کوچکی از فرهنگ بزرگ و پایدار این سرزمین است بتواند توجه و علاقه به پژوهشهای عمیقتری را در این زمینه در دانشجویان عزیز به‌وجود آورد.

ژاله آموزگار

فصل اول

کلیات

واژه اسطوره

اسطوره کلمه‌ای معرّب است که از واژهٔ یونانی هیستوریا[1] به معنی «جستجو، آگاهی و داستان» گرفته شده است.[2] برای بیان مفهوم اسطوره در زبانهای اروپایی از بازماندهٔ واژهٔ یونانی میتوس[3] به معنی «شرح، خبر و قصّه» استفاده شده است.[4]

تعریف اسطوره

ارائهٔ تعریف کاملی از اسطوره که در بر گیرندهٔ همهٔ مفاهیم آن باشد کار آسانی نیست. در فهم عامه و در برخی از فرهنگها، اسطوره معنی «آنچه خیالی و غیرواقعی است و جنبهٔ افسانه‌ای محض دارد» یافته است؛ اما اسطوره را باید داستان و سرگذشتی «مینُوی»[5] دانست که معمولاً اصل آن معلوم نیست و شرح عمل، عقیده، نهاد یا پدیده‌ای طبیعی است به صورت فراسویی که دست‌کم بخشی از آن از سنتها و روایتها گرفته شده و با آیینها و عقاید دینی پیوندی ناگسستنی دارد. در اسطوره وقایع از دوران اولیه

---

1. historia

۲. بازماندهٔ این واژه در زبان انگلیسی story است که به معنی «داستان و حکایت» است و در زبان فرانسه histoire «تاریخ و حکایت» معنی می‌دهد.

3. mytos

۴. در زبان انگلیسی myth و در زبان فرانسه mythe . به شناخت این دانش در انگلیسی mythology و در فرانسه mythologie گفته می‌شود.

۵. آسمانی، روحانی، مربوط به فراسوی جهان مادی، غیرملموس و آن جهانی.

نقل می‌شود. به عبارت دیگر، سخن از این است که چگونه هر چیزی پدید می‌آید و به هستی خود ادامه می‌دهد. شخصیتهای اسطوره را موجودات مافوق طبیعی تشکیل می‌دهند و همواره هاله‌ای از تقدس، قهرمانهای مثبت آن را فراگرفته است.

حوادثی که در اسطوره نقل می‌شود همچون داستانِ واقعی تلقی می‌گردد، زیرا به واقعیتها برگشت داده می‌شود و همیشه منطقی را دنبال می‌کند. اسطوره گاهی بظاهر حوادث تاریخی را روایت می‌کند، اما آنچه در این روایتها مهم است صحت تاریخی آنها نیست بلکه مفهومی است که شرح این داستانها برای معتقدان آنها دربر دارد، و همچنین از این جهت که دیدگاههای آدمی را نسبت به خویشتن و جهان و آفریدگار بیان می‌کند دارای اهمیت است.

اسطوره‌های نیمه‌تاریخی عبارت است از تحول و تکامل حوادث و وقایع ابتدایی و همچنین شرح کارهای فوق‌العاده‌ای که به دست آدمیان زورمند انجام گرفته و اندک‌اندک شاخ و برگ یافته و به صورت داستانهایی پر از عجایب و غرایب درآمده‌اند. بتدریج هاله‌ای از تقدس دینی به دور آنها حلقه زده و جنبهٔ الوهیت پیدا کرده‌اند. باید افزود که اسطوره با حکایتهایی که از زبان حیوانات نقل می‌شود و اعمال و احساسات انسان در آنها به حیوانات نسبت داده می‌شود فرق دارد. این حکایتها اغلب جنبهٔ تمثیلی دارند و بر مفاهیم معنوی و اخلاقی تأکید می‌ورزند (مانند حکایتهای کلیله‌ودمنه). اسطوره همچنین با افسانه‌هایی که کارهای غیرعادی را در چهارچوب زندگیهای روزمره و معمولاً با نتیجه‌ای اخلاقی نقل می‌کنند و نیز با قصه و خیالبافیهای شاعرانه و ادبیات داستانی تفاوت دارد.

دلیل وجودی اسطوره

اسطوره واکنشی از ناتوانی انسان است در مقابله با درماندگیها و ضعف او در برآوردن آرزوها و ترس او از حوادث غیرمترقبه. قدرت تخیل نهایت فعالیت خود را در این زمینه انجام می‌دهد. خدایان به این ترتیب خلق می‌شوند و سپس به شهریاران و پهلوانان زمینی تبدیل می‌گردند و گاهی به عکس از شخصیتی تاریخی یا قهرمانی معمولی، موجودی اسطوره‌ای شکل می‌گیرد؛ به این صورت که همهٔ ویژگیهای یک موجود خارق‌العاده را به او

نسبت می‌دهند و بتدریج با این ویژگیها، قهرمان از صورت موجود بشری عادی خارج می‌شود.

از سوی دیگر، اسطوره تجسّم احساسات آدمیان است به گونه‌ای ناخودآگاه، برای تقلیل گرفتاریها یا اعتراض به اموری که برای ایشان نامطلوب و غیرعادلانه است و چون آن را تکرار می‌کنند آرامشی به آنها دست می‌دهد. تکرار این داستانها که در قالب نوعی آیین دینی برگزار می‌شود به آنها حقانیت و واقعیت می‌بخشد.

اسطوره همچنین نشانه‌ای از عدم‌آگاهی بشر است از علل واقعی حوادث. انسان به پیروی از تخیل خود برای رویدادها علت و انگیزه می‌تراشد و به این ترتیب، تخیل را با واقعیتها پیوند می‌دهد.

اصل و ماهیت و زمان اسطوره‌ها

مشکل می‌توان نظر قطعی داد که هر اسطوره‌ای به چه مکان و زمانی تعلق دارد. به‌وجود آورندهٔ اسطوره‌ها گروههای ناشناخته‌ای از مردم اندیشمندی بودند که در هزاره‌های پیشین می‌زیسته‌اند. این اسطوره‌ها در طی زمان تغییر و تحول یافته‌اند. همان‌طور که فرهنگها با هم آمیخته می‌شوند اسطوره‌ها نیز با هم می‌آمیزند و اسطوره‌هایی جدید را به‌وجود می‌آورند و تغییر جا و زمان می‌دهند. این ویژگیها در اسطوره‌های ایرانی نیز متجلی است. داستانهای کهن مربوط به هزارها سال پیشِ مردم سرزمین ما به طور شفاهی و سینه به سینه نقل شده تا سرانجام به صورت نوشته درآمده است. این نوشته‌ها تصویرهایی به‌دست می‌دهند از دورانی که نه تاریخ می‌تواند دربارهٔ آنها قضاوت کند و نه باستانشناسی، و جای پای آنها را فقط در اسطوره‌ها می‌توان یافت.

اسطوره‌ها زمان خاصی را نیز منعکس نمی‌کنند. فقط شاید بتوان همسانیهایی را میان بعضی از آنها و دورانهای خاصی حدس زد. اسطوره‌های ایران نیز همگی از یک زمان نیستند و به دوره‌های مختلف تعلق دارند.

فایدهٔ اسطوره‌شناسی

دانش اساطیر در شناسایی تاریخ تمدن، روشن ساختن گوشه‌های تاریک ساختهای

اجتماعی کهن و پی‌بردن به طرز تفکر و اعتقادات مردمان دوران باستان بسیار مفید است. اگر تحلیل دقیق و فراگیری از اساطیر به عمل نیاید، بار سنگین مطالعه دربارهٔ تاریخ دوران کهن بر دوش باستانشناسی می‌افتد. دانش اساطیر می‌تواند بسیاری از نهادهای ابتدایی ادوار کهن تمدن بشری و ارتباطات اقوام را با یکدیگر مشخص سازد و به بخش مبهم باستانشناسی روشنی بخشد.

در جوامع ابتدایی بومیان که بُن‌مایه[1]های اساطیری هنوز در میان آنها زنده است، اسطوره‌شناسی نه تنها برای روشن کردن مرحله‌ای از تاریخ اندیشهٔ انسانی بلکه برای فهم و درک بهتر رفتار و آداب آن جوامع نیز مفید است.

منابع اساطیر ایران

برای دستیابی به اسطوره‌های ایران نخست باید منابع مورد استفاده را معرفی کرد.[2] این منابع را می‌توان به صورت ذیل دسته‌بندی کرد:

الف) منابع هندی به دلیل فرهنگ مشترکی که از دوران مهاجرت آریاییان به‌بعد میان هند و ایران وجود داشته است، آثار هندی باستان در بسیاری از موارد منبع مناسبی برای اساطیر ایران به‌شمار می‌آیند. این منابع عبارتند از:

۱. *ودا*[3]*ها*. قدیمی‌ترین اثر هندی به زبان سنسکریت است و خود چهار کتاب را شامل می‌شود:

ریگ ودا.[4] قدیمی‌ترین بخش *وداها*ست که آن را همردیف گاهان یا گاتهای اوستا دانسته‌اند. این کتاب مجموعه‌ای افزون بر هزار سرود است که سالیان متمادی به صورت شفاهی و سینه به سینه نقل شده و سپس به صورت نوشته درآمده است. سرودها و نیایشهای آن خطاب به خدایان دوران کهن آریایی است.

1. motif

۲. در اینجا منظور منابع دست‌اول است، و کتابهایی که دانشمندان و پژوهشگران دربارهٔ اساطیر ایران نوشته‌اند، در این جا معرفی نمی‌شود.

3. Veda 4. Rig Veda

یاجور ودا.[1] بیشتر کلام منثور است و دعاهایی را که در *ریگ‌ودا* آمده است تکمیل می‌کند.

سامه ودا[2]. سرودهایی است که برهمنان موقع قربانی و نیایش می‌خواندند.

اثروه ودا[3]. مشتمل برافسونها و وردهای سحر و جادوگری دوران باستانی هند است که از ترس و غضب و شهوت و نفرت و همچنین از دردهای جسمانی سخن می‌گوید و برای شفای بیماریها دعاهای فراوان دارد و در عین حال، صورت عملی طب قدیم را نیز نشان می‌دهد.

۲. *اوپانیشادها*. مجموعهٔ جدیدتر ادبیات ودایی و شامل دعاهاست.

۳. *مهابهاراتا*. این کتاب مربوط به خدایان دوران متأخرتر است.

۴. *پورانا*. این کتاب داستانهای باستانی را دربر دارد.

ب) منابع اوستایی کتاب *اوستا* که زبان آن جزء زبانهای دورهٔ باستانی ایران است و مدتها سینه‌به‌سینه نقل می‌شده، در دورهٔ ساسانی با تکیه بر آگاهیهای همهٔ موبدان و با خطی که در دورهٔ ساسانی برمبنای خط پهلوی اختراع شده بود، تدوین یافته است. اوستای ساسانی شامل بیست‌ویک نسک (کتاب) بوده است که خود مختصرتر از اوستای دورهٔ باستانی است. اوستای موجود در حدود یک‌چهارم اوستای دورهٔ ساسانی و شامل پنج کتاب است.

۱. *یَسنها*. مشتمل بر سرودها و دعاهای دینی است و هفتاد ودو «ها» (فصل) دارد. گاهان (گاتها یا گاثه‌ها) که باستانی‌ترین بخش اوستاست و آن را سروده‌های خود زردشت می‌دانند، هفده فصل از هفتاد ودو فصل *یسنها* را شامل می‌شود.

۲. *ویسپَرَد*. مجموعه‌ای از ملحقات *یسنها*ست و بیست‌وچهار کَرده (فصل) دارد.

۳. *یَشتها*. مشتمل بر سرودهایی خطاب به خدایان باستانی است. مجموعهٔ موجود این سرودها بیست‌ویک یشت است.

۴. *وَندیداد* یا *ویدیوداد*. در اصل کتابی است مربوط به آیینهایِ عملیِ زندگی در کیش زردشتی، ولی مطالب اساطیری نیز در جای جای آن دیده می‌شود و شامل بیست‌ودو فرَگَرد (فصل) است.

1. Yajur Veda 2. Sāma Veda 3. Atharva Veda

۵. *خُرده اوستا*. خلاصه‌ای از اوستای دورهٔ ساسانی و مجموعه‌ای از دعاها و نیایشهاست.

نیرنگستان، و *هیربدستان*، هادُخت نَسک و بخشهای پراکندهٔ دیگری نیز جزء منابع اوستایی به‌شمار می‌آیند.

ج) منابع مانوی منابع مانوی شامل نوشته‌های مانی و پیروان اوست. اسطوره‌های متعلق به سه دورهٔ آفرینش از دیدگاه آیین مانوی و خدایان و دیوان مانوی در این نوشته‌ها آمده است. کهنترین آثار مانوی در سدهٔ سوم و چهارم میلادی تدوین یافته است و آثار متأخر آن به قرن هفتم و هشتم میلادی تعلق دارد. این اسطوره‌ها در مواردی به شناخت نکاتی دربارهٔ اساطیر ایرانی مفید هستند.

د) منابع پهلوی گرچه تدوین و تألیف اغلب این منابع در حدود قرن ۳ هـ./ ۹ م. به‌بعد انجام یافته است، سنت آنها متعلق به دورهٔ ساسانی است و حتی این آثار روایتهای بسیار قدیمی‌تری را نیز بازگو می‌کنند. از میان این منابع به چند اثر اشاره می‌کنیم:

۱. دینکرد. در اصل مشتمل بر نه کتاب بوده است. کتاب اول و دوم و بخشی از کتاب سوم از میان رفته است. کتابهای بازمانده پر از مطالب اسطوره‌ای است.

۲. *بُنْدَهِشن*. به معنی آغاز آفرینش یا آفرینش اصلی است و تاریخ اساطیری و واقعی ایرانیان را از دورهٔ پیشدادیان تا رسیدن تازیان دربر دارد. مطالب جالب‌توجهی نیز دربارهٔ جغرافیای اساطیری به‌دست می‌دهد و دو روایت ایرانی (مفصل) و هندی (مختصر) از آن در دست است.

۳. *گزیده‌های زادِسْپَرَم*. دربارهٔ آفرینش، ظهور زردشت و رستاخیز و پایان جهان مطالبی دارد.

۴. *روایات پهلوی*. شرحی از آداب و رسوم و آیینهای دینی است یا مطالبی مربوط به آفرینش آسمان و داستانهایی دربارهٔ شخصیتهای اساطیری مانند جمشید، گرشاسب، مشیه و مشیانه.

دادِستان مینوی خرد، *زندوهومن‌یسن*، *دادِستان دینیگ*، *یادگار جاماسبی*، *شهرستان‌های ایران*، *کارنامهٔ اردشیر بابکان* و ترجمه و تفسیرهای *اوستا* به زبان پهلوی و ... نیز جزء کتب و منابع پهلوی محسوب می‌شوند.

هـ) منابع عربی و فارسی منابع عربی و تاریخهای نوشته شده به زبان عربی در سده‌های نخستین پس از اسلام و همچنین نوشته‌هایی که از این دوران به زبان فارسی موجود است و همگی بر اساس *خداینامه*[1] یا روایتهای کتبی و شفاهی تدوین یافته است، مطالب با ارزش و قابل‌استفاده‌ای دربارهٔ روایتها و سنتهای باستانی بخصوص در دورهٔ ساسانی به‌دست می‌دهند. مانند *تاریخ طبری*؛ *تاریخ بلعمی*؛ *مروج‌الذهب* مسعودی. *سِنی ملوک الارض و الانبیاء* اثر حمزهٔ اصفهانی؛ تاریخ یعقوبی و *غُرر الاخبار ملوکُ الفرس و سیرُهم* یا *شاهنامه کهن*، اثر ثعالبی و غیره ... .

در واقع، *شاهنامه* منبع اصلی روایتهای اساطیری و حماسی ایران به زبان فارسی به‌شمار می‌آید که بر اساس *خداینامه‌ها* سروده شده است. در *شاهنامه* می‌توان روایتهای سینه‌به‌سینهٔ حفظ شده و سنتهای شفاهی را که از قول «دهقان» نقل می‌شود نیز ملاحظه کرد. ویژگی *شاهنامه* این است که روایتهای گوناگون را با هم تلفیق می‌کند و از این رو شخصیت‌هایی در آن دیده می‌شوند که برای *اوستا* و منابع پهلوی ناشناخته‌اند. به عبارت دیگر می‌توان گفت که روایتهای ملی ایرانی در دورهٔ متأخر ساسانی در راه تکامل و توسعه سیر می‌کرده و در *شاهنامهٔ* فردوسی به صورت کنونی خود در دسترس ما قرار گرفته است.

از سوی دیگر متون *فارسی زردشتی* نیز از منابع مهم برای اساطیر ایران به شمار می‌آیند. این متون را زردشتیان در دوره‌های اسلامی به فارسی نوشته‌اند و در آنها نشانه‌های فراوانی از سنتها و آیینهای مربوط به ایران باستان می‌توان یافت، مانند کتاب *صددرنثر*، *صد در بندهشن* و *روایات داراب هرمزدیار* و غیره.

و) نگاره‌ها نگاره‌های بازمانده از دوران هخامنشی، اشکانی و ساسانی بر دیواره‌ها و روی مهرها و سکه‌ها و ظرفها که تصویرهایی از خدایان و قهرمانان گذشته را منعکس می‌کنند با تفسیرهایی که در مورد آنها می‌شود، می‌توانند راهگشای مطالب اسطوره‌ای باشند.

ز) نوشته‌های مورخان غیرایرانی نوشته‌های تاریخ‌نویسانی چون هرودوت،

---

۱. *خداینامه* مجموعهٔ روایتهای اساطیری و تاریخیِ موجود در دورهٔ ساسانی است که بر اساس منابع کتبی و شفاهی آن دوران تدوین شده بود. اصل پهلوی و ترجمه‌های *خداینامه* از میان رفته است.

کتزیاس و پلوتارک و همچنین منابع ارمنی و منابع سریانی نیز می‌توانند در مواردی در تدوین اسطوره‌های ایرانی مفید باشند.

پیش‌درآمدی بر اساطیر ایران

مهاجرت تاریخ‌ساز آریاییان از آسیای میانه به سوی سرزمین ما در حدود دوهزار سال پیش از میلاد انجام گرفته است. پس از مهاجرت، آریاییان که اصطلاحاً آنها را هندواروپاییان می‌نامند، در سرزمینهای مختلفی پخش شدند. گروهی از دالان قفقاز راهی غرب و سرزمینهایی شدند که امروزه آنها را اروپا می‌نامیم و گروهی دیگر در مناطق وسیعی از آسیا سکنی گزیدند. دسته اخیر که هندوایرانی نامیده می‌شوند، خود به دو گروه تقسیم شدند. گروهی راهی هند شدند و گروهی دیگر فلات ایران را برای سکونت انتخاب کردند؛ ولی مشترکات نژادی و فرهنگی میان این دو گروه هرگز گسسته نشد. مردم دوران باستانِ سرزمین ما با مردم دوران باستان سرزمین هند همبستگیهای بسیاری داشتند. این موضوع، بخصوص در زبان، اسطوره‌ها و مسائل مربوط به آیینهای آنها آشکارا دیده می‌شود که گویای همزیستی طولانی ایرانیان و هندوان آریایی‌نژاد است. گروهی که در سرزمین ما ماندند نام خود، ایران، را به این سرزمین دادند و فرهنگ و اساطیر و آیینهایشان احتمالاً از فرهنگ بومی این سرزمین تأثیر پذیرفت. سپس آیین زردشت در حدود ۱۲۰۰ تا ۱۰۰۰ پیش از میلاد ظهور کرد. پیش از آمدن آیین زردشت، خدایانی در اندیشه‌های مردمان این سرزمین ستایش می‌شدند؛ خدایانی که به دوران همزیستی مردم ایران و هند و به عبارت دیگر به دوران هندوایرانی تعلق داشتند. این خدایان که ما در طی شرح اساطیر ایران گاه با صفت «کهن» یا پیش‌زردشتی توصیفشان خواهیم کرد، در زیر لوای اعتقادات زردشتی قرار می‌گیرند و همگی در متنهای دینی، آفریدهٔ «مزدا» معرفی می‌شوند. مزدا که به معنی خرد و فرزانگی است و سپس لقب اهورا به معنی سرور در آغاز نام او قرار می‌گیرد احتمالاً خود یکی از مجموعهٔ خدایان پیشین بوده که زردشت مقام بالاترین خدا را برای او قائل شده و خدایان دیگر را، با سلسله مراتبی، تحت سلطهٔ او دانسته است.

برخی از محققان[1] وظیفهٔ خدایان هندوایرانی را با طبقات سه‌گانهٔ جامعهٔ هندواروپایی تطبیق داده‌اند. این طبقات سه‌گانه عبارت بودند از فرمانروایان و روحانیان، ارتشتاران (نظامیان و جنگجویان)، کشاورزان و پیشه‌وران و دست‌ورزان.

این مطلب در مجموعهٔ خدایان ایرانی به طور واضح دیده نمی‌شود، ولی در گروهبندی خدایان هندی کاملاً مشخص است. خدایان دوران ودایی هند به سه گروه تقسیم می‌شوند:

گروه اول: خدایان فرمانروا و روحانی یا اسوره‌ها[2] (اسوراها) در رأس این گروه ورونه قرار دارد که خدایی است بزرگ و با ابهت که نخست فقط خدای گنبد آسمان بوده است. قدرت او در هند همسان با قدرت اورمزد[3] در ایران است و همچون او آفریده‌هایی مانند آمشاسپندان دارد که آدیتیه[4]ها نامیده می‌شوند.

یکی از همکاران او میتره یا میتراست که مفهوم پیمان و دوستی دارد و ترکیب میتره ـ ورونه ترکیب فرمانروایی و روحانیت است.

همکار دیگر ورونه، رته[5]، نماد نظم و ترتیب است که در ایران در شخصیت اردیبهشت، یکی از امشاسپندان، ظاهر می‌شود.

از دیگر همکارانِ این گروه خدایان هندی می‌توان از اریامنه[6] (در ایران اریامن) و بغه[7] (در ایران بغ) نام برد.

گروه دوم: خدایان ارتشتار یا دَئِوَه[8]ها (دیوها) این گروه خدایان، خدایان جنگجو هستند که در رأس آنها ایندره[9] قرار دارد که خدای طوفان است و به‌وجود آورندهٔ بارانهای سیلابی. ایندره خدای جنگ و نبرد نیز به‌شمار می‌آید و پشتیبان

---

۱. دومزیل (Dumezil) دانشمند اسطوره‌شناس فرانسوی و پیروان مکتب او.

۲. اسوره یا اسورا (Asura) برابر با اهوره یا اهورا در ایران است. این لقب در آغازِ نام مزدا دیده می‌شود. فتحهٔ آخر در این اسمهای خاص گاهی با «ا» و گاهی با «ه / ـه» نشان داده می‌شود. از این‌رو، به عنوان مثال، هم صورت نگارشی ورونه و میتره و هم صورت ورونا و میترا دیده می‌شود.

۳. اهورا مزدا، اهوره مزدا، اوهرمزد، اورمزد و هُرمزد گونه‌هایی از یک نام واحد در دورانهای زمانی متفاوت هستند. ما در این کتاب صورت نگارشی اورمزد و اهورا مزدا را برگزیده‌ایم.

4. Aditya 5. Rta 6. Aryamana 7. Bagha
8. Daeva 9. Indra

آریاییان و همراه جنگجوی ودایی است. این خدای برجستهٔ گروه دوم خدایان هندی بعدها در ایران به صورت «دیو»، مقابل اردیبهشت امشاسپند قرار می‌گیرد.

رودره سَرْوَه[1] و وَیو[2] نیز از همکاران ایندره هستند.

گروه سوم: خدایان مظاهر طبیعت این خدایان جلوه‌های گوناگونی را از طبیعت تجلی می‌بخشند، مانند اوشاس[3] (ایزد سپیده‌دم)؛ سوریا و ساویتا و ویشنو[4] (خدایانی که با خورشید ارتباط دارند)؛ اگنی[5] (خدای آتش)؛ سومه (در ایران هومه) نماد نوشیدنی شفابخش.

این تثلیت ریشهٔ کهن آریایی دارد. در هند دوران ودایی، خدایان این گروهها همگی مورد ستایش و نیایش قرار می‌گیرند و از گروه اول (اسوره‌ها) و از گروه دوم (دَئِوَه‌ها) یکسان درخواست حاجت می‌شود. یعنی در آغاز، این دو گروه خدایان با هم همزیستی دارند، اما رفته‌رفته در برابر هم قرار می‌گیرند و کم‌کم در سرودهای متأخّر از دشمنی میان آنان گفتگو می‌شود. این موضوع، بخصوص در مورد ورونه و ایندره صادق است. از سوی دیگر، ایندره که خدای ارتشتار و از تبار دئِوه‌هاست با رته که از گروه آسوره‌ها و همکار نزدیک ورونه و نماد نظم و سامان‌بخشی است هیچ‌گونه سازشی ندارد. در متنهای متأخّرتر هندی رقابت این دو گروه آشکارتر می‌شود. خدایان گروه دئِوه‌ها منصب خدایی خود را نگاه می‌دارند، اما گروه دیگر یعنی اسوره‌ها از سریر خدایی به مرتبهٔ ضدخدایی تنزل داده می‌شوند. تنها اسوره‌های بزرگ مانند ورونه و میتره پس از چشم‌پوشی از صفت اسورایی به گروه خدایان دیوی می‌پیوندند و جزء خدایان باقی می‌مانند. در وداهای متأخّر، اسوره‌ها همه به صورت موجودات نابکار درمی‌آیند.

در گذار این اندیشه‌ها به سرزمین ایران، اسوره به اهورا (اهوره) تبدیل می‌شود و با معنی سرور بزرگ به‌عنوان لقب مزدا به کار می‌رود و آفریدگار بزرگ، آهورا مزدا نامیده می‌شود. در متنهای کهن ایران، لقب اهورا به دو خدای دیگر نیز اطلاق می‌شود:

1. Rudra-Sarva 2. Vayu 3. Uŝas 4. Viŝnu
5. Agni

یکی میترا و دیگری اپام‌نپات[1] (تخمهٔ آبها)؛ ولی این لقب مانند اهورا مزدا با نام آنها ترکیب نمی‌شود.

دئِوه‌ها در ایران نخست به صورت خدایان بیگانه و سپس خدایان دشمن درمی‌آیند و سرانجام مفهوم امروزی «دیو» را پیدا می‌کنند. به عبارت دیگر، خدایان مهم گروه دومِ خدایان هندی یعنی دئِوه‌ها در اندیشه‌های ایرانی به‌صورت دیوهای مهم درمی‌آیند که در برابر خدایان اصلی و بخصوص امشاسپندان قرار می‌گیرند.

اساطیر ایران

ویژگی عمدهٔ اساطیر ایران ثنویّت است. این موضوع در تاریخ دوازده‌هزار سالهٔ اساطیری ایران بخوبی نمایان است.

آفرینش به‌صورت منظم دوازده‌هزار ساله، سنّتی است متعلق به دورهٔ ساسانی و نوشته‌های مربوط به این دوره. در نوشته‌های *اوستا* این تقسیم‌بندی با چنین صراحت دیده نمی‌شود. ما برای اینکه بتوانیم در چهارچوبی منظم نکته‌های اصلی و شخصیتهای معتبر اساطیر ایران را بشناسانیم و تاریخ اساطیری ایران را تحت نظمی خاص درآوریم، این طرح را برگزیدیم.

در طی این دوران، ما با اورمزد و اهریمن، ایزدان و دیوان، پیش‌نمونه‌های گیتیی، نخستین زوج انسان، فرمانروایان و قهرمانان اساطیری، اسطورهٔ زندگی زردشت و سرانجام با روایت پایان جهان و رستاخیز آشنا می‌شویم.

آفرینش از دیدگاه اساطیر ایرانی

آفرینش بنابر باورهای ایران باستان در محدودهٔ دوازده‌هزار سال اساطیری انجام می‌گیرد. این دوازده‌هزار سال به چهار دورهٔ سه‌هزار ساله تقسیم می‌شود. در دوران نخستین، عالم، مینُوی و در دورانهای بعد مینُوی و گیتیی[2] است.

۱. نک به مبحث اپام نپات و ناهید/آناهید.
۲. مادی، جسمانی، ملموس، این جهانی.

در سه‌هزار سال اول که جهان مینُوی است و هنوز نه مکان هست و نه زمان، و جهان فارغ از ماده و حرکت است، از دو «هستی» سخن به‌میان می‌آید: یکی جهان متعلق به اورمزد که پر از نور، زندگی، دانایی، زیبایی، خوشبویی، شادی و تندرستی است و مجموعه‌ای است از هر آنچه ذهن می‌تواند راجع‌به دنیای خوبی بیندیشد. دوم جهان بدی متعلق به اهریمن که تاریک است و زشت و مظهر نابودی و بدبویی و بیماری و غم و مجموعه‌ای است از هرچه ذهن می‌تواند راجع‌به دنیای بدی بیندیشد.

در نوشته‌های زردشتی به اصل آنها اشاره‌ای نمی‌شود. در *گاهان* (بخش کهنتر *اوستا*) *سِپند مینو* (روح مقدس و جلوهٔ اورمزد) و *اَنگِرَه مینو* (روح خرابکار، اهریمن) چون دو همزاد به‌شمار می‌روند و سپس اورمزد مستقیماً در برابر اهریمن قرار می‌گیرد. بعدها در باورهای زروانی (احتمالاً از دورهٔ هخامنشی به‌بعد) اصل این دو را یکی می‌دانند.

زروان در نوشته‌های پهلوی خدای زمان است، اما بنابر آیین زروانی، زروان خدایی است که در زمانی که هیچ چیز وجود ندارد نیایشهایی به‌جای می‌آورد تا پسری با ویژگیهای آرمانی اورمزد داشته باشد که جهان را بیافریند. در پایانِ هزار سال زروان در اینکه این نیایش به ثمر برسد شک می‌کند و در همان هنگام نطفهٔ اورمزد و اهریمن در بطن او بسته می‌شود. اورمزد ثمرهٔ نیایش و صبر او و اهریمن میوهٔ شک اوست. زروان در آن هنگام پیمان می‌بندد که پسری را که نخست زاده شود فرمانروای جهان کند. اهریمن از این نیت آگاه می‌شود و سعی می‌کند نخست به‌دنیا آید. بدین‌ترتیب اهریمن، آلوده و بدبو در برابر زروان ظاهر می‌گردد و اورمزد، پاکیزه و خوشبو و پر از نور و روشنایی پس‌از او زاده می‌شود. زروان برای التزام به پیمانش مجبور می‌شود اهریمن را برای دورانی از نه‌هزار سال باقی مانده فرمانروا کند؛ با اطمینان به اینکه در پیکاری که در پایان جهان میان دو همزاد رخ خواهد داد اورمزد پیروز خواهد شد و به‌تنهایی و تا ابد فرمانروایی خواهد کرد. بدین‌ترتیب کل آفرینش زروانی در دوازده‌هزار سال انجام خواهد شد.

فصل دوم

سه‌هزار سال نخستین

الف) دنیای روشنیها و نیکیها (قلمرو اورمزد)

امشاسپندان[1]

اورمزد نخست امشاسپندان را می‌آفریند؛ ولی در برخی از نوشته‌های پهلوی؛ از جمله در کتاب *بُندهشن* آمده است که «زمان» که فرمانروایی آن دراز مدت است، نخستین آفریدهٔ اورمزدی به شمار می‌آید و سپس امشاسپندان آفریده می‌شوند. امشاسپندان جلوه‌های اورمزد به‌شمار می‌آیند و هر کدام از آنها دشمن مستقیمی در میان دیوان دارند که در مبحث پدیده‌های اهریمنی بدانها اشاره خواهد شد. تعداد اصلی امشاسپندان شش است، در حالی که معمولاً از هفت امشاسپند سخن به‌میان می‌آید. این اختلاف از آنجا ناشی می‌شود که در متنهای متأخر، ایزدسروش را یکی از امشاسپندان به‌حساب می‌آورند و تعداد آنها را به هفت می‌رسانند. گروهی نیز خود اورمزد را به‌عنوان هفتمین امشاسپند در رأس آنها قرار می‌دهند و برخی معتقد به آفرینش «سپندمینو» به‌عنوان نخستین امشاسپند هستند:

سپندمینو (سپنته مئینیو)[2] به معنی روح افزایش بخش و مقدس، نماد اصلی اهورا مزدا و روح و اندیشهٔ او به شمار می‌آید. این خصوصیت افزایش‌بخشی فقط به دادار اورمزد تعلق دارد؛ در حالی که در تجلیات دیگر او انسان و سایر آفریده‌های گیتیی

---

۱. امشاسپندان یا اَمَهْرسپندان یعنی جاودانان مقدس.

2. Spanta Mainiyu

نیز می‌توانند سهیم باشند. اندیشه به عنوان نمادی از خود اورمزد نشان از اهمیتی دارد که در فرهنگ ایران باستان به اندیشیدن داده می‌شود.

دیگر تجلیات اورمزد و به عبارت دیگر، امشاسپندان اصلی عبارتند از:

بهمن (وهومَنَه)[1] به معنی اندیشهٔ نیک است که در طرف راست اهورا مزدا می‌نشیند و تقریباً نقش مشاور او را دارد. موکّل و پشتیبان حیوانات سودمند در جهان است. با انسان و اندیشهٔ نیک انسان نیز ارتباط دارد؛ چون مظهری از خرد آفریدگار است. زیرا از طریق اندیشهٔ نیک است که به شناخت دین می‌توان رسید. او اندیشهٔ نیک را به ذهن آدمیان می‌برد و ایشان را به سوی آفریدگار رهبری می‌کند؛ و پس از مرگ نیز روانِ پارسایان را خوشامد می‌گوید و آنان را به بالاترین بخش بهشت رهنمون می‌شود. زردشت نیز از طریق او به درگاه اورمزد بار می‌یابد. همکاران او در میان ایزدان، ایزد ماه و ایزد گوشورَن (ایزدموکل بر چهارپایان) هستند ایزدان رام و سپهر و زُروان نیز در زمرهٔ یاران او به شمار آمده‌اند.[2] او گزارشی روزانه از اندیشه و گفتار و کردار مردمان تهیه می‌کند. این امشاسپند مذکر است.

اردیبهشت (اَرْته وَهیشته یا اشه وَ هیشته)[3] به معنی بهترین اشه یا ارته (راستی) است که زیباترینِ امشاسپندان و نمادی است از نظام جهانی، قانون ایزدی و نظم اخلاقی در این جهان. سخنِ درست گفته شده، آیین خوب برگزار شده، گندم بسامان رشد کرده و مفاهیمی از این نوع، نشانه‌ای از اردیبهشت دارند. او نیایشها را زیرنظر دارد. آنانکه اردیبهشت را خشنود نکنند از بهشت محرومند. این امشاسپند نه تنها نظم را در روی زمین برقرار می‌سازد، بلکه حتی نگران نظم دنیای مینُوی و دوزخ نیز هست و مراقبت می‌کند که دیوان، بدکاران را بیش‌از آنچه سزایشان است تنبیه نکنند. نمایندهٔ این جهانی او آتش است. از اوقات روز وقت نیمروز (= رَیبهوین، رپیثوین) به او تعلق دارد. یاران او ایزدان آذر، سروش، بهرام و نَریوسنگ هستند. این امشاسپند مذکر است.

1. Vohu Manah

۲. نک به شرح این ایزدان در صفحات بعد

3. Arta-Vahishta , Asha-Vahishta

شهریور (خشَثْرَه وَئیریه)[1] به معنی شهریاری و سلطنت مطلوب است. او مظهر توانایی، شکوه، سیطره و قدرت آفریدگار است. در جهان مینوی، او نماد فرمانروایی بهشتی و در گیتی نماد سلطنتی است که مطابق میل و آرزو باشد، ارادهٔ آفریدگار را مستقر کند، بیچارگان و درماندگان را در نظر داشته باشد و بر بدیها چیره شود. همکاران او ایزدمهر، ایزد خورشید و ایزد آسمان هستند و ایزدان هوم، بُرز، اردوی سوره اناهیتا و سوک نیز جزء یاران او به شمار آمده‌اند. او پشتیبان فلزات است و فلزات نماد زمینی او هستند. اوست که در پایان جهان همهٔ مردمان را با جاری کردن فلز گداخته‌ای خواهد آزمود. این امشاسپند مذکر است.

اسپَندارمد، اسفَندارمَد، سِپَندارمَد (سِپَنْته اَرْمَئیتی)[2] به معنی اخلاص و بردباریِ مقدس است. سپندارمد با نمادی زنانه، دختر اورمزد به‌شمار می‌آید و در انجمن آسمانی در دست‌چپ او می‌نشیند. چون ایزدبانوی زمین است، به چهارپایان چراگاه می‌بخشد. زمانی که پارسایان در روی زمین، که نماد این جهانی اوست، به کشت‌وکار و پرورش چهارپایان می‌پردازند یا هنگامی که فرزند پارسایی زاده می‌شود او شادمان می‌گردد و وقتی مردان و زنانِ بد و دزدان بر روی زمین راه می‌روند آزرده می‌شود. همان‌گونه که زمین همهٔ بارها را تحمل می‌کند، او نیز مظهری از تحمل و بردباری است. یاران او در میان ایزدان؛ اردوی سوره آناهیتا و ایزد بانوان دین و اَرْد/آشی هستند. در دوران منوچهر، زمانی که افراسیاب آب را از ایرانشهر بازمی‌دارد. سپندارمد به یاری منوچهر می‌شتابد.[3]

خرداد (هئوروَتات)[4] به معنی تمامیت، کلیت و کمال است و مظهری است از مفهوم نجات برای افراد بشر. آب را حمایت می‌کند و در این جهان، شادابی گیاهان مظهر اوست. این امشاسپند مؤنّث است. ایزد تیشتر و باد و فروَهر پرهیزکاران، همکاران او هستند در دوران حملهٔ اهریمن آب را به یاری فروهرها می‌ستاند. به باد می‌سپارد و باد آن را به شتاب به سوی کشورها می‌برد و به وسیله ابر می‌باراند.

1. Khshathra-Vairya

2. Spanta-Armaiti

۳. نک به ص ۶۰ و ۶۱

4. Haurvatāt

امُرداد (اَمِرتات)[1] به معنی بیمرگی است و تجلی دیگری از رستگاری و جاودانی. سرور گیاهان است. او گیاهان را برویاند و رمه گوسفندان را بیفزاید. او می‌کوشد که گیاهان پژمرده نشوند. همکاران او ایزدان رشن و اَشتاد و زامیاد هستند. این امشاسپند مؤنّث است. خرداد و امرداد در متنها معمولاً با هم ذکر می‌شوند و نمایندهٔ رویش و زندگی هستند.

ایزدان

پس از آفرینش امشاسپندان، اورمزد ایزدان را می‌آفریند که قوای منفی مقابل آنها دیوان هستند. دیوان در دنیای اهریمنی قرار دارند و از آفریده‌های اهریمنند.

شماری از ایزدان از خدایان باستانی هستند، یعنی پیش‌از زردشت نیز جنبهٔ خدایی داشته‌اند مانند مهر، ناهید، وای، تیشتر، بهرام و رپیثوین. برخی با آیینهای دینی ارتباط دارند مانند ایزد آتش و ایزد هوم، و بعضی از آنها مفاهیم اخلاقی و انتزاعی هستند که تشخص یافته‌اند مانند مفهوم راستی. حتی نام امشاسپندان نیز در این مقوله قرار می‌گیرد. برخی نماد پدیده‌های طبیعی هستند مانند ایزد خورشید و آسمان. تعدادی نیز از قهرمانانند که دارای برخی ویژگیهای مینوی هستند. ما در این بخش با ایزدان آشنا می‌شویم و همچنین به قهرمانان و فرمانروایان در دوران گیتیی و اسطورهٔ آفرینش خواهیم پرداخت.

ایزدان در متنها یا تصویرپردازیهای اساطیری توصیف شده‌اند. گرچه گاهی توصیفات بشری نیز دارند، ویژگیهای ایزدی آنها ورای انسانهاست مانند ایزدمهر که هزار گوش و ده‌هزار چشم دارد، یا بهرام که به صورتهای گوناگون درمی‌آید.

در باورهای ایران باستان هر شخصیت مینوی استعداد آن را دارد که صورت مادی داشته باشد و حتی برخی بر این عقیده‌اند که جهان اینچنین به‌وجود آمد که جهان مینوی صورت گیتیی به‌خود گرفت و از این روست که موجودات آسمانی می‌توانند به شکلهای گوناگون مادی درآیند، مانند تیشتر و بهرام.

1. Ameretāt

خدایان مهم بر گردونه سوارند، گردونه‌هایی با چهار اسب. اسبها غالباً تناسبی با خدای گردونه‌ران دارند، مثلاً چهار اسب گردونهٔ آناهیتا، ابر، باران، برف و تگرگ هستند.

خدایان سلسله مراتبی دارند. برخی از آنها از اهمیت بیشتری برخوردارند و برخی وظایف کم‌اهمیت‌تری بر عهده دارند. در کل، طبقه‌بندی این خدایان کار آسانی نیست. ما تا حد امکان، به نسبت اهمیت و قدمت و به تناسب وظایف و اختیاراتشان به معرفی آنها می‌پردازیم.

مهر/میتره/میترا سنت پرستش مهر به دورانهای بسیار کهن برمی‌گردد. مهر در تاریخ اسطوره‌های سرزمینهای دیگر نیز خدای مهمی بوده است. در لوحه‌ای که به خط میخی و زبان حتی/هیتی در بُغازکوی آسیای صغیر پیدا شده است و قدمت آن به حدود ۱۴۰۰ سال پیش از میلاد می‌رسد، نام میترا به عنوان خدای پیمان در کنار ورونا و دیگر خدایان هندی دیده می‌شود. در هندِ دوران ودایی نام او به صورت میتره با مفهوم پیمان و دوستی ظاهر می‌شود و یکی از خدایان گروه فرمانرواست و در ترکیب میتره-ورونه به یاری خوانده می‌شود. در سنت هندی نیز گردونه‌ای درخشان و اقامتگاهی زرّین با هزار ستون و هزار در دارد. او در باورهای باستانی این سرزمین خدایی است بسیار کهن و احتمالاً پیش‌زردشتی، ولی در سنت دینیِ زردشتی در ردهٔ پایین‌تر از اورمزد قرار می‌گیرد و آفریدهٔ او محسوب می‌شود تا از آفرینش او پاسداری کند. او خدای پیمان است و پیمانها و نظم و راستی را نگاهبانی می‌کند. وظیفه مهم او نظارت بر پیمانهاست، حتی پیمان میان اورمزد و اهریمن که پیمان آفرینش است، و همچنین پیمان میان آدمیان مانند پیمان میان زن و مرد یا پیمان میان دو کشور. او با هرکه پیمان را بشکند دشمنی می‌کند و در این صورت است که به خدای جنگ مبدل می‌شود. از این‌رو، سپاهیان در ایران باستان پیش از رفتن به جنگ با کشورهای ضدّمهر بر بالای اسبهایشان نیایشهایی به درگاه مهر انجام می‌دادند، و این نیایشها صورت آئینی خاصی به خود گرفت و بعدها زیربنای کیش مهر یا میترائیسم را در غرب به وجود آورد.

او با پیمان‌شکنان یا مهر دُروجان دشمنی سرسخت دارد، ولی نسبت به وفاداران خود مهربانترین خداست.

در مهریشت که سرود مخصوص اوست توصیف زیبایی از او می‌شود. او پیش از خورشید ظاهر می‌شود و همراهی او با خورشید باعث شده است که بعدها مهر معنی خورشید پیدا کند.

مهر همراه با خورشید از مشرق به مغرب می‌رود و پس از فرورفتن خورشید نیز به زمین می‌آید و بر پیمانها نظارت می‌کند و برای بهتر انجام دادن چنین وظیفه‌ای صفت خدای همیشه بیدار را دارد و هرگز خواب به چشمانش نمی‌آید.

او دارندهٔ دشتهای فراخ است و هزار گوش و ده‌هزار چشم دارد و بازوانی بلند و توانا که می‌توانند به سوی همهٔ جهان دراز شوند. او همهٔ پهنای هستی و مردمان آن را زیرنظر دارد تا کسی پیمان نشکند. جای او بر بالای کوه البرز است. بر تن زرهی زرّین، بر دوش سپری سیمین و در دست گرزی گران دارد، گرزی که دارای صد گره و صد تیغه است و از فلز زرد و زر سخت ساخته شده است. گرزی که هم اسب و هم سوار را به هراس می‌افکند. او بر گردونهٔ مینُویِ ستاره نشانی با چهار اسب سفید نامیرا که نعلهای زرّین و سیمین دارند و ساختهٔ سپندمینو هستند سوار می‌شود. اسبهای مهر بدون سایه هستند. در گردونهٔ او هزار تیر و هزار نیزه و هزار تبرزین پولادین است. به هنگام حرکت در گردونه، ایزد بهرام پیشاپیش او به صورت گرازی گام برمی‌دارد.

او همچنین در داوری انجامینِ روانها در پای پل چینوَدْ همراه با ایزدسروش و ایزد رَشْنْ شرکت دارد و بر قضاوتها نظارت می‌کند.

مهر نقش بسیار مهمی در آیینهای دینی داشته است. بازمانده‌ای از آنها جشن مهرگان است که در روز مهر (شانزدهمین روز ماه) از ماه مهر برگزار می‌شده است و در گاهشماری ایران باستان قرینهٔ نوروز است و اهمیتی همپای آن دارد و نامیدن شانزدهمین روز ماه به نام مهر، به تعبیری، برای این است که نظارت نیمهٔ دوم ماه برعهدهٔ او گذاشته می‌شود. همان‌طور که نام مهر بر هفتمین ماه سال نیز حاکی از این است که نظارت بر نیمهٔ دوم سال از وظایف اوست. در سنتها، آیینهای شب چلّه (یلدا) را با آیینهای مربوط به مهر ارتباط می‌دهند.

در فراسوی اندیشه‌های هندی و ایرانی، مهر به صورت خدای مهم رومی با نام

«میتراس» درمی‌آید که احتمالاً پرستش او و آیین مربوط به آن از طریق سپاهیان و ملتزمان دربار و بزرگان و پیشه‌وران از راه آسیای صغیر و ارمنستان به غرب راه پیدا کرد و گسترش یافت و تا دورترین مرزهای امپراطوری روم پیش رفت؛ به گونه‌ای که در قرن اول و دوم میلادی یکی از بزرگترین آیینهای دینی روم شد و به صورت بزرگترین رقیب دین مسیحیت درآمد. مسیحیان پس از جنگهای سخت و خونریزیهای بسیار توانستند این آیین را از قاره اروپا براندازند. با این حال بسیاری از آداب و مراسم آن در مسیحیت باقی ماند.

مهرپرستی رومی یا میترائیسم شباهتها و تفاوتهای درخور توجهی با پرستش مهر در ایران دارد. از میترائیسم در روم و کشورهای همجوار آن فقط نقش برجسته‌هایی باقی مانده است، ولی در ایران از طریق متنها، بخصوص مهر (یشت) این ایزد را می‌توان شناخت.

بنا بر نگاره‌های نقش بسته بر دیوار مهرابه‌ها در کشورهای غربی، مهر به صورت کودک یا جوانی از صخره زاده می‌شود، با دشنه‌ای که روزی با آن گاو نر را می‌کشد و با مشعل آتشی که نماد نوری است که با او به جهان می‌آید.

اسطوره‌ای حاکی از این است که این ایزد، پس از زادن، بر آن شد تا نیروی خود را بسنجد. از این روی نخست با خورشید زورآزمایی کرد و در این کار خورشید تاب نیروی مهر را نیاورد و بر زمین افتاد. سپس مهر او را یاری داد تا برخیزد و دست راست خود را به سوی او دراز کرد و این دو ایزد با یکدیگر دست دادند. این نشان آن بود که خورشید با مهر بیعت کرد. پس مهر تاجی بر سر خورشید نهاد و از آن پس، آن دو یاران وفادار هم شدند.

نگاره‌ها گویای نبرد مهر با گاو نیز هستند. بنا براین اسطوره، مهر گاو را در چراگاهی می‌یابد. شاخ او را به دست می‌گیرد، بر او سوار می‌شود؛ ولی گاو او را از پشت خود فرو می‌افکند و مهر که شاخ او را همچنان در دست دارد در کنار گام برمی‌دارد و او را به غاری می‌کشاند. گاو می‌گریزد و مهر به دنبال او می‌رود تا سرانجام او را می‌یابد و می‌کشد و از تن او حیات گیاهی و جانوری به وجود می‌آید و زیربنای تولید غلات فراهم می‌شود.

کشتن گاو به دستور خدایان، از آسمان صورت می‌گیرد و مهر خود به این کار رغبتی ندارد و شاید به همین دلیل است که در نگاره‌ها چهره مهر غمگین است. غلبه بر این گاو یا حیوان رام نشدنی را برخی نمادی از غلبه انسان بر نفس سرکش دانسته‌اند و همچنین کشتن گاو را می‌توان نموداری از آفرینش تعبیر کرد و در آن همسانیهایی با گاوهای نخستین در اسطوره‌های آفرینش یافت.

پیروان کیش مهر در غرب با آیینهایی خاص و پس از انجام دادن آزمایشهایی سخت پذیرفته می‌شدند و سپس مراحلی هفت‌گانه در انتظارشان بود. این هفت مرحله که هر کدام شرایط و آیینهایی داشت چنین نامگذاری شده بود: کلاغ، همسر/ عروس، سرباز، شیر، پارسی، پیک خورشید و سرانجام پیر یا پدر که عالیترین پایه به حساب می‌آمد و کسی که به این مرتبه می‌رسید، نمایندهٔ خدای مهر در زمین به شمار می‌آمد.

اَپام نَپات یا بُرز ایزد ایزد آبهاست. نام اپام نپات در اوستا به معنای فرزند آبهاست. او آبها را پخش می‌کند. نیرومند و بلند بالاست و دارندهٔ اسب تندروست. او یکی از سه خدای بزرگی است که لقب «اهوره» (= سرور) را دارد. مانند امشاسپندان درخشان است.

در متنهای پهلوی لقب بُرز که صفت اوست، نام خاص او گشته است. تیشتر، ایزد باران، نژاد از او دارد. در *زامیادیشت* ـ یشتی که به نام زمین است اما بیشتر مطالب آن مربوط به فرّه است ـ اپام‌نپات به‌عنوان ایزدی نیرومند و بلندبالا و دادرسِ دادخواهان ستایش می‌شود و صفت تند یا تیزاسب دارد و خواستهٔ او این است که به فرّه‌ای که در نبرد ایزد آتش با اژدهای سه‌پوزهٔ بددین (ضحاک) به سوی دریای فراخکرد[1] گریخته است دست یابد. این ایزد کم‌کم در برابر اردوی سوره اناهیتا رنگ می‌بازد و قدرت و ویژگیهایش را به این ایزد بانو منتقل می‌کند.

ناهید/ اَناهید (اَردوی سوره اَناهیتا)[2] ایزد بانویی با شخصیتی بسیار برجسته که

۱. دریای فراخکرد یا وروکشه (Vorukasha) یا دریای بی‌انتهای کیهانی، دریایی اسطوره‌ای است که در کنار البرز قرار دارد و یک‌سوّم زمین را شامل می‌شود.

2. Ardavi-Sura Anāhita

جای مهمی در آیینهای ایران باستان به خود اختصاص می‌دهد و قدمت ستایش او به دوره‌های بسیار پیشین و حتی به زمان پیش از زردشت می‌رسد. اَردَوی به معنی رطوبت، در آغاز، نام رودخانه مقدسی بوده است و به پیروی از اصل شناخته شده‌ای در اساطیر، نام رودخانه، شخصیت خدایی پیدا کرده است.

او را همتای ایزدبانوی سَرَس‌وَتی[1] در آیین ودایی می‌دانند و برخی بر این عقیده‌اند که اردوی در اصل صفت سَرَس‌وَتی بوده است که در هند به رودخانهٔ کوچک مقدسی در ناحیهٔ پنجاب کنونی اطلاق می‌شد؛ اما در ایران به صورت هَرَخْوَتی[2] (رَخوذ یا رُخَج) درآمد که ناحیه‌ای پررودخانه و دریاچه‌ای در افغانستان کنونی به این نام خوانده شد. بعدها جای سَرَس‌وتی را که اصلاً رودخانه‌ای بود، دو صفت آن یعنی «اردوی» و «سوره» گرفت.

سوره یا سورا بخش دیگر نام اَردوی سوره اناهیتا معنی نیرومند و پرزور دارد و اَناهیتا پاکی و بی‌آلایشی معنی می‌دهد. این ایزدبانو در کتیبهٔ اردشیر دوم هخامنشی و در بسیاری از متنها به صورت خلاصه شدهٔ اناهیتا درمی‌آید. او که نخست بر رودخانهٔ اَردوی سروری داشت کم‌کم بر همهٔ آبها سروری می‌یابد و بنا بر بندهشن، پدر و مادر آنها می‌شود و از اپام‌نپات نیز پیشی می‌گیرد و شخصیت اپام نپات در شخصیت او تحلیل می‌رود.

تجسم او در آبان‌یشت اوستا زنی است جوان، خوش‌اندام، بلندبالا، زیبا چهره، با بازوان سپید و اندامی برازنده، کمربند تنگ بر میان بسته، به جواهر آراسته، با طوقی زرّین بر گردن، گوشواری چهارگوش در گوش، تاجی با صد ستارهٔ هشت گوش بر سر کفشهایی درخشان در پا، با بالاپوشی زرّین و پرچین. چنین تجسمی احتمالاً نشان از این دارد که تندیسهایی از او در دورهٔ هخامنشی موجود بوده است. نام این خدا نخستین‌بار به‌صورت اَناهیتا در کتیبه‌های هخامنشی از دورهٔ اردشیر دوّم دیده می‌شود.

این ایزدبانو با صفات نیرومندی، زیبایی و خردمندی به صورت الههٔ عشق و باروری نیز درمی‌آید؛ زیرا چشمهٔ حیات از وجود او می‌جوشد و بدینگونه «مادرِ خدا» نیز می‌شود، به عنوان ایزدبانوی باروری، زنان در هنگام زایمان برای زایش خوب و

1. Sarasvati 2. Haraxvati

دختران برای یافتن شوهر مناسب به درگاه او استغاثه می‌کنند. او نطفهٔ مردان را پاک می‌کند و زهدان زنان را برای زایش آماده می‌سازد.

تندیسهای باروری را که به الههٔ مادر موسومند و نمونه‌هایی از آن از تپه سراب کرمانشاه (با قدمتی در حدود نه‌هزار سال ق. م.) و در کاوشهای ناحیه شوش به دست آمده است، تجسمی از این ایزد بانو می‌دانند. او همتای ایرانی آفرودیت، الههٔ عشق و زیبایی در یونان، و ایشتر، الههٔ بابلی، به‌شمار می‌رود.

اناهید یا اردوی‌سوره‌آناهیتا گردونه‌ای دارد با چهار اسب سفید. اسبهای گردونهٔ او ابر، باران، برف و تگرگ هستند. او در بلندترین طبقهٔ آسمان جای گزیده است و بر کرانهٔ هر دریاچه‌ای خانه‌ای آراسته با صد پنجرهٔ درخشان و هزار ستون خوش‌تراش دارد. او از فراز ابرهای آسمان، به فرمان اورمزد، باران و برف و تگرگ را فرو می‌باراند. او خدای محبوبی است و همیشه علاقه و احترام عمیق پیروان بسیاری را به‌خود جلب کرده است.

تیشتَر (تیشتریه)[1] خدایی است که با باران ارتباط دارد و از این‌رو، اصل همهٔ آبها، سرچشمهٔ باران و باروری است. در متنها صورت متجلی او را «ستارهٔ تابان شکوهمند» نام برده‌اند که احتمالاً همان شِعرای یمانی است. در تیشتریشتِ *اوستا*، نبرد این ایزد با دیوِ «اَپوش» که دیو خشکسالی و خشکی است روایت شده است. این دیو باران را از باریدن بازمی‌دارد. تیشتر به یاری مینوی[2] خرد و با همکاری ایزد باد، آب را به بالا می‌راند و به یاری ایزد بُرز (اپام‌نپات) و فروهر[3] نیکان و به یاری ایزد هوم و بهمن‌امشاسپند به نبرد این دیو خشکسالی می‌رود. تیشتر نخست به مدت ده شبانه‌روز به

۱. Tishtariya، در بندهشن آمده است که تیشتر همان تیر است. برخی عقیده دارند که «تیری» که صورت کهنتر تیر است خدای مستقلی بوده است با صفاتی همانند تیشتر و متعلق به نواحی غربی ایران و بعدها این دو به صورت خدای واحدی درآمده‌اند.

۲. یکی از معانی مینو «روان و روح» است و نماد هر عنصر مادی و معنوی در دنیای مینُوی.

۳. فروَهر یا فروَشی‌ها گروه معروفی در اساطیر ایران هستند. مانند همهٔ آفریدگان مادی که یک اصل مینوی دارند هر انسانی هم یک «خودِ» آسمانی دارد که فروهر یا فروشی (روح محافظ) اوست. هر بدی که آدمی بر روی زمین بکند «خود» آسمانی او تأثیرناپذیر می‌ماند. به عبارت دیگر فروَهر روحِ پاسبان آدمی است که پیش‌از تولد وجود دارد و پس‌از مرگ نیز باقی می‌ماند.

صورت مرد جوان بلندقامتی درمی‌آید تا در آسمان پرواز کند و از ابرها بر زمین باران بفرستد؛ بارانی که هر قطرهٔ آن به اندازهٔ جامی است و به بالای مردی. آب زمین را فرا می‌گیرد و جانوران موذی ازمیان می‌روند و شماری از آنها به سوراخها فرو می‌شوند. آنگاه مینوی باد با وزیدن خود آبها را به کرانه‌های زمین می‌برد و دریای فراخکرد به‌وجود می‌آید. در ده شبانه‌روز دوم تیشتر به شکل گاوی زرّین‌شاخ درمی‌آید و در آسمان پرواز می‌کند و از ابرها باران می‌باراند. در ده شبانه‌روز سوم به شکل اسبی درمی‌آید زیبا، سفید، زرّین‌گوش و با سازوبرگ زرّین، و در آسمان پرواز می‌کند و از ابرها باران می‌باراند. جانوران زیانبخش و زهرآگین همه هلاک می‌شوند و در زمین فرو می‌روند. نسیم ایزدی می‌وزد و آبها به دورترین نقطه می‌روند. تیشتر در هیأت اسب سفید زیبا برای پاک کردن زمین از زهر جانوران زیانبخش به دریای فراخکرد فرومی‌رود و در آنجا با دیو اَپوش که به شکل اسب سیاهی است بی‌یال و بریده گوش و با دم سیاه و کوتاه و ظاهری ترسناک، روبه‌رو می‌شود. در آغاز اپوش نیرومندتر است و ایزد باران شکست می‌خورد. دیو اپوش او را هزار گام از دریای فراخکرد دور می‌کند. خشکی و تشنگی بر جهان غالب می‌شود. تیشتر شکایت به اورمزد می‌برد که ناتوانی او از این است که مردم نیایش شایسته‌ای برای او به‌جای نیاورده‌اند. اورمزد به او نیروی ده مرد جوان، ده شتر، ده ورزای جوان، ده کوه و ده رود می‌بخشد. این‌بار چون این‌دو در برابر هم قرار می‌گیرند، دیو اپوش به‌هراس می‌افتد و می‌گریزد و تیشتر او را هزار گام از دریا دور می‌کند و آب را از دریا برمی‌گیرد و به بالا می‌برد. باد ابرهای بارانزا را به این‌سو و آن‌سو می‌راند. تیشتر گرز خود را بر آتش وازیشته[1] که در ابرهاست می‌کوبد. این آتش شراره می‌کشد و همکار دیو اپوش که دیو سپَنجَروش[2] (سپَنجْگر)[3] نام دارد از وحشت

۱. بنابر باورهای اساطیری ایران، در جهان پنج گونه آتش مینوی هست:
۱. آتش برزیسوه (Barzisavah) که در برابر اورمزد می‌سوزد.
۲. آتش وهوفریانه (Vohufrayana) که در تن مردمان و جانوران جای دارد.
۳. آتش اوروازیشته (Urvazishta) که در گیاهان است.
۴. آتش وازیشته (Vazishta) که در ابرهاست.
۵. آتش سپنیشته (Spanishta) که در کانونهای خانوادگی جای دارد.

2. Spanjarush 3. Spanjgar

خروشی برمی‌آورد و هلاک می‌شود[1] و بار دیگر باران بیش‌ازپیش با قطراتی به بزرگی سر گاو و سر انسان بر هفت کشور فرو می‌ریزد. آبها بدون مانع به مزرعه‌ها و چراگاهها جاری می‌شوند. تیشتر ده شبانه‌روز باران فرو می‌آورد و با این باران، زهری که از جانوران موذی در زمین باقی مانده است با آب می‌آمیزد و به دریا می‌رود. شوری و تلخی آبهای دریاها از آن است. پس از سه روز باز باد ایزدی برمی‌خیزد و آبها را به انتهای زمین می‌برد و از این آبها سه دریای بزرگ، بیست‌وسه دریای کوچک، دو چشمه و دو رود پرآب پدید می‌آید. تیشتر عمل زندگی‌بخش دارد. در آغاز آفرینش گیتیی، در حملهٔ اهریمن، نقش پخش آبها و دانه‌ها از طریق آبها در جهان به‌عهدهٔ اوست. او ضمناً سرور همهٔ ستارگان و حامی سرزمین آریایی است. او فرزند عطا می‌کند و جادوگران را درهم می‌شکند. او نژاد از اپام نپات یا بُرز ایزد دارد. با صفاتی همچون سفید، درخشان، بلند نور دهنده از دور توصیف شده است. همیشه در نبرد با شهاب ثاقب است. جشن تیرگان که در روز سیزده تیر ماه برگزار می‌شود منسوب به اوست.

ریبهوین /رَپیتوین /رَپیثوین[2] به معنی نیمروز (ظهر) و سرور و نگهبان گرمای نیمروز است که زمانی مقدس در اسطوره‌های ایرانی است. آفرینش در این لحظه از زمان صورت می‌گیرد و بازسازی جهان نیز در این زمان خواهد بود. رپیتوین قرین و همکار لازم و سودبخشی برای ایزد تیشتر است. هر زمان که دیو زمستان به جهان هجوم می‌آورد رپیتوین در زیر زمین پناه می‌گیرد و آبهای زیرزمینی را گرم نگاه می‌دارد تا گیاهان و درختان از بین نروند. بازگشت سالانه او در بهار بازتابی از پیروزی نهایی خیر است که وی بر آن سرپرستی خواهد داشت. آمدن رپیتوین زمانی است برای شادی و امید به رستاخیز، و نمادی از برتری آفرینش نیک است. جشن رپیتوین بخشی از جشن نوروز است و در وقتی است که دیو سرما می‌رود و رپیتوین شادمان به زمین بازمی‌گردد. شادی او از این است که ریشه‌های درختان و گیاهان را با گرمای خود زنده نگاه داشته است تا دوباره بتوانند جوانه زنند و ریشه کنند.

۱. نماد رعدوبرق پیش‌از باران تند.

2. Rapithwin

بهرام، وهرام (وَرَثْرَغْنَه)[1] وجودی است انتزاعی، و تجسمی است از یک اندیشه. ورثرغنه به معنی درهم‌شکنندهٔ مقاومت، صفت خدای پرآوازه و دلیر هندی، ایندره، از گروه دَئِوَه‌هاست. ایندره در تحول اندیشه‌ها، در گذار خود از هند به ایران به صورت موجودی منفی درمی‌آید و تبدیل به «دیو» در مفهوم امروزی خود می‌شود و در مقابلِ اردیبهشت‌امشاسپند قرار می‌گیرد، ولی وَرَثْرَغْنه که صفت ایندره بوده به ایزد مهمی به نام بهرام تبدیل می‌شود. بهرام خدای جنگ است و تعبیری است از نیروی پیشتازِ مقاومت‌ناپذیر پیروزی که به صورتهای گوناگون تجسم می‌یابد. هر کدام از این صورتها نمایندهٔ یکی از تواناییهای اوست. او به صورتهایی چون باد تند، گاو نر زردگوش زرّین شاخ، اسب سفید با سازوبرگ زرّین، شتر بارکش تیزدندانی که پای بر زمین می‌کوبد و پیش می‌رود، گراز تیزدندانی که به یک حمله می‌کشد، جوان زورمندی به سن آرمانی پانزده سالگی، پرندهٔ تیزپروازی که احتمالاً تجسمی از باز است، قوچ‌دشتی، بز نر و سرانجام به‌صورت مردی دلیر که شمشیری زرّین‌تیغه در دست دارد، تجسم می‌یابد. از این تجسمها، دو تجسم از محبوبیت بیشتری برخوردار است: یکی به‌صورت پرندهٔ تیزپرواز (احتمالاً باز) و دیگری به‌صورت گراز که در ایران باستان نمادی از نیرومندی بود. بهرام درفش‌دار ایزدان مینوی و مسلح‌ترین آنهاست. از نظر نیرو، نیرومندترین، از نظر پیروزی، پیروزترین و از نظر فرّه، فرّه‌مندترین است. او بر شرارت آدمیان و دیوان غالب می‌آید و نادرستان و بدکاران را به عقوبت گرفتار می‌کند. اگر به شیوه‌ای درست او را نیایش کنند پیروزی می‌بخشد و نمی‌گذارد که سپاه دشمن وارد کشور آریایی گردد و بلا بر آن نازل شود. هنگام نبرد، نخستین سپاه آریایی که او را به یاری طلبد به پیروزی می‌رسد.

بهرام در یکی از صورتهای خود یعنی گُراز، ایزد مهر را همراهی می‌کند که نمادی مناسب از نیروی پیشتاز پیروزی‌است. بهرام در میان سربازان از محبوبیت خاصی برخوردار بوده است و احتمالاً آنها بوده‌اند که آیین نیایش او را به سرزمینهای دوردست برده‌اند.

1. Varathraghna

معتبرترین آتش آیینی زردشتیان به نام بهرام است.[1] آتش بهرام، شاهِ پیروزمند آتش‌هاست. با نام اورمزد، این آتش را به یاری می‌خوانند و از او می‌خواهند که در برابر قوای تاریکی آنان را نیرو بخشد. همتای او در میان خدایان یونانی مارس یا مریخ است، ولی در مقایسه، بهرام از محبوبیت بیشتری برخوردار است.

وای (وَیو)[2] تجسمی است از فضا و همچنین از باد، بادی که در ابر بارانزا زندگی می‌آورد و در طوفان، مرگ. او یکی از اسرارآمیزترین خدایان هندوایرانی است. در هند باستان او را برآمده از نَفَس غول جهانی می‌دانند که دنیا از بدن او ساخته شده است و همچنین او را روح خدایان به شمار می‌آورند. در ایران، خدای دَمِ زندگی است. هم اورمزد و موجودات خوب و پارسا برای او قربانی می‌کنند و هم موجودات اهریمنی؛ ولی دعاهای آفریدگار و موجودات خوب مستجاب می‌شود و خواسته‌های ویرانگرانه برآورده نمی‌گردد.

ایزد وای گردونه‌ای زرین دارد. خدایی است نیرومند و تیزرو و صفت پیروز شونده هم از ویژگیهای اوست. جنگجویی سهمناک و فراخ سینه است. در حالی که جامهٔ نبرد بر تن دارد و مسلح به نیزه‌ای تیز و جنگ‌افزاری زرّین است در تعقیب دشمنان خود خطر می‌کند تا اهریمن را نابود سازد و از آفرینش اورمزد پاسداری کند.

همان‌طور که اورمزد در بالا و در روشنی فرمانروایی می‌کند و اهریمن در پایین و در ظلمت، وای در فضای میان آن دو یعنی در خلأ حکمفرمایی دارد. در وای نوعی مفهوم بی‌طرفی یا دو پهلویی وجود دارد؛ زیرا هم وایِ خوب یا وای وِه (بِه) هست که در زمرهٔ ایزدان قرار می‌گیرد و هم وایِ بد که جزء موجودات اهریمنی به‌شمار می‌آید. به عبارت دیگر به او می‌توان دو جنبه داد، جنبهٔ حیات‌بخش و جنبهٔ مرگ‌آفرین. او هم نخستین

۱. سه گروه آتش آیینی وجود دارد: آتش بهرام، آتش آدُران و آتش دادگاه. آتش بهرام قداست خاصی دارد؛ برای اینکه با تشریفاتی طولانی آماده می‌شود. شانزده آتش را از منابع مختلف جمع‌آوری می‌کنند و آنگاه ۱۱۲۸ بار آن را تطهیر می‌کنند، یعنی هیزم را روی آتش می‌گیرند؛ وقتی با گرمای آتش، این هیزم شعله‌ور شد، یک مرحلهٔ تطهیری انجام گرفته است. این جریان یک‌سال به درازا می‌کشد. تعداد آتشهای بهرام محدود است و به مراقبت خاص نیازدارد. آتشهای آدران و دادگاه از اهمیت بسیار کمتری برخوردارند.

2. Vayu

دَمی است که زندگی با آن آغاز می‌گردد هم واپسین دمی است که مرگ به دنبال دارد بسیاری بر این عقیده‌اند که این دو شخصیت جداگانهٔ وای محصول تفکری متأخر است و در دوران اولیه، وَیو شخصیت واحدی بوده است با سیمایی دوگانه؛ نیکوکار و در عین حال شوم، با نیرویی هراس‌انگیز و با شخصیتی بی‌رحم که با مرگ پیوستگی دارد و کسی را یارای گریز از او نیست؛ ولی اگر چنانکه شایستهٔ اوست خشنودش کنند در یورشها به یاری آدمیان می‌شتابد. همان‌گونه که باد از میان جهان نیک و بد هر دو می‌گذرد، این شخصیت نیز می‌تواند هم نیکوکار باشد و پیونددهنده و هم نابودکننده و درهم کوبنده. مشخصات او پیش‌رونده، پس‌رونده، دلیرترین، نیرومندترین و ستبرترین است. صفت عمدهٔ او در متون پهلوی «دیرنده خدا» یا «دیرنگ خدا» است یعنی کسی که فرمانروایی درازمدت دارد. در مواردی ایزد رام همسان او شده است.

رَشن (رَشنو) ایزد عدالت‌آیین ایران باستان است. در سر پل چینوَد که روان درگذشتگان به داوری کشیده می‌شود و کردارهای خوب و بد و ثوابها و گناهانشان سنجیده می‌شود، هیأت داوری را سه ایزد تشکیل می‌دهند: مهر، رشن و سروش. ترازوی مینُوی را رشن در دست دارد. این ترازوی مینوی هرگز خطا نمی‌کند و به اندازهٔ سرمویی، نه برای توانگرترین و نه برای درویش‌ترین مردمان منحرف نمی‌شود. این ایزد با صفت «راست» توصیف می‌شود.

سروش (سرَئوشه)[1] معنی این نام اطاعت و فرمانبرداری و انضباط است. از شخصیتهای محبوب باورهای ایران باستان به‌شمار می‌آید. او در مراسم آیینی و نیایشها حضور دارد و نیایشها را به بهشت منتقل می‌کند و در سرودها به‌عنوان سرور آیینهای دینی به یاری طلبیده می‌شود. سروش نخستین آفریدهٔ اورمزد است که او را می‌ستاید. گاهان را برمی‌خواند و بَرسُم[2] به‌دست می‌گیرد. سروش روان را پس‌از مرگ خوشامد می‌گوید و از آن مراقبت می‌کند. در داوری انجامین روانها با مهر و رَشن

1. Sraosha

۲. بَرسُم عبارت از شاخه‌های مقدسی است که در آیینهای دینی به کار گرفته می‌شود. قبلاً از شاخه‌های انار درست می‌شد و در دوره‌های متأخر از فلز ساخته می‌شود.

همکاری دارد. ایزدانِ اشتاد و اشی نیز یاران او هستند. به‌عنوان همکارِ مهر مواظب است که همه‌چیز مطابق قاعده و قانون انجام گیرد، و بر پیمان اورمزد و اهریمن نظارت دارد. سروش همچون جنگجوی مسلّحی توصیف شده است و بهترین نابودکنندهٔ دروغ است. با سلاح آمادهٔ خویش از هنگام آفرینش به نبرد با دیوان سرگرم است؛ بویژه هنگام شب می‌کوشد جهان را از شر دیوان حفظ کند. او بیش از همه مخالف دیو خشم است و با گرز خویش بر سر او می‌کوبد.

سروش بر فراز البرز کاخی دارد با هزار ستون که از درون، خودبه‌خود روشن است و از بیرون از ستارگان نور می‌گیرد. گردونهٔ او چهار اسب سفید تندروی زیبا با پاهای زرّین دارد. اسبهای سروش بدون سایه هستند. او سه بار در شبانه‌روز جهان را درمی‌نوردد تا آفریدگان را نگاهبانی کند. بهترین حامی درماندگان است و در پاداش دادن به مردمان با ایزد بانو اَشی همراه است. او نگهبان آتش نیز هست. در سفر آسمانی ارداویراف[1] به بهشت و برزخ و دوزخ، سروش همراه با ایزد آذر او را راهنمایی می‌کند.

به دلیل محبوبیت فراوانی که سروش در میان پیروان آیین ایران باستان دارد، در متون پهلوی گاهی به‌عنوان آخرین امشاسپند به‌شمار آمده است.

اَشی /اَزد یا اَهریشوَنگ ارد به معنای سهم و بخشش و پاداش است و اهریشونگ به معنی اَشی خوب، ایزد بانویی است که نماد توانگری و بخشش است. او را دختر اورمزد و سپندارمد به‌شمار آورده‌اند که پیشرفت و آسایش به خانه‌ها می‌برد و خرد و خواسته می‌بخشد. بر گردونه سوار است. در اوستا به‌صورت زنی درخشان، بسیار نیرومند، خوش‌اندام، مجلل، شکوهمند و آزاده نژاد توصیف شده است. بر زنان نفوذ دارد و زنانی که اشی یارشان باشد سفیدبختند. نگهبانی گنج نیکوان را کند. بهشت را نیز نگاهبانی کند. به عنوان ایزد بانوی باروری، اَشی سه دسته را از بهره بردن از نثارهایش

۱. ارداویراف یا ارداویراز احتمالاً شخصیتی قدیمی است که بعدها به دوران ساسانی منتسب شده است. بنا به روایتها ارداویراف از دنیای مینوی دیدار می‌کند. هستهٔ این داستان باید قدیمی باشد، ولی تدوین آن به‌صورت ارداویرافنامه یا ارداویرازنامه از عهد ساسانی است. در دوره‌های متأخر به آن شاخ و برگ داده‌اند یا از برخی از مطالب آن کاسته‌اند و در آن تغییراتی به‌وجود آورده‌اند.

منع می‌کند مردی که نطفه‌اش خشک شده است، روسپی سترون و دخترانی که به سن بلوغ نرسیده‌اند. در اردیشت آمده است زمانی که تورانیان او را تعقیب می‌کردند خود را زیرپای گاو و بعد زیر گردن قوچی پنهان کرد. اما پسران و دوشیزگان شوی ناکرده جای او را نشان دادند و اشی از این رفتار گله‌مند است. او یکی از شخصیتهای مینُوی است که در موقع زاده شدن زردشت حضور داشته است. او خواهر ایزدبانوی دین (دَئِنا)[1] است و در برخی متنها سروش و رشن را از برادران او به‌شمار آورده‌اند.

دین (دئِنا) ایزد بانویی که مظهر وجدان است و به آدمیان نیرو می‌دهد که راه اهورایی را برگزینند. او را دختر اورمزد و سپندارمد و خواهر ایزد اشی به‌شمار آورده‌اند. او دانش اورمزد و پناه سپندارمد است. نقش اساسی او بر پل چینوَد است. زمانی که روان، داوری انجامین خود را در حضور مهر و رَشن و سروش می‌گذراند و پای بر پل چینوَد می‌گذارد که حد فاصل گیتی و مینوست، اگر نیکوکار باشد، گذرگاه برای او پهن و گسترده می‌شود و در اولین گام که پیش می‌گذارد، بانوی زیبایی که زیباتر از او کس ندیده است همراه با نسیمی خوشبو به پیشواز او می‌آید. این بانو تجسمی از ایزدبانوی دین است که کارهای نیک و اهورایی و وجدان روانِ انسان در گذشته را با زیبایی خود تجسم می‌بخشد. این ایزدبانو همچنین آسودگی زنان را می‌پاید. از آنجا که راهبر آدمیان پارسا در دنیای فراسویی است، ایزد بانوی راه و سفرنیز به شمار آمده است.

چیستا ایزدبانویی که نماد دانش و آگاهی و فرزانگی است. این ایزد بانو با ایزد بانوی دین ارتباط نزدیک دارد و یشت شانزدهم که مربوط به ایزد بانوی دین است، همگی در توصیف چیستا است؛ مانند او هدایت به راه راست را چه در این جهان چه در جهان دیگر برعهده دارد. برخی چیستا را در مفهوم «در خور توجه» و «آن چه مورد توجه» است گرفته‌اند و صفت برای ایزد بانوی دین فرض کرده‌اند و عقیده دارند که این مفهوم، ایزدی جداگانه نیست بلکه توصیف ایزد دین است. در مهریشت آمده است که چیستای راست کردار از سوی چپ گردونهٔ مهر می‌تازد.

1. Daenā

آذر، آتش (آتُر) ایزدی است که او را پسر اورمزد به‌شمار آورده‌اند و آتش روشن نشانهٔ مرئی حضور اورمزد است. تقدس و گرامی‌بود آتش ریشهٔ کهن دارد. قرینهٔ هندی خدای آتش، اَگْنی است که در اسطوره‌های هندی رابط میان خدا و آدمیان است.

در آیینهای زردشتی آتش مرکزیت دارد. بجز سه گروه آتش مقدس آیینی (نک به مبحث بهرام) و پنج نوع آتش مینوی (نک به مبحث تیشتر)، سه آتش یا آتشکدهٔ بزرگ اساطیری نیز وجود داشته که عبارت بودند از آذرفَرَنْبَغ (آتش موبدان)، آذرگُشْنَسْبْ (آتش ارتشتاران) و آذربُرزین‌مهر (آتش کشاورزان). این سه آتشکده به ترتیب در فارس، آذربایجان و خراسان به دست سه قهرمان زمینی یعنی جمشید، کیخسرو و کی‌گشتاسب تأسیس شده است.[1]

برای شخصیت مینُوی آتُر یا آتش در اوستا اسطوره‌هایی نقل شده است. ستیزی که میان این ایزد با ضحاک (اژی دهاک) سه پوزهٔ بدآیین بر سر فرّهٔ ایزدی درمی‌گیرد یکی از این اسطوره‌هاست. اژی دهاک ویرانگر برای دستیابی به فرّهٔ ایزدی می‌تازد و آتش سعی در نجات آن دارد. اژی دهاک تهدید می‌کند که هرگز نخواهد گذاشت آتش روی زمین بدرخشد و آتش تهدید می‌کند که اگر اژی‌دهاک بر فرّه دست یابد چنان بر پشت و دهان او آتش خواهد افروخت که تاب راه رفتن نداشته باشد، و اژی دهاک از بیم دست پس می‌کشد.

اسطورهٔ دیگری از آتش، با آتش وازیشته، آتشی که در ابرهاست، در نبرد تیشتر با دیو خشکسالی شکل می‌گیرد (نک به مبحث تیشتر). آتش بهرام خود شخصیتی اساطیری است (نک به مبحث بهرام) که همچون شاهی بر تخت می‌نشیند و با دیوان مینُوی نبرد می‌کند.

برای قبولاندن دین زردشت به گشتاسب، ایزد آذر همراه با بهمن امشاسپند و اردیبهشت امشاسپند به دربار او وارد می‌شوند و حقانیت این آیین را بر او روشن می‌سازند.

در سفر آسمانی ارداویراف، ایزد آذر یکی از راهنمایان اوست.

---

۱. در دورهٔ ساسانی آتشکده‌هایی با این نامها وجود داشته است که در روایتها اصل آنها را از این آتشهای اساطیری دانسته‌اند.

هوم (هئومه)[1] هوم که در دنیای مینُوی ایزد است و در دنیای گیتیی گیاه، دشمنان را دور می‌سازد، درمانبخش است و سرور گیاهان به‌شمار می‌آید. همتای هندی آن «سومه» است که هم گیاه است و هم خدا.

هوم آسمانی را پسر اورمزد به‌شمار آورده‌اند و او را موبدی آسمانی دانسته‌اند که همانند موبدان به خدایان فدیه نثار می‌کند. فشردن آیینی این گیاه، با پدیده‌های آسمانی همچون تابش خورشید و بارش باران پیوستگی دارد. فشردن این گیاه نوعی قربانی غیرخونین است. این قربانی خاصیت حیات‌بخشی دارد. قربانی شدن او موجب شکست شر است. این گیاه خودبه‌خود نیرو می‌دهد و شفا می‌بخشد و اگر آن را تقدیس کنند نیرویی معجزه‌آسا پیدا می‌کند.

هوم را که در مراسم دینی تقدیس می‌کنند نمادی می‌دانند از «هوم سپید». هوم‌سپید که آن را گُوکَرَن نیز می‌خوانند گیاهی اساطیری است که در ته دریای فراخکَرد می‌روید و بیمرگی می‌آورد و در بازسازی جهان یا فرَشگَرد به کار خواهد آمد. اهریمن برای از میان بردن هوم سپید وزغی را در دریای فراخکرد به‌وجود آورده و در مقابل، اورمزد دوماهیِ مینوُی را مأمور نگاهبانی آن کرده است.

به چهار مردی که جزء نخستین فشارندگان هوم هستند فرزندان شایسته‌ای عطا می‌شود: ویوَنگِهان، جمشید را می‌یابد؛ آبتین[2] (آثْفیان) صاحب فریدون می‌شود؛ سِریت (ثَریته) گرشاسب را و پوروشَسب، زردشت را به پاداش می‌گیرند.

در هوم شخصیت جنگنده‌ای را نیز می‌توان تصوّر کرد که با شر مبارزه می‌کند. او ایزدی است که خود در مراسم قربانی، قربانی می‌شود تا مردمان زندگی بیابند. حضور ایزدیِ او در روی زمین در گیاه تقدیس شده‌ای که به صورت طبیعی در کوهها می‌روید آشکار است.[3] در اسطورهٔ زندگی زردشت نیز به این گیاه اشاره خواهد شد.

---

۱. گیاه هوم را در هاون می‌سایند و شیرهٔ آن را از صافی‌ای که از موی گاو درست شده است می‌گذرانند و آن را با آب دعا خوانده شده مخلوط می‌کنند.

۲. در پهلوی، آتبین.

۳. این گیاه را با افدرا (Ephedra) یکی می‌دانند.

گوشورَن (گئوشوروَن)[1] ایزد نگاهدارنده و مینُوی چهارپایان مفید و به روایتی روان گاو یکتا آفریده است. انواع جانوران مفید از او آفریده شده‌اند و هم‌چنین گاو «هَدَیوش» که در فرشگرد، شربت بی‌مرگی از او می‌سازند از او آفریده شده است (نک به ص ۸۷). او وظیفهٔ مراقبت از حیوانات مفید را در روی زمین بر عهده دارد. برخی او را مؤنث به‌شمار آورده‌اند و ارتباطی میان او و ماه فرض کرده‌اند. در دوران اهریمنی گوشورَن تخمهٔ چهارپایان مفید را از ماه می‌پذیرد و به یاری ایزد رام آن را در جهان رواج می‌دهد. همچنین در بندهشن آمده است که چون چهارپایان در می‌گذرند، تن آنها به زمین، جان به گوشورن و روان به ایزد رام و مینویشان به بهمن می‌پیوندد تا از میان نروند. وقتی که گاو نخستین در حملهٔ اهریمنی درمی‌گذرد، او به درگاه اورمزد می‌نالد و می‌گوید که به دلیل بدکاری و ستمی که در گیتی بر چهارپایان اعمال خواهد شد، او نخواهد گذاشت که آنها به زمین فرستاده شوند، و اورمزد به او اطمینان می‌دهد که چنین نخواهد ماند و زردشت آیین خود را بر مردمان عرضه خواهد کرد و رفتار خوب و مناسب با چهارپایان را به ایشان خواهد آموخت.

دُرُواسپ (دُرُواسپا)[2] به معنی «دارندهٔ اسبان تندرست» از ایزدان حامی چهارپایان و بخصوص اسبان است که ارتباط نزدیکی با گوشورن دارد و یشت نهم که مخصوص ایزد گوشورن و چهارپایان است سراسر در ستایش درواسپ است و او که رمه‌های گاوان و نیز کودکان را تندرستی می‌بخشد و نگاهبان چهارپایان است نیایش می‌شود. او را ایزد بانو فرض کرده‌اند.

زُروان ایزد زمان است که شخصیت او را ابهامی فرا گرفته است. برای پیروان کیش زروانی، خدایی است که سرشتی جاودانه و دوگانه دارد و دو برادرِ توأمانِ اورمزد و اهریمن را در بطن خود می‌پرورد.[3]

زروان در *اوستا* نام خدای کم‌اهمیتی است، ولی در متنهای پهلوی که نشان‌دهندهٔ سنت دورهٔ ساسانی است شخصیت برجسته‌ای می‌یابد. از لحاظ قدمت، در برخی

1. Geushurvan 2. Druvāspā

۳. نک به ص ۱۴.

از متون او را همچون اورمزد و اهریمن، قدیم به‌شمار آورده‌اند؛ چون ایزدِ زمان آغاز ندارد و خود آغاز همه چیز است. گاهی نیز صراحتاً آفریدهٔ اورمزد ذکر شده است.

در یورش دوم اهریمن به آفرینش، اورمزد از ایزد زمان می‌خواهد که آفرینش را به حرکت درآورد و به این ترتیب، قرار و زمان جهان از اوست. سرنوشت آدمیان به دست این ایزد تعیین می‌شود. سپهر را که همچون چرخی دانسته‌اند و گاهی آن را خدایی مستقل به‌شمار آورده‌اند، تن زروان فرض کرده‌اند.

در برخی از متون این ایزد صفت «درنگْ خدای» یعنی «ایزدی که فرمانروایی او درازمدت است» دارد.

کیش زروانی با خصوصیاتی که اکنون می‌شناسیم بیشتر نوعی تفکر است و در اعمال و آیینها با آیین مزدیسنایی تفاوتی ندارد. به نظر برخی این کیش، اعتقادی پیش زردشتی است، ولی برخی دیگر وجود آن را ناشی از برخورد فرهنگ ایرانی و بابلی می‌دانند.

معرفی کوتاه گروهی دیگر از ایزدان

نام ایزدان دیگری را در *اوستا* و در متنهای پهلوی می‌توان یافت که به چند مورد از آنها اشاره می‌شود:

نَریُوسَنگ پیام‌آور اورمزد و نمونهٔ کامل نری و مردانگی است. او بخشی از نطفهٔ گیومرث، پیش‌نمونه[1] مردمان، را نگاه می‌دارد. گاه نیز وظیفه پیام‌آوری را به عهده می‌گیرد.

اریامَنْ /ایرمان نام ایزد دوستی و پیوند و آرامش و درمان بخشی است. نخستین پزشک مینُوی است که چاره و درمان دردها به دست او سپرده شده است. در برابر هزاران دردی که اهریمن می‌آورد، او درمان عرضه می‌کند.

رام ایزدی است که نامش معنی آرامش دارد و آرامش می‌بخشد. در *اوستا*

1. Prototype

ایزدی مستقل از ایزد وای است، ولی در متنهای پهلوی در مواردی با او یکی شده است. او ایزد روز بیست و یکم هر ماه است و جزء یاران بهمن نیز به شمار آمده است.

بَغ ایزدی است که خوشی و شادی و بخت را تقسیم می‌کند.

اَشتاد یا اَرَشْتاد نماد دیگری از عدالت است نماد زنانه دارد. او را راهنمای مینوان و جهانیان می‌دانند و می‌گویند به همراه زامیاد، ایزد زمین، روان مردگان را در ترازو می‌گذارد.

مارسپند / مانسرسپند / مَنْتَرْسْپَند[1] ایزدی است که جلوه‌ای از سخن و گفتار ایزدی است. جادوی سخن در آیینهای کهن با نیروی این ایزد تحقق می‌یابد.

اَنَغْران ایزد روشنی بی‌پایان است. روشنی بی‌پایان در بالاترین پایگاه بهشت، در حضور اورمزد و امشاسپندان جلوه گر است.

دَهمان آفرین نگهبان خواسته‌ای است که با کوشش بیندوزند.

باد ایزدی است که با صفت پیروز می‌آید. گاهی شخصیت او با شخصیت «وای» یکی می‌شود. شاید باد گونه‌ای ازشخصیت وای باشد که به دو صورت خوب و بد جلوه می‌کند. بادْ آبِ تیشتر ایزد باران را به همه جای زمین می‌رساند.

آسمان نام ایزد نگهدارندهٔ آسمان و سپهر است سپهری که از زمان آفریده شده است و جامهٔ کبود دارد. آسمان را هفت پایه دانسته‌اند؛ نخست ابرپایه، دیگر سپهر اختران سدیگر ستارگان آلوده نشده، چهارم بهشت که ماه بدان پایه ایستد، ششم گاه امشاسپندان، هفتم روشنی بیکران که جای اورمزد است. در برخی منابع برای آسمان فقط سه پایه: ستاره پایه و ماه پایه و خورشید پایه ذکر شده است. آسمان وظیفهٔ دشوار زندانی ساختن اهریمن را به‌عهده خواهد گرفت. زره خواهد پوشید و از آفرینش اهورایی نگاهبانی خواهد کرد.

ماه ایزدی است که با ماه و روان گاو و چهارپایان ارتباط دارد. بخشی از نطفه گاو نخستین را نگاه می‌دارد.

سوک ایزدی است که با ماه همکاری می‌کند خواسته و سود می‌بخشد.

1. Mantharspand

خورشید چشم اورمزد خوانده می‌شود. او تیرگی و تاریکی را نابود می‌کند و اگر یک زمان دیر برآید دیوان همهٔ آفرینش را از میان می‌برند.

اوُش بام ایزد بامدادِ روشن و نمادی از ایزد خورشید است و زمان پگاه را نشان می‌دهد. از وظایف او به‌هوش داشتن مردمان است؛ چون مردم در هنگام بامداد هوشمندترند.

زامیاد ایزد زمین که گاهی در متون او را همان سپندارمد، امشاسپند موکل بر زمین، می‌دانند. می‌گویند اشتاد و زامیاد روان در گذشتگان را به ترازو می‌گذارند.

چنان که گفته شد تعداد خدایان به شخصیتهایی که ذکر شد محدود نمی‌شود؛ چرا که هر اندیشهٔ نیکی می‌تواند مینُوی باشد و نمادی در جهان مینُوی داشته باشد که تبدیل به شخصیتی ایزدی شود. از سوی دیگر، برای همهٔ پدیده‌های طبیعیِ مورد لطفِ آدمیان نیز می‌توان شخصیتی فراسویی فرض کرد.

ب) دنیای تاریکیها و بدیها (قلمرو اهریمن)

آفرینش دیوان و موجودات اهریمنی به وضوح آفرینش مینوی اورمزد و موجودات اهورایی، در *اوستا* و کتابهای پهلوی توصیف نشده است. نام دیوهای بسیاری درمتنها آمده است، ولی آگاهی چندانی از آنها نمی‌توان به‌دست آورد و گاهی تنها در حد یک نام است.

همان‌طور که بدی در مقابل خوبی است، اهریمن نیز در برابر اورمزد و سپندْمینو قرار می‌گیرد. برای هر کدام از امشاسپندان و ایزدان، هماورد (هَمیستار در متنهای پهلوی) یا رقیبی ذکر شده است، اما با توصیفی کمتر و گاه بسیار مبهم.

سرْدیوان (کَمالگان یا کمار یگان)

سرکردگان دیوان هستند و در ردهٔ نخست موجودات بد مینوی قرار دارند. آنها شش سرْدیو (به قولی هفت سرْدیو) مقابل امشاسپندان هستند که به ترتیب عبارتند از:

اکومن (آکه مَنه)[1] دشمن بهمن است و نمادی است از بداندیشی و آشتی‌ناپذیری. او پیام‌آور اهریمن است.

1. Akamanah

اِنْدَر / ایندَر / ایندره دشمن اردیبهشت است. در آثار ودایی نام خدایی بسیار نیرومند است و بیشتر صفات او به ایزد بهرام و تعدادی از صفاتش به مهر منتقل شده است و خود در باورهای ایرانی به صورت دیوی درآمده است که آفریدگان را از نیکویی کردن بازمی‌دارد. او ضدنظم و ترتیب است. تحت تأثیر تفکرات روحانیان ساسانی، این صفت را هم به او نسبت داده‌اند که مانع کُستی[1] بستن می‌شود.

ساوول (سَروَه) دشمن شهریور است و نمادی از شهریاریِ بد و ستمکاری. احتمالاً همان رودْرَه سَروَه، خدایی از تبار دَئِوَه‌های هندی بوده است که در ایران، شهریاری بد و ظلم را تجسم می‌بخشد.

ناهیه (نانگهیثیه)[2] دشمن سپندارمد که آفریدگان را از قانع بودن بازمی‌دارد و آنان را ناراضی می‌سازد. او نیز احتمالاً تجسم ناستیه، خدایی از تبار دَئِوه‌های هندی است. گاهی ترومد را که یکی از دیوان نشاندهندهٔ غرور و نخوت است بدلی از ناهیه دانسته‌اند.

تَیریز (تئیری)[3] دشمن خرداد که گیاهان و دامها را به زهر می‌آمیزد.

زَیْریز (زئیری)[4] دشمن اَمرداد که زهر می‌سازد.

گاه خودِ اهریمن و گاه اَئِشمه (دیو خشم) را بر شش دیو فوق می‌افزایند تا رقم هفت‌گانه شود.

دیوان و دروجان

علاوه‌بر سَرْدیوان، همهٔ جلوه‌های زشت و صفات پلید نیز به صورت دیوان و دروجان دربرابر ایزدان شخصیت می‌یابند. دروج در آغاز نامی برای ماده دیوان بوده‌است، ولی سپس کلمه‌ای می‌شود مترادف دیو. دیوها نیز مانند ایزدان سلسله مراتب دارند و از نظر اهمیت و قدرت عمل در مقامهای بالا و پایینی قرار می‌گیرند، ولی شخصیت وجودی آنها به‌اندازهٔ ایزدان روشن و واضح نیست. تعداد دیوزنان به نسبت دیوان مذکر محدود

---

۱. کُستی یا کشتی کمربند مخصوص زردشتیان است که در سن تمیز، بستن آن بر هر مرد و زن زردشتی واجب است.

2. Nanghaithya 3. Tairi 4. Zairi

است، ولی در کل، جنسیت دیوان کمتر از ایزدان مشخص است. تعدادی از این دیوان عبارتند از:

جِهْ / جَهی دیوزنی که نقش تخریبی عمده‌ای در آغاز آفرینش دارد. نماد همهٔ پلیدیها و آلودگیهای زنانه و نماد روسپی‌گری است. او در متنها هم دختر و هم زن اهریمن به‌شمار آمده است. اوست که اهریمن را به یورش دوم برمی‌انگیزد. چون اهریمن برمی‌خیزد، بر سر جَهی بوسه می‌زند و آلودگیهای زنانه از این راه پدیدار می‌شود. پس از آفرینش، در اسطوره‌ها دیگر از جَهی نشانی نیست، جز اشاره‌ای کوتاه در هزارهٔ اوشیدر و اوشیدرماه.

سهمناکترین دیوها، دیوهایی هستند که با مرگ ارتباط دارند. این دیوها که به دیوهای مرگ معروفند عبارتند از:

اَستویداد / اَستوِهات دیوی که مفهوم نام او درهم شکننده و از هم جداکنندهٔ استخوانهاست. او دارای کمندی است که آن را بر گردن قربانی مورد نظر خود می‌اندازد. اوست که برای نخستین‌بار مرگ را بر گیومرث، پیش نمونهٔ انسان، مستولی می‌کند. دیوی است که چون دست بر مردم زند، خواب آورد و چون سایه بر آنان افکند، تب و چون دیده بر آنان دوزد، مرگ.

ویزَرِش همکار استویداددیو است که با روان درگذشتگان در آن سه شبانه‌روزی که هنوز در گیتی هستند نبرد می‌کند و آنان را می‌ترساند. او بر درِ دوزخ می‌نشیند و روان گناهکاران را با زنجیر تا پل چینود می‌کشد.

وایِ‌بد بخشی از فضا را در اختیار دارد که روان درگذشتگان از آن می‌گذرد. اوست که جان را از تن جدا می‌کند (نک ایزد وای)

نَسو / نسوش دیوی است که به بدن انسان، در حالی که هنوز زنده است، یورش می‌برد و آن را می‌گنداند و چون بدن فاسد و گندیده شد، روان دیگر نمی‌تواند در آن بماند. در حقیقت نخستین عامل مرگ این دیو است. اثری از تأنیث در نام این دیو دیده می‌شود.

معرفی گروهی دیگر از دیوان

بوشاسب[1] (بوشیانستا)[2] دیو خواب مفرط و تنبلی است. احتمالاً دیوزن است و به دارندهٔ دستهای دراز موصوف است. هنگامی که خروس در بامداد می‌خواند، او همهٔ کوشش خود را به کار می‌برد که جهان را در خواب نگه دارد. سحرگاهان پلکها را سنگین می‌کند و بدینسان مردم را از برخاستن و رفتن به سر کار بازمی‌دارد.

خشم (اَئِشْمَه)[3] دیوی است که با نیزهٔ خونین ظاهر می‌شود. او نیز از پیام‌آوران اهریمن است. دیو خشم و دیو آز دو دیوی هستند که با اهریمن به پایان جهان می‌رسند و سروش دیو خشم را از میان می‌برد و به قولی، دیو آز او را می‌بلعد. دیو خشم رقیب و دشمن سروش است.

آز دیوی است که صفت سیری‌ناپذیر دارد و در پایان جهان، اهریمن او را می‌بلعد.

سیج / سیز دیو درد و بلاست. فریب‌دهنده است و کار خود را پنهانی انجام می‌دهد.

هیز (هیچه)[4] دیو قحطی و خشکسالی و نایابی است.

اپوش (اَپوشه) دیو خشکی و خشکسالی است که تیشتر با او نبرد می‌کند نام او به معنی بازدارندهٔ آب است (نک به مبحث تیشتر).

اسپنجَروش[5] / سپَنْجَروش / سپَنْجَگَر (سپَنجغریه)[6] همکار اپوش‌دیو است.[7]

سِپَزْگ دیو دیو سخن‌چینی و غیبت است. دیو بدکاره‌ای که در دوزخ به‌جای پیش رفتن پس می‌رود.

وَرَن دیوشهوت است و همراه با دیوآز در متون اخلاقی از بزرگترین دیوان به‌شمار می‌رود.

---

۱. در فارسی به‌صورت گوشاسب نیز آمده است.

2. Bushyanstā 3. Aeshma 4. Haechah 5. Aspenjarush
6. Spenjaghrya

۷. نک به مبحث تیشتر.

چِشمَک دیوی است که موجب گردباد، زمین‌لرزه و ویرانی می‌شود. در اسطورهٔ زندگی زردشت نقش این دیو این است که شهر و ده را ویران می‌کند و درختان را درهم می‌شکند تا مایع مقدسی را که فروَهر و گوهرتن زردشت در آن است ازمیان ببرد.

زَرمان دیو پیزی است و صفت بدنَفَس دارد و به‌عبارت دیگر، نَفَس مردمان را بد می‌کند.

بوت / بود دیوی است که نماد بت‌پرستی است و از مخالفان سرسخت زردشت. در بندهشن آمده است که او را در هندوستان می‌پرستند.

مَلکوس / مَرکوس دیوی است که سرما و زمستان سخت را در پایان هزارهٔ اوشیدر به‌وجود خواهد آورد.

میتوخت دیوی است که نماد گفتار نادرست است و به قولی، نخستین آفریدهٔ اهریمن به‌شمار می‌رود و بدگمانی می‌آورد. او دیو مقابل ایزد گفتار مانسرسپند یا مارسپند است.

اَکَه‌تَش[1] دیو انکار است که مردمان را وادار می‌کند که هر چیز خوبی را انکار کنند.

اَشموغ / اَهْلَموغ دیو بدعت است. از منفورترین دیوان است که سوشیانس در پایان جهان سپاهی برمی‌انگیزد و به کارزار او می‌رود و سرانجام او را به سوراخی فرو می‌کند.

اودَگ[2] دیوزنی است که به قولی هفت سَرْدیو (کماریگان) و ضحاک را به‌وجود می‌آورد. او جمشید را به‌سوی لذتهای دنیوی می‌راند و مردم را به سخن گفتن در جایی که باید سکوت کرد وا می‌دارد.

ترومد / ترومت / تُرومتی دیوزنی است که نخوت و تکبر و گستاخی می‌آفریند، درست برعکس سپندارمد که نماد تواضع است. این دیو سرانجام به‌دست سپندارمد ازمیان خواهد رفت. برخی این دیو را با دیوناهیه که یکی از سرْ دیوان است یکی دانسته‌اند.

---

1. Akatash 2. Odag

پریمتی دیوْزن تکبر است. او نیز دشمن سپندارمد به‌حساب می‌آیدو همکار ترومد است.

پِنی (پِنیه)[1] دیو خسّت است که مردمان را وادار می‌کند که انبار کنند و نخورند و به کس ندهند.

رشک به مفهوم حسد، دیوی است که کینه و بدچشمی می‌آورد.

اِناست دیو تباهی است.

آگاس / آگاش دیو شورچشمی است که مردمان را چشم می‌زند.

کوند دیوی است از دشمنان سروش که بدون مادهٔ سکرآور مست است و مؤنث آن به صورت کوندیره آمده است.

فهرست اسامی دیوان را می‌توان با قائل شدن نماد برای هر پدیدهٔ بد و صفت ناپسند به درازا کشید. در این فهرست که متعلق به دوران مینُوی است، نام دیوانی که در رویدادهای زمینی نقش دارند و همچنین نام «پری»ها، یعنی ماده دیوانی با ظاهر زیبا که غالباً به فریب دادن قهرمانان در دوران گیتیی می‌پردازند، نیامده است.

دورهٔ پایانی سه‌هزار سال نخستین و آغاز سه‌هزار سال دوم، برخورد دو نیرو

در دنیای نیکی، اورمزد از همه‌چیز آگاه است و می‌داند که اهریمن و دنیای بدی وجود دارد؛ ولی اهریمن که مظهر نادانی مطلق است، در دنیای زشت خود از وجود دنیای اهورایی بی‌اطلاع است، تا زمانی که فروغی از دنیای روشنایی به قلمرو اهریمن فرستاده شود و او را از وجود دنیای دیگری آگاه کند. اورمزد این توانایی را دارد که اهریمن را در مرز دنیای روشنایی متوقف کند، اما چنین نمی‌کند؛ زیرا در این صورت «بدی» جاودانه می‌شود. او باید فلسفهٔ هستی را که نابودی همیشگی بدی است دنبال کند، و تحقق چنین برنامه‌ای، زمانی شدنی است که بدی به جنبش

1. Penīh

درآید تا نیرویش به تحلیل رود و رفته‌رفته نابود شود، وگرنه در صورت توقفِ بدی در قلمرو خود، نیروی به کار نرفتهٔ آن همیشه هستی را تهدید خواهد کرد. به پیروی از چنین فلسفه‌ای، اورمزد برنامه‌ای در پیش می‌گیرد که اهریمن را از پنهانگاه تاریکش بیرون آورد و به نبرد وادارد. او فروغی از نور به جهان تاریکی می‌فرستد و اهریمن به دلیل طبیعت ویرانگرش به محض مشاهدهٔ آن به جهان روشنی می‌تازد. اورمزدِ آگاهِ از همه چیز، به اهریمن پیشنهاد آشتی می‌کند، به شرطی که اهریمن آفرینش او را بستاید؛ اما اهریمن به دلیل پس‌دانشی[1] خود این پیشنهاد را نمی‌پذیرد. اورمزد می‌داند که اگر قرار بر این باشد که نبرد تا ابد ادامه یابد، اهریمن همه‌چیز را کاملاً نابود خواهد کرد. از این رو، پیشنهاد می‌کند که دورانی برای جدال و زمانی معین برای واپسین نبرد معین شود. اهریمن با نادانی آن را می‌پذیرد و سرنگونی خود را حتمی می‌سازد. بدین ترتیب، پیمانی میان اورمزد و اهریمن بسته می‌شود مبنی بر اینکه آخرین نبرد میان نیروی نیکی و بدی نه‌هزار سال بعداز این حملهٔ نخستین انجام گیرد. هدف اورمزد این است که در این مدت که جدال ادامه دارد، همهٔ نیروی اهریمن بتدریج به تحلیل رود و سرانجام به‌بند کشیده شود و ناتوان گردد. پس‌از اینکه پیمان بسته می‌شود، اهورامزدا چون موبدی دعای راستی یعنی اَهونوَر[2] را بر زبان می‌آورد و براثر آن، اهریمن بیهوش می‌شود و به دوزخ می‌افتد و در طول سه‌هزار سال دوم در آنجا بیهوش می‌ماند.

۱. اهریمن حوادث را پس‌از اتفاق افتادن می‌داند، در حالی که اورمزد از پیش، از آنها آگاه است.

۲. دعای اَهونوَر (Ahunvar) یا اهونه‌وَئیریو (Ahunavairyō) مقدس‌ترین دعای زردشتی است که درآن «راستی» ستایش می‌شود. این دعا هستهٔ اصلی این دین به‌شمار می‌آید.

فصل سوم

سه‌هزار سال دوم

آفرینش مادی و پیش‌نمونه‌های گیتیی

پس از بیهوشی اهریمن، اورمزد آفرینش گیتیی را آغاز می‌کند. او از زمان بیکران زمان محدود یا کرانه‌مند را می‌آفریند تا در هنگام مناسب آفرینش را به‌حرکت درآورد و سپس آفرینش پدیده‌های گیتیی را آغاز کند. او در شش نوبت یک دوران مینُوی پیش نمونه‌های شش پدیدهٔ اصلی آفرینش را می‌آفریند که عبارتند از آسمان، آب، زمین، گیاه، جانور و انسان.[1]

اورمزد آسمان را روشن و بسیار پهناور می‌آفریند. ایرانیان باستان به دلیل مفهومی که از نام آسمان درمی‌یافتند آن را از سنگ می‌پنداشتند و سپس آن را از الماس و از فلز درخشان انگاشتند. در متون پهلوی، آسمان همچون دژی محکم در برابر حملهٔ اهریمن تصور شده و گاهی چون سفیدهٔ تخم‌مرغی فرض شده که زمین مانند زرده

۱. سالگرد این آفرینشها شش جشن است که به جشنهای گاهانبار یا گَهَنبار معروفند و با فاصله‌های نابرابر در یک سال قرار دارند:
الف) مدیوزرم‌گاه (Medyozarm) به‌معنای میان بهار و به یادبود آفرینش آسمان در اردیبهشت‌ماه.
ب) مدیوشم‌گاه (Medyosham) به‌معنای میان تابستان و به یادبود آفرینش آب در تیرماه.
ج) پدیشه‌گاه (Pedishah) به‌معنای گردآوری غله و به یادبود آفرینش زمین در شهریورماه.
د) ایاسریم‌گاه (Ayāsrim) به‌معنای بازگشت به خانه و به یادبود آفرینش گیاه در مهرماه.
ه) مدیاریم‌گاه (Medyārim) به‌معنای میان‌سال و به یادبود آفرینش چهارپایان در دی‌ماه.
و) همسپهمدیم‌گاه (Hamaspahmedim) به‌معنای همهٔ سپاه و به یادبود آفرینش انسان در روزهای آخر سال.

درمیان آن قرار دارد. در تشبیه دیگری آسمان را همچون پرنده‌ای فرض کرده‌اند که تخم خود یعنی زمین را زیربال گرفته است. نمونهٔ مینُوی آسمان همچون جنگجوی دلیری که زرهی فولادین دارد نمونهٔ این جهانی آسمان را می‌پاید.

پیش‌نمونهٔ آب به‌صورت یک قطره است به پهنای همهٔ آبها.

پیش‌نمونهٔ زمین، زمینی است گرد و هموار، بدون هیچ پستی و بلندی، در جاهایی سخت و در جاهایی نرم.

پیش‌نمونهٔ گیاه، گیاهی است به‌صورت یک شاخه، دربرگیرندهٔ همهٔ گیاهان عالم.

پیش‌نمونهٔ چهارپایان مفید، گاو «اِیوْداد» یا «ایوَکْداد»[1] به‌معنی یکتاآفریده است که در کنارهٔ راست رودخانهٔ وِهْدائیتی[2] (بِه‌دائیتی، دائیتی خوب) در ایران‌ویج[3] یا ایران‌ویز آفریده می‌شود. او مانند ماه سفید و روشن است و بالایش به‌اندازهٔ سه «نای»[4] است. اورمزد او را همچنین برای یاری آب و گیاه می‌آفریند.

پیش‌نمونهٔ انسان گیومرث است که به‌معنی «زندهٔ میرا» است. موجودی است درخشان مانند خورشید که بالایش به‌اندازهٔ چهار نای است و پهنایش به‌اندازهٔ بالایش.[5] او در کنارهٔ چپ رودخانهٔ دائیتی آفریده می‌شود. او نمونهٔ انسان کامل است و برای یاری و کمک به آفریدگار خلق می‌شود و به همین جهت، گیومرث را مرد اَهْلَوْ (یا مرد مقدس) نیز نامیده‌اند.

در اعتقادات کهن ایرانی برای اهریمن آفرینش مادی قائل نشده‌اند.

1. Ēvak dād

۲. Veh daiti، رودخانهٔ اساطیری در سرزمین ایران.
۳. Erān Vez یا Erān Veǰ، سرزمین ایران.
۴. نی. هر نای برابر با ده فوت است.
۵. شاید بازمانده‌ای از اندیشهٔ کهنِ غول نخستین باشد؛ چون چنین اندازه‌هایی با اندازهٔ موجود معمولی انسانی مغایرت دارد.

فصل چهارم

پایان سه‌هزار سال دوم و آغاز سه‌هزار سال سوم

در پایان سه‌هزارهٔ دوم، یاران و همدستان اهریمن که از بیهوشی سرکردهٔ خود در رنجند به ترغیب او می‌پردازند تا از این بی‌خبری به‌در آید. کوشش آنها وقتی به نتیجه می‌رسد که جِهْ یا جَهی، دیوزن، به‌پیش می‌رود و اهریمن را به کارزار تشویق می‌کند. خطاب به او بانگ می‌زند: «برخیز پدرِ ما!». دیوان به اهریمن قول می‌دهند که در تخریب آفرینش او را یاری کنند: به گاو یکتا آفریده و گیومرث آزار رسانند؛ فرّهٔ انسان را بدزدند؛ آب و آتش را بیازارند؛ آتش را به دود و گیاه را به پژمردگی دچار سازند. با برشمردن همهٔ بدیهایی که در جهان خواهند کرد، به اهریمن نیرو می‌بخشند و سرانجام موفق می‌شوند که اهریمن را از بیهوشی به در آورند. اهریمن از بهت بیرون می‌آید، برمی‌جهد و بوسه‌ای بر سر جهی می‌زند؛ ناپاکیهای زنانه از این بوسه ناشی می‌شود. او سپس این خواهش جهی را برمی‌آورد که مردان او را آرزو کنند.

یورش دوم اهریمن

با به درآمدن اهریمن از بیهوشی، حملهٔ واقعی او به جهان کنونی آغاز می‌شود. اورمزد از ایزد زمان می‌خواهد که او را یاری کند. ایزد زمان، آفرینش اورمزد را به جنبش درمی‌آورد و در مقابل، آفرینش اهریمن نیز به‌حرکت درمی‌آید. اهریمن به همراهی همهٔ دیوان از جای برمی‌خیزد تا به جهان حمله کند. او آسمان را می‌شکافد و به درون آن می‌آید. آسمان از او چنان می‌ترسد که بره از گرگ. او روشنایی آسمان را با تاریکی می‌آمیزد.

به آب می‌تازد و موفق می‌شود بخشی از آن را شور و گل‌آلود کند. ایزد تیشتر به یاری آب می‌شتابد. پیش‌نمونهٔ آب را برمی‌گیرد و با یاری ایزد باد در جهان پراکنده می‌سازد و بدین‌ترتیب، دریاها و رودها را به‌وجود می‌آورد. بزرگترین و مهمترین آنها دریایی است که فَراخکرد (در اوستا وروکَشَه) یا دریای کیهانی نامیده می‌شود. دو رودخانه بزرگ نیز تشکیل می‌شود که یکی از آنها همان «وِه دائیتی» یا «دائیتی خوب» هست این دو رود نیز به دریای فراخ‌کرد می‌ریزند رودها و دریاهای دیگری نیز هستند.

اهریمن به شکل ماری از بخشی از آسمان که در زیر زمین قرار دارد بیرون می‌پرد و بر زمین می‌جهد. زمین تاریک می‌شود و آفریدگان سهمناک بر روی زمین رها می‌شوند و پلیدی چنان همه‌جا را فرامی‌گیرد که حتی نوک سوزنی از زمین از آلودگی برکنار نمی‌ماند. براثر ترسی که به زمین از یورش اهریمن دست می‌دهد، لرزشی در آن ایجاد می‌شود و کوهها و پستیها و بلندیها به‌وجود می‌آیند و مهمترین کوه اساطیری که «هَرَه بَرَزیتی» یا البرز است در وسط عالم به وجود می‌آید و این بزرگترین کوه کیهانی است. بنا بر زامیاد یشت زمین دارای دو هزار و دویست و چهل و چهار کوه است. براثر بارانِ تیشتر و رودها و دریاهایی که او به‌وجود آورده است زمین به هفت بخش تقسیم می‌شود و هفت کشور (اقلیم) بدین‌ترتیب به‌وجود می‌آید. کشور خُوَنیرس[1] (خُنیرَث) در میان است و ایران‌ویج یا ایران‌ویز، سرزمین ایرانیان، در کشور خونیرس قرار دارد[2]. در شرق، کشور اَرزَه[3]، در غرب، کشور سَوَه[4]، در شمال، دو کشور وُروجَرش[5] و وُروبَرش[6] و در جنوب، دو کشور فرَدَدَفْش[7] و ویدَدَفْش[8] پدید می‌آید.

اهریمن به گیاه می‌تازد و آن را خشک و پژمرده می‌سازد. امردادامشاسپند آن گیاه خشک را برمی‌گیرد و می‌ساید و با یاری تیشتر آن را با باران به همه‌جا فرود می‌آورد و بدینگونه رستنیهای گوناگون در همه‌جای جهان به‌وجود می‌آید.

---

۱. Khvanēras، این اسم به‌صورت خُنیرَه، خنیرس و غیره نیز آمده است.

۲. در بعضی از متون، کشورهای شرق و غرب جای خود را با هم عوض می‌کنند.

3. Arzah 4. Savah 5. Vourujarsh 6. Vourubarsh

7. Fradadafsh 8. Vidadafsh

اهریمن با گرسنگی و آز و نیاز به گاو یکتا آفریده می‌تازد. پیش از آنکه اهریمن به سوی گاو بیاید، اورمزد برای اینکه رنج مرگ را برای او آسان کند به او «بَنگ» می‌دهد. گاو با حملهٔ اهریمن نزار می‌شود، بر پهلوی راست می‌افتد و می‌میرد. از تن گاو یکتاآفریده انواع غلات و گیاهان دارویی می‌روید. در همین موقعیت است که گوشورون، مینوی چهارپایان، خطاب به اورمزد بانگ می‌زند که: «سروری آفریدگان را در روی زمین به که واگذاشتی؟».

نطفهٔ گاو یکتاآفریده به ماه بُرده می‌شود و به ایزد ماه سپرده می‌شود. آن نطفه در ماه پالوده می‌شود و جان می‌گیرد و سپس از آن، دو گاو در ایران ویج به‌وجود می‌آیند، یکی نر و یکی ماده. پس‌از آن انواع دیگر از چهارپایان در زمین به‌راه می‌افتند. ماهیها در آب شناور می‌شوند و پرندگان در آسمان به پرواز درمی‌آیند.

اهریمن می‌داند که تمام آفریده‌های اورمزد را بجز گیومرث ناتوان کرده است. او استویداددیو را با هزار دیو مرگ‌آفرین دیگر و به قولی با هزاران درد و فرتوتی و بیماری به‌سوی گیومرث می‌فرستد. آنان در آن موقع راهی برای نابودی گیومرث نمی‌یابند؛ زیرا در لحظه‌ای که دشمنیِ اهریمن نسبت به آفریدگان گیتی آغاز شد مدت زندگی و سلطهٔ گیومرث سی‌سال تعیین گردید. به‌عبارت دیگر رأی تعیین‌کنندهٔ سرنوشت (زروان) در آغاز آمدنِ اهریمن این بود که با وجود حملهٔ اهریمن و دیوان مرگ، تا گذشت سی‌سال در وجود گیومرث جان خواهد بود. اورمزد به‌این دلیل پیش‌از حملهٔ اهریمن گیومرث را به خواب سی‌ساله فرو می‌برد و چون گیومرث از خواب برمی‌خیزد همه جهان را تاریک و انباشته از جانوران آزاردهنده می‌بیند. گیومرث درمی‌یابد که آسمان، خورشید و ماه شروع به حرکت کرده‌اند و همه‌چیز آشفته شده است. دود و تاریکی با آتش آمیخته است؛ موجودات مینُوی در جهان با دیوان در نبردند و هریک از امشاسپندان با سرْ دیوانِ هماورد خود ستیز می‌کنند و دروغ در برابر راستی قرار گرفته است. سرانجام گیومرث در زمانی که برایش مقدر شده است به پهلوی چپ می‌افتد و می‌میرد. فلزات از بدن او به‌وجود می‌آیند و نطفهٔ او که در موقع درگذشتن به زمین می‌ریزد در نورخورشید پالوده می‌شود. دو سوم آن را ایزد نَریُوسَنگ، ایزد مردانگی، نگاهداری می‌کند و یک‌سوم آن را سپندارمد، ایزد بانوی زمین.

اهریمن پس از این پیروزیها می‌خواهد به منزل طبیعی خود که تاریکی است بازگردد، ولی درمی‌یابد که مینوی آسمان همچون مرد جنگجویی که زره برتن دارد همراه با فروهرهای مردمان راه را بر او بسته‌اند. اهریمن بدینگونه در جهان دشمن خویش زندانی می‌شود و می‌بیند که زندگی آغاز به شکوفایی کرده است؛ تیشتر باران ایجاد کرده و آبها آفریدگان بد را می‌شویند و به‌درون سوراخهای زمین می‌رانند و زمین با وجود همهٔ نیروهای بد بارور می‌شود. چهارپایان و جانوران به‌وجود می‌آیند و از آمیزش نطفهٔ پیش نمونهٔ انسان با زمین، نخستین زوج بشر تکوین می‌یابد و پدر و مادر نسل بشر پیدا می‌شوند.

نخستین زوج بشر

از نطفهٔ گیومرث که بر زمین ریخته می‌شود پس از چهل سال شاخه‌ای ریواس می‌روید که دارای دو ساق است و پانزده برگ. این پانزده برگ مطابق با سالهایی است که مشیه[1] و مشیانه[2]، نخستین زوج آدمی، در آن هنگام دارند. این‌دو همسان و همبالایند. تنشان در کمرگاه چنان به‌هم پیوند خورده است که تشخیص اینکه کدام نر است و کدام ماده امکان‌پذیر نیست. این دو گیاه به صورت انسان درمی‌آیند و «روان» به گونهٔ مینوی در آنان داخل می‌شود. اورمزد اندیشه‌های اورمزدی را به آنان تلقین می‌کند: «شما تخمهٔ آدمیان هستید؛ شما نیای جهان هستید؛ من شما را بهترین کامل‌اندیشی بخشیده‌ام. نیک بیندیشید، نیک بگویید و کار نیک کنید و دیوان را مستایید». نیروی بدی نیز در کمین است. اهریمن و همدستانش هم می‌کوشند که مشیه و مشیانه رااز راه راست منحرف کنند. اهریمن بر اندیشهٔ آنان می‌تازد و آنان نخستین دروغ را به زبان می‌آورند و آفریدگاری را به اهریمن نسبت می‌دهند. بدینسان نسبت دادن بنیاد جهان به شر نخستین گناه آدمی است. از این فریب و از این گناه نیروی آز بر آنان چیره می‌شود و گرسنگی و تشنگی بر آنان غلبه می‌یابد و سردرگمی آنان آغاز می‌شود. به کفارهٔ این گناه مدتها از

1. Mashya 2. Mashyāna

داشتن فرزند محروم می‌مانند. توبه می‌کنند و سرانجام می‌توانند باهم وصلت کنند. نه‌ماه بعد مشیانه جفتی را به‌دنیا می‌آورد که چنان به چشم مادر و پدر شیرین می‌آیند که مادر و پدر آنها را می‌خورند و از آن پس اورمزد شیرینی فرزند را تا بدان اندازه که میل به خوردن در پدر و مادر ایجاد کند از آنان برمی‌گیرد تا نسل آدمی برجای ماند و ادامه یابد. اورمزد به آنان کشاورزی، کشت گندم، دامداری، خانه‌سازی و پیشه‌های دیگر و هنرهای گوناگون می‌آموزد.

از آن پس مشیه و مشیانه دارای هفت جفت فرزند می‌شوند، هر جفتی یک نر و یک ماده. هر کدام از جفتها با هم وصلت می‌کنند و روانهٔ یکی از هفت کشور می‌شوند. از آنان فرزندان دیگر به وجود می‌آیند و نسل بشر ادامه می‌یابد. مشیه و مشیانه درصد سالگی می‌میرند.

فرزندان نخستین زوج بشر

شجره‌نامهٔ اعقاب مشیه و مشیانه اصل و مبدأ بسیاری از نژادهای گوناگون را دربر می‌گیرد. شاخه‌ای که در خونیرس و در ایران‌ویج اقامت کردند، نژاد ایرانیان را به‌وجود می‌آورند. با کمی تفاوت در متنها، این نژاد از زوجی است که سیامک ـ نَشاک نامیده می‌شود. از سیامک ـ نشاک زوجِ فِرَواگ ـ فِرَواگین به‌وجود می‌آید و از فرواگ ـ فرواگین زوجِ هوشنگ ـ گوزَک.

روایت پیش نمونه انسان و نخستین زوج بشر در شاهنامه با دگرگونیهایی دیده می‌شود. از مشیه و مشیانه سخنی به میان نمی‌آید و تاریخ اساطیری ایران در *شاهنامه* با گیومرث شروع می‌شود. در *شاهنامه*، گیومرث به‌جای پیش‌نمونهٔ انسان، نخستین کدخدای جهان است که مردمان را می‌پرورد و پوشیدنی و خورشِ نو برای آنان پدید می‌آورد. سی‌سال پادشاه است و همه در اطاعت او. مردمان کیش او برمی‌گیرند. او پسری خوبروی و نیرومند و نامجو به‌نام سیامک دارد و در مقابل، اهریمن پسری دارد دیوگونه، بدسگال و گرگ‌صفت که نسبت به سلطهٔ گیومرث و سیامک رشک می‌برد. سروش خبر این کینه را به گیومرث می‌رساند. او سیامک را با سپاهی به مقابلهٔ دیو

می‌فرستد. سیامک با این دیو سیاه نبرد می‌کند. دیو سیاه بر سیامک چیره می‌شود؛ چنگ می‌زند و جگرگاهش را می‌درد. شاید بتوان در این دیوِ سیاه گونه‌ای از دیو مرگ یعنی استویداددیو را دید. گیومرث از خبر مرگ فرزندش دژم و سوگوار می‌شود، ولی با یاری هوشنگ، پسر سیامک، به کینه‌خواهی و نبرد با دیوسیاه می‌پردازد. چون هوشنگ بر دیوسیاه پیروز می‌شود، پادشاهی سی‌سالهٔ گیومرث به‌سر می‌رسد. دورهٔ پیشدادی از این جا آغاز می‌گردد.

پیشدادیان

هوشنگ (هئوشْیَنگه)[1] نام او به معنی «کسی که خانه‌های خوب فراهم می‌سازد» یا «کسی که خانه‌های خوب می‌بخشد» و لقب او در اوستا پَرَداته[2] است، به‌معنی «نخستین کسی که (برای حکومت) تعیین شده» که در پهلوی و فارسی به‌صورت پیشداد درمی‌آید به معنی «نخستین کسی که قانون می‌آورد». آغاز سلسلهٔ پیشدادیان از اینجاست. در برخی از متنهای پهلوی هوشنگ و «وَئیکَرْد» دو برادری هستند که یکی فرمانروایی را بنیان می‌نهد و دیگری کشاورزی را. هوشنگ و تهمورث، فرمانروای بعدی دوره پیشدادی، در برخی از روایتها جزء نخستین فرمانروایان افسانه‌ای فرض شده‌اند. هوشنگ را فرمانروای هفت کشور دانسته‌اند که دیوان و جادوگران از مقابل او می‌گریزند. دیوهای مَزَن (مازَن یا مازَنْدَر) به‌دست او نابود می‌شوند.

در *شاهنامه*، هوشنگ فرزندزادهٔ گیومرث است. هوشنگ بر دیوسیاه پیروز می‌شود. کشف آتش را به او نسبت می‌دهند. بنابه روایت *شاهنامه*، هوشنگ روزی با تنی چند از ملازمان به‌سوی کوه می‌رود. از دور ماری تیره‌تن و تیزتاز را می‌بیند که دود از دهانش برمی‌خیزد. هوشنگ با نیروی تمام سنگی به سویش پرتاب می‌کند که به سنگی دیگر می‌خورد و به این ترتیب فروغ آتش پدیدار می‌شود و راز آتش کشف می‌گردد. جشن سده را یادبودی از این واقعه می‌دانند.

---

1. Haoshyanga 2. Paradāta

تهمورَث / تخمورَپ (تَخمه اورُپه)[1] نام او با نیرومندی ارتباط دارد. در متنها معمولاً با صفت زیناوند (هوشیار) می‌آید. مدت فرمانروایی او را سی‌سال گفته‌اند. او نیز با دیوها می‌جنگد و بر آنها چیره می‌شود. در *اوستا* آمده است که او از ایزد وَیو می‌خواهد که او را یاری کند تا بر اهریمن پیروز شود و بر او همچون اسبی سوار گردد. شاید دنبالهٔ همین سنت است که در داستانی متأخر آمده است[2] که تهمورث مدت سی‌سال اهریمن را به‌بند می‌کشد و همچون باره‌ای بر او سوار می‌شود؛ تا اینکه اهریمن همسر تهمورث را با انگبین و ابریشم فریب می‌دهد و نقطه‌ضعف تهمورث را درمی‌یابد و در گذرگاه البرز او را بر زمین می‌زند و او را می‌بلعد که سرانجام جمشید او را از شکم اهریمن بیرون می‌کشد. این داستان در برخی از نوشته‌ها به دوران گیومرث نسبت داده شده است.

در متنهای پهلوی رفتن نژادهای گوناگون از خونیرَس به کشورهای دیگر در زمان فرمانروایی تهمورث صورت می‌گیرد. مردم بر پشت گاو اساطیری سَرَسوک[3] می‌نشینند و به‌سوی سرزمین جدید می‌روند. در طی این سفر و بر پشت این گاو است که شبی در میان دریا، باد بر آتشدانهای پرآتشی که بر سه جای پشت گاو قرار دارد می‌کوبد و آنها را به دریا می‌اندازد. این سه آتش چون سه «جان» دوباره به‌جایی که در پشت گاو داشتند برمی‌گردند و همه‌جا را روشن می‌کنند. این سه آتش که نمادی از سه آتش مهم اساطیری آذرفَرَنبغ (آتش موبدان)، آذر گُشنَسب (آتش ارتشتاران) و آذر بُرزین‌مهر (آتش کشاورزان) تلقی شده‌اند نور بر همه‌جا می‌افشانند و راه را به رهروان می‌نمایانند. در برخی از متنها، این روایت را به دورهٔ هوشنگ نسبت داده‌اند.

در روایت *شاهنامه* نیز تهمورث پسر هوشنگ است و لقب دیوبند دارد که بر اهریمن به افسون پیروز می‌شود، سوار او می‌شود، دیوان را به بند می‌کشد و دیوان برای حفظ جان خود راز نگارش را به او می‌آموزند. در *شاهنامه* نیز پادشاهی تهمورث سی‌سال ذکر شده است.

1. Takhma Urupa

۲. در آثار زردشتی به زبان فارسی.
۳. این گاو سَریسوک و سَریشوک نیز نامیده شده است.

جمشید پسر ویوَنْگِهان[1] است، نخستین کسی که هوم را مطابق آیین می‌فشارد و این سعادت به او می‌رسد که صاحب فرزندی به نام جم درخشان یا جمشید شود. در روایتهای زردشتی، جمشید، برادر تهمورث شمرده می‌شود.

جم شخصیتی است هندوایرانی و با نام یِمه در هند نخستین‌کس از بی‌مرگان است که مرگ را برمی‌گزیند، راه مرگ را می‌پیماید تا راه جاودانان را به مردمان نشان دهد. او سروَر دنیای درگذشتگان می‌شود.

جم در طی جابه‌جایی اسطوره‌ها، در ایران به شخصیتی بسیار محبوب و محترم تبدیل می‌شود. در اسطوره‌های ایرانی، جم با صفت شید به‌معنی درخشان همراه است. در *اوستا* و در متنهای پهلوی دارای صفت «زیبا» و «خوب‌رمه» (دارندهٔ گله و رمهٔ خوب) است. در متنهای دینی آمده است که اورمزد نخست به او پیشنهاد می‌کند که دینِ‌به (آیین مزدیسنایی)[2] را به‌جهان ببرد. جمشید از انجام چنین کاری اظهار ناتوانی می‌کند و آن را نمی‌پذیرد؛ اما در مقابل به اورمزد قول می‌دهد که جهان او را رشد دهد، آن را فراخ سازد و از آن پاسداری کند. برای به‌جای‌آوردن چنین وظیفه‌ای اورمزد به جمشید حلقه‌ای زرّین و تازیانه‌ای زرنشان می‌دهد که نشان پادشاهی او باشد و بدینگونه جمشید بر جهان سروری می‌یابد.

در فرمانروایی او آرامش وجود دارد و نعمت فراوان است. نه بادِ گرم هست و نه باد سرد، نه مرگ و نه درد. کسی پیر و فرتوت نمی‌شود و پدر و فرزند هردو چون جوان پانزده ساله به‌نظر می‌آیند. جهان در زمان او آبادان و سرشار از سعادت می‌شود. مردمان و چهارپایان خرد و بزرگ و سگان و مرغان و شعله‌های سرخ آتش چنان همه‌جا را فرامی‌گیرند که ناگزیر با خواهش جمشید و یاری اورمزد، زمین در سه نوبت، که هر نوبتی سیصدسال طول می‌کشد، گسترده‌تر می‌گردد و مردمان در نه سده فناناپذیر می‌شوند.

۱. به صورتهای ویوَهوَنت و ویوَسوَنت و ... نیز آمده است.
۲. آیین مزدیسنایی یا مزدیسنی آیینی است که در رأس خدایان آن اهورامزدا قرار دارد و به‌عبارت دیگر همان دین زردشتی است. دین زردشتیِ متداول در دورهٔ ساسانی را اصطلاحاً دین مزدایی یا مزدیسنایی می‌نامند.

آفریدگار به او هشدار می‌دهد که مردمان گرفتار زمستان هراس‌انگیزی خواهند شد و بر اثر آن همه مردمان و حیوانات روی زمین نابود خواهند گشت و جم را وا می‌دارد که «وَر»ی (دژی) بسازد. جمشید این دژ را که به وَرِ جَمْکَرْد (دژ ساختهٔ جمشید) معروف است بنا می‌کند. در نهرهای آن آب روان می‌کند؛ مرغزارها و چراگاههای زیان‌ناپذیر فراهم می‌آورد. به این وَرِ روشن از درون، از مردان و زنانی که در این جهان از همه برتر و نیکوترند نمونه‌ای می‌برند و از جانوران آنچه بزرگتر و بهتر و خوش‌نژادتر؛ از گیاهان آنچه بلندتر و خوشبوتر و خوش‌دانه‌تر؛ از آتشها، سوزانتر؛ و از خورشها، گواراتر. از هر کدام جفتی فراهم می‌کنند و بدین دژ می‌برند تا آفت اهریمنی نتواند نسل این پدیده‌ها را از میان بردارد و زمانی که زمستان هولناک با حملهٔ ملکوس‌دیو در سده‌های پایانی جهان بر گیتی مستولی شد و با خود نابودی آورد، تخمه و نژاد همهٔ پدیدها حفظ شود و بخصوص نسل آدمی ادامه یابد.

این اسطوره احتمالاً به دوران پیش‌از ظهور زردشت تعلق داشته است و سپس در تلفیقهای بعدی جزء داستانهای دینی درآمده است.

آبادانیهای بسیار، آموزش هنرهای گوناگون، ساختن ابزار جنگ، نرم کردن آهن، تهیهٔ لباسهای بزم و رزم، رشتن و بافتن و شستن و دوختن، برقراری طبقات اجتماعی (دین‌مردان، ارتشتاران، برزگران و دست ورزان)، ساختن خانه و ساختمان و گرمابه و کاخ و ایوان، شکافتن سینهٔ سنگ، دستیابی به گلاب و عود و عنبر و سرانجام برقراری مدنیت و خوشبختیهای بسیار دیگری را به جمشید و دوران او نسبت داده‌اند.

اما جم گناهکار می‌شود. در متنهای دینی آمده است که زردشت او را سرزنش می‌کند که برای خشنودی مردمان، خوردن گوشت گاو را به آنان آموخته است. در متنهای دیگری آمده است که جمشید از این‌رو گناهکار می‌شود که غرور بر او چیره می‌گردد[1] و دروغ می‌گوید و با ادعای بیهودهٔ همسانی با خدا، خود را در معرض

نفرین قرار می‌دهد و به این ترتیب، فرّه[1] از او می‌گریزد. این فرّه در سه نوبت و در سه بخش به شکل مرغی به پرواز درمی‌آید. بخش اول را مهر دریافت می‌کند که بر همهٔ سرزمینهای اهورایی سلطه می‌یابد. دومین بخش نصیب فریدون می‌شود که بر اژی‌دهاک پیروز می‌شود. سومین بخش را گرشاسب دلاور که اژدهای شاخدار و زیانبخشان دیگر را نابود می‌کند، نصیب می‌برد. این تقسیم‌بندی را می‌توان نشان‌دهندهٔ نقشهای سه‌گانهٔ جمشید دانست، یعنی نقش سلطهٔ آن جهانی او که به مهر می‌رسد، فرّه شاهی او که به فریدون، و فرّهٔ پهلوانی او که به گرشاسب داده می‌شود. بنابه توجیهی دیگر، این روایت نموداری از ساخت سه‌گانهٔ جامعه‌ای است که جم پایه‌گذاری کرده و بر آن فرمانروایی داشته است.

از این پس ایزدان و فرشتگانِ حامی جمشید دست از حمایت او می‌کشند و اژی‌دهاک یا ضحاک بر او چیره می‌شود.

در برخی از متنها آمده است که چون فرّه از جمشید می‌گریزد، ضحاک آن را به دست می‌آورد (ایزدآذر بعدها این فرّه را از دست ضحاک نجات می‌دهد).[2] ضحاک بر جمشید چیره می‌شود و تمام فرمانروایی و خدم و حشم و ثروت و شبستان او را به چنگ می‌آورد.

شخصیتی که در متنهای ودایی و پهلوی جمشید را همراهی می‌کند جَمی یا جَمیک، خواهر ـ همسر اوست.

پایان زندگی جمشید نیز تا حدی مرموز است و با گریز و پنهان زیستن و سرانجام مرگ، داستان زندگی او به‌سر می‌رسد. قتل او به‌دست «سَپیتوَر»نامی انجام می‌شود که در

---

۱. فر یا فرّه یا خوره یا خورنه نیرویی آسمانی است که در وجود هر انسانی به ودیعه گذاشته شده است تا او را در انجام اعمالی که با وظیفه و حرفهٔ آدمی مطابقت دارد یاری کند. فرمانروایان، موبدان، آریاییها، زردشت و ... فرّهٔ مخصوص به‌خود دارند. تا زمانی که فرّهٔ ایزدی با فرمانروایان همراه باشد، پیروزی با آنان یار است و به مجرد اینکه فرّه از آنان بگریزد، بخت از آنان روی می‌تابد. این فرّه نخست به هوشنگ پیشدادی پیوسته بوده است؛ از آن پس به تهمورث دیوبند و سپس به جمشید رسیده است. پس از گریز این فرّه، دیوان و ضحاک و افراسیاب در طی دوران تلاش می‌کنند که آن را به‌دست آورند. در مقابل، ایزدان نیز سعی بر این دارند که نگذارند فرّه به‌دست اهریمنیان افتد. این فرّه به شاهان کیانی می‌رسد و به کی‌گشتاسب، حامی زردشت می‌پیوندد و در پایان جهان به سوشیانت یا سوشیانس خواهد پیوست.

۲. نک به ص ۳۲

برخی از متنها برادر جمشید به‌حساب آمده است.

جمشید با اینکه گناه می‌کند، در سنت ایرانی همواره شخصیتی شایستهٔ ستایش باقی می‌ماند. سقوط او به‌سر رسیدن دوران طلایی است. این اندیشه که جم خود را خدا فرض می‌کند اندیشهٔ نسبتاً متأخری است.

ضحاک / دهاک / اژی‌دهاک اژی به‌معنی اژدها یا مار بزرگ و دهاک نام خاص است که به‌صورت ضحاک درمی‌آید. اژی‌دهاک در متنهای دینی ایران جزء دیوان و فرزند اهریمن است که سه سر، شش چشم و سه پوزه دارد. او روشنتر و اساطیری‌تر از دیگر آفریدگانِ زیانکار توصیف شده است. او انباشته از میل به تخریب است. در اوستا فقط شخصیت دیوی دارد که سرانجام فریدون بر او می‌شورد و با وی نبرد می‌کند و او را ازمیان برمی‌دارد. او حتی در صدد خاموش کردن شعلهٔ آتش نیز هست و برای به‌دست آوردن فرّه با ایزدآذر می‌جنگد و شکست می‌خورد.[1] در *اوستا* به‌عنوان فرمانروا از او یاد نشده است، بلکه فقط اژدهایی است که می‌خواهد مردم و هرچه در روی زمین است نابود کند. گاهی نیز نمایندهٔ نیرومندترین دروغی است که اهریمن برضد جهان مادی آفریده است و بدن او پر از حیوانات موذی است که اگر بمیرد، این حیوانات موذی جهان را فراخواهند گرفت.

ضحاک در ادبیات پهلوی مردی است که نمونهٔ کامل یک ستمگر، جدّ سامیها و به‌وجود آورندهٔ کیشهای بد است که به ایران می‌تازد و بر جمشید پیروز می‌شود و بعداز مدت زمانی فرمانروایی از فریدون شکست می‌خورد و در کوه دماوند زندانی می‌شود. در پایان جهان از بند رها می‌گردد و به نابودی جهان می‌پردازد؛ اما سرانجام گرشاسب پهلوان او را از میان برمی‌دارد.

این داستان در *شاهنامه* به گونهٔ دیگری است: ضحاک فرزند امیری نیک‌سرشت و دادگر به‌نام مرداس[2] است. ضحاک با فریبکاریِ اهریمن پدر خود را با حیله از میان

---

۱. همانجا.

۲. برخی از ایرانشناسان عقیده دارند این اسم که مفهوم آن «کشندهٔ مرد» است صفت ضحاک بوده و بنابه روندی که در اساطیر سابقه دارد، صفت او شخصیت پدر او را یافته است و بقیهٔ داستان به دنبال آن شکل گرفته است.

برمی‌دارد و به‌جای او بر تخت می‌نشیند و سپس بر فرمانروایی جمشید نقطهٔ پایان می‌گذارد. اهریمن از او می‌خواهد که به پاداش آنچه برای او انجام داده است بر دوش او بوسه زند. براثر این بوسه، بر دوش ضحاک دو مار می‌روید و اژی‌دهاک سه‌سر، سه پوزه و شش چشم اوستا به این صورت جلوه می‌کند. مغز جوانان سرزمین ایران خوراک مارهای دوش اوست. از این پس شخصیت جدیدی در شاهنامه پدید می‌آید که در متنهای اوستایی و پهلوی نامی از او نیست. این شخصیت کاوهٔ آهنگر است.

کاوه او با داشتن پیشهٔ آهنگری نمایندهٔ طبقهٔ پیشه‌ور است. از شانزده پسر او همه جز یک تن قربانی ضحاک و خوراک مارهای دوش او می‌شوند. چون به‌دنبال آخرین پسرش می‌روند، او اعتراض‌کنان به دربار ضحاک روی می‌آورد و بزرگانی را که به‌اجبار در حال گواهی دادن به عادلانه بودن فرمانروایی ضحاک هستند می‌شوراند. او با برافراشتن پیش‌بند چرمین خود که درفش کاویانی نام می‌گیرد، بر سر بازار می‌رود و مردمِ به جان آمده از بیداد ضحاک را به‌دنبال خود می‌کشد. آنها به‌سوی جایگاه فریدون می‌شتابند تا همگی او را که فرزندی از تخمهٔ جمشید است یاری کنند که بر ضحاک پیروز شود.

برخی از ایرانشناسان به این دلیل که نام کاوه در متنهای *اوستا* و پهلوی نیامده است آن را صورت شخصیت یافتهٔ صفت کِیْ (کیانی یا پهلوانی یا شاهی) می‌دانند که بعدها لقب فرمانروایان سلسلهٔ کیانی می‌شود.

فریدون (ثریتونه) در *اوستا* قهرمانی است که شخصیتی نیمه‌خدایی دارد و لقب او اژدهاکُش است. او پسر آبتین (اثفیان) است، دومین کسی که هوم را مطابق آیین می‌فشارد و این موهبت بدو می‌رسد که پسری چون فریدون داشته باشد. فریدون کسی است که بر ضحاک غالب می‌شود، ولی او را نمی‌کشد بلکه دربند می‌کند؛ زیرا اورمزد به او هشدار می‌دهد که اگر ضحاک را بکشد، زمین پر از مار و کژدم و چلپاسه و وزغ و مور خواهد شد. پیروزی فریدون بر ضحاک او را به مقام پیروزمندترین مردمان (بجز زردشت) می‌رساند و این پیروزی به فریدون این فرصت را می‌دهد که بخشی از فرّه جم را که گریخته به‌دست آورد.

فریدون در متنهای پهلوی با دیوان مازَندَر[1] نیز روبه‌رو می‌شود و چنان با آنان نبرد می‌کند که چون دم بیرون می‌دهد از بینی راست او تگرگ به سردی زمستان و از بینی چپ او سنگ به بزرگی خانه‌ای بر سر دیوان فرو می‌بارد و آنان را به شکل سنگ درمی‌آورد.

در *شاهنامه*، فریدون از نژاد جمشید است و پدرش از قربانیان ضحاک. مادرش فرانک او را دور از چشم ضحاک به کمک گاو ناموری به‌نام «بَرمایه» یا «پُرمایه» در بیشه‌ای می‌پروراند تا زمانی‌که کاوه با مردمان به‌سوی فریدون می‌روند و او را به نبرد با ضحاک می‌کشانند. او چرم‌پارهٔ کاوه را با پرنیان و زر و گوهر می‌آراید و آن را درفش کاویانی نام می‌نهد و به کین‌خواهی برمی‌خیزد. برادران فریدون به فرمان او پیشه‌وران را وامی‌دارند که گرزی برای او تهیه کنند که بالای آن شکل سر گاوی باشد. چون گرز گاوسر آماده می‌شود، فریدون روی به کاخ ضحاک می‌نهد. فرستاده‌ای ایزدی راز گشودن طلسمهای ضحاک را به او می‌آموزد. سرانجام فریدون وارد کاخ می‌شود و از شبستان ضحاک که خوبرویان در آنجا گرفتار هستند شهرنواز و آرنواز، دختران جمشید، را نجات می‌دهد. هنگامی که سرانجام با ضحاک روبه‌رو می‌شود، گرز گاوسر را بر سر او می‌کوبد و چون پیک ایزدی او را از کشتن ضحاک بازمی‌دارد، با بندی که از چرم شیر فراهم می‌کند دست و پای ضحاک را می‌بندد و در غاری در دماوند او را زندانی می‌کند. سپس فریدون بر تخت می‌نشیند و داد و دهش می‌کند. برخی جشن مهرگان را یادبودی از به‌تخت نشستن فریدون می‌دانند.

فریدون پس از غلبه بر ضحاک برای آخرین بار با دیوان روبه‌رو می‌شود، یا به‌عبارت دیگر با غولها مبارزه می‌کند و پس از این مبارزه، همه‌چیز به‌اندازه‌های انسانی سوق داده می‌شود.

فریدون در ادبیات ایران با نوعی جادوگری و پزشکی نیز ارتباط دارد و همیشه

۱. واژه مازَندَر که در متنها به صورت مَزَن، مَزَنی، مَزَندر نیز آمده است، به معنی بزرگ است. این دیوان چنین توصیف شده‌اند که بلندی آنان چنان است که دریای فراخکرد تا میان ران و ژرف‌ترین جا تا دهان باشد.

مقبولیتی عامه داشته است؛ هرچند که در متنهای پهلوی جزء گناهکاران محسوب شده و حتی آمده است که او نخست بی‌مرگ[1] آفریده شده بود، ولی به دلیل ارتکاب گناه میرا شده است.

سلم، تور و ایرج (پسران فریدون) فریدون سه پسر دارد: سلم، تور و ایرج. او سه دختر برازندهٔ پادشاه یمن را به همسری آنان درمی‌آورد و نام پارسی بر آنان می‌نهد. آرزو همسر سلم، ماه همسر تور و سَهی همسر ایرج می‌شود.

فریدون سرزمین پهناور خود را سرانجام میان سه پسرش تقسیم می‌کند: روم و کشورهای غربی را به سلم، برادر بزرگتر می‌دهد؛ چین و ترکستان را به تور[2] می‌بخشد و ایران را که برگزیدهٔ سرزمینهای او بود با عربستان به ایرج، نیای ایرانیان و محبوبترین فرزند خود می‌دهد و تاج برسر ایرج می‌نهد. رسیدن فرمانروایی ایران به ایرج حسادت و کینه‌توزی سلم و تور را به‌دنبال دارد.

چون فریدون سالخورده می‌شود و نیرو و شکوهش کاستن می‌گیرد سلم و تور به او پیغام می‌دهند و از او گله می‌کنند که در تقسیم خود راستی و فرمان یزدان را به کار نبسته است و میل و آرزوی خود را مقدم داشته و میان فرزندان ناعادلانه رفتار کرده است. آنها از او می‌خواهند که تاج از سر ایرج برگیرد و او را نیز همچون دو برادر دیگر به

۱. بی‌مرگان یا جاودانان در سنت کهن ایران، نامداران و بخصوص قهرمانانی هستند که نمی‌میرند و چون زمان معمول زندگیشان به‌سر می‌رسد یا به‌خواب فرو می‌روند و یا در جایی پنهان می‌مانند و در هنگام لازم و در زمان فرشگرد (دوران بازسازی جهان) به‌یاری بزرگان دین و مردم می‌شتابند. نام این جاودانان بنا به روایتهای مختلف فرق می‌کند. از میان آنها به شخصیتهای ذیل می‌توان اشاره کرد: گرشاسب، توس و گُستَهم پسران نوذر؛ کیخسرو، گیو و فریبرز از پهلوانان دوران کیخسرو؛ اوروَتَتْ‌نَرَه (urvatat nara) پسر زردشت که در وَرِجمکرد به‌سر می‌برد؛ گوبدشاه یا آغریرَث برادر افراسیاب که به‌دلیل یاری دادن به ایرانیان به‌دست برادرش کشته می‌شود و جزء جاودانان درمی‌آید؛ یوشت‌فریان (دانایی که به پرسشهای آخت، جادوگر اهریمنی پاسخ می‌دهد و با سؤالات خود او را به نابودی می‌کشاند)؛ پشوتن پسر گشتاسب و غیره. برای فهرست تعدادی از این جاودانان نک: کریستن‌سن، آرتور؛ *کیانیان*؛ ترجمهٔ ذبیح‌الله صفا؛ ص ۲۱۹ به‌بعد. جمشید و فریدون و کیکاوس هم بنا به روایتها بی‌مرگ آفریده شده بودند، ولی به‌دلیل ارتکاب گناه از ردهٔ جاودانان بیرون آمدند. در بندهشن آمده است که در فرشگرد، پانزده مرد پارسا و پانزده زن که از بی‌مرگان هستند به‌یاری سوشیانس می‌شتابند.

۲. در دورهٔ ساسانی، از قرن ششم میلادی به‌بعد، توران با ترکانی که به آسیای میانه آمده بودند یکی شمرده شدند.

دوردستها گسیل دارد، وگرنه بر او خواهند تاخت. فریدون رنجه می‌شود. ایرج با خوش‌قلبی ذاتی خود می‌خواهد که بنا به خواستهٔ برادران رفتار شود، ولی فریدون مانع می‌گردد. سرانجام، برادران باعث نابودی ایرج می‌شوند.

همانگونه که گفته شد در برخی از متنهای پهلوی فریدون گناهکار به شمار آمده است. شاید گناه او تقسیم ناعادلانهٔ سرزمین میان پسران و کاشتن تخم کینه میان آنان بوده است.

فریدون در رنج و غم، در حالی که بنا بر شاهنامه از اندوه مرگ مظلومانه فرزند نابینا شده است از خدا می‌خواهد که آنقدر زنده بماند تا ببیند که کین ایرج از برادرانش گرفته شده است.

منوچهر از ایرج، با وجود بدخواهیهای سلم و تور، دختری به‌نام وَزَک یا گُوزَک باقی می‌ماند. فریدون این دختر را در پنهان می‌پرورد و او را به همسری برادرزادهٔ خود پَشَنگ درمی‌آورد. از این دختر، منوچهر به‌وجود می‌آید و بنا بر *شاهنامه* نورچشم به فریدون بازمی‌گرداند که در ایرانشهر یعنی سرزمین ایران به فرمانروایی می‌رسد و به کینه‌خواهی نیای خویش با پهلوانانی چون کارن یا قارن کاویان (پسر کاوهٔ آهنگر)، سام نریمان، گرشاسب، قباد و ... بر لشکریان سلم و تور می‌تازد و آنان را از پای درمی‌آورد. فریدون سالخورده منوچهر را به سام نریمان می‌سپارد و خود جان‌به‌جان‌آفرین تسلیم می‌کند.

منوچهر شخصیتی مرموز در اسطوره‌هاست که اصل او بنا به برخی نوشته‌های پهلوی به ایزدان می‌رسد. التقاطی از بن‌مایهٔ نخستین انسان هندی، منو، و نیای ایرانیان را در او می‌توان دید؛ چون از نام او برمی‌آید که او نژاد منو دارد. در اسطوره‌های هندی پس از اینکه جمشید سَرور دنیای مردگان می‌گردد، مقام نخستین انسان به منو داده می‌شود. منوچهر فرمانروایی خود را در ایرانشهر استحکام می‌بخشد. در متنهای پهلوی، جنگ با افراسیاب در دوران حکومت اوست. سنتهای دینی در متنهای اوستایی و پهلوی با سنتهای *شاهنامه* و دیگر منابع در مورد رویدادهای این دوره تفاوتهایی دارد.

در جایی از کتابهای پهلوی سخن از این است که افراسیاب آب را از ایرانشهر

بازداشت. برای بازآوردن آب و حل این مشکل، سپندارمد، ایزدبانوی زمین، به شکل دوشیزه‌ای با جامه‌ای پرشکوه به خانهٔ منوچهر داخل شد. بنابر متنهای پهلوی، افراسیاب دلباختهٔ سپندارمد می‌شود و از او خواستگاری می‌کند. سپندارمد نخست افراسیاب را وا می‌دارد که آب را به ایرانشهر بازآورد و چون از همه‌چیز مطمئن می‌شود، دوباره به زمین فرو می‌رود.

پهلوانان: در این دوره، بخصوص نام پهلوانان تاریخ اساطیری به میان می‌آید.

آرش یکی از نام‌آورترین پهلوانان تاریخ اساطیری ایران در دورهٔ منوچهر است و شرح پهلوانی او در نوشته‌های دوران اسلامی که برگرفته از روایات کهن ایرانی است، آمده است.

چنین روایت شده است که افراسیاب تورانی منوچهر پادشاه پیشدادی را در تبرستان محصور می‌کند. سرانجام هردو خواهان آشتی می‌شوند و منوچهر از افراسیاب درخواست می‌کند که به‌اندازهٔ یک تیرپرتاب از خاک او را به وی برگرداند. افراسیاب این درخواست را می‌پذیرد. سپندارمد به منوچهر فرمان می‌دهد که تیر و کمان خاصی برای این کار تهیه کند. چوب این تیر و کمان از جنگلهای خاص، پَر آن از پر عقاب برگزیده و آهن آن از کانیهای ویژه آماده می‌شود. آرش، پهلوان ایرانی، انجام این مهم را به‌عهده می‌گیرد. او همهٔ نیرو و وجود خود را با یاد سرزمین ایران به تیر می‌بخشد. تیر سپیده‌دم رها می‌شود؛ از کوهها می‌گذرد؛ ایزدِ باد به‌یاری می‌آید تا سرانجام در غروب آفتاب، در سرزمین بلخ، در ناحیه‌ای به‌نام گوزگان، در کنار جیحون بر درخت گردویی که بلندبالاتر از آن در جهان نیست می‌نشیند و مرز ایران و توران مشخص می‌گردد.

از آرش قهرمان که وقتی تیر را پرتاب می‌کرد پهلوانی تندرست بود و همه را به گواهی تندرستی خود طلبیده بود دیگر چیزی باقی نمی‌ماند؛ چون او هستی خود را به تیری بخشیده که سرزمین ایران را گسترده‌تر کرده است.

از آرش و از پهلوانیهای او در *شاهنامه* نشانی نیست. شاید شباهت نام آرش با ارشک سر سلسله اشکانیان دلیل حذف آن از خداینامه‌ها و به دنبال آن از *شاهنامه* باشد.

گرشاسب این پهلوان کهن به دوران هندوایرانی تعلق دارد. افسانه‌های مربوط به این شخصیت پیش‌زردشتی وارد روایتهای دینی شده و رنگ زردشتی به‌خود گرفته است و گونه‌های متفاوت این روایتها باعث شده است که زمان و شخصیت گرشاسب در تاریخ اساطیری به‌آسانی قابل تشخیص نباشد. گرشاسب پسر ثریته[1] است. ثریته تواناترین مرد از خاندان سام است و سومین کسی است از میان مردمان که هوم را مطابق آیین می‌فشارد و به پاداش این کار صاحب دو پسر می‌شود: یکی اورواخشیهٔ قانونگذار و دیگری گرشاسبِ گیسوَر (دارای موی مجعد)، نرمنش (دلاور)، گُرزور و نیرومندترین مردان. بنابراین از نظر زمانی در این روایت، گرشاسب پس از جمشید و فریدون و پیش از زردشت است. گرشاسب بخشی از فرّهٔ جمشید را دریافت می‌کند و همان‌طور که پیش از این گذشت، با اینکه فریدون بر ضحاک پیروز می‌شود، نابودی ضحاک در هزاره‌های پایانی جهان پس از بند گسستن او به‌دست گرشاسب خواهد بود. دلاوریهای گرشاسب با کشتن اژدهای شاخدار آغاز می‌شود. گرشاسب به هنگام نیمروز در ظرفی آهنین بر پشت اژدهای شاخدار غذا می‌پزد. اژدها از گرمای آتش می‌جهد و گرشاسب هراسان به کناری می‌شتابد و در این نبرد، آتش آزرده می‌شود.

گرشاسب در کنار دریای فراخکرد، دیو اژدها مانند یعنی گَنْدَرْو زرّین پاشنه را از پای درمی‌آورد. بر خانهٔ بزرگ او یورش می‌برد و هیتاسب زرّین‌تاج را که قاتل برادرش اورواخشیه است می‌کشد. رام کردن باد، باز داشتن مرغ بال گسترده و از میان بردن راهزنان غول‌پیکر نیز جزء کارهای قهرمانی اوست.

گرشاسب سپس از پری خناثئیتی در کابلستان فریب می‌خورد و به او می‌پیوندد و با بی‌احترامی به آتش که قبلاً بدان اشاره شد جزء گناهکاران می‌شود و با وجود جاودانه‌بودن، وقتی نوهین تورانی در دشتی در زابلستان تیری به او می‌زند، او به‌خواب فرو می‌رود و تا آخر جهان در این حالت بیهوشی باقی خواهد ماند. پیکر گرشاسب را فروهرها محافظت می‌کنند تا در هزارهٔ اوشیدرماه وقتی که ضحاک زنجیر خود را گسست و به آزار آفریده‌های گیتی پرداخت، امشاسپندان و ایزدان بر سر پیکر گرشاسب

۱. این نام به صورت ثریت، سریت، اترط و اثرط در متنهای فارسی و عربی دیده می‌شود.

بروند و او را از خواب بیدار کنند تا او گرز بر ضحاک کوبد و نابودش کند.

در روایتهای دیگر و در *شاهنامه* نیز موقعیت و شخصیت گرشاسب چندان روشن نیست. در بعضی از روایتها نسب او به جمشید می‌رسد. شخصیت او در *شاهنامه* و دیگر روایتها به برجستگی روایتهای دینی نیست. در *شاهنامه* از گرشاسبی سخن به میان می‌آید که منوچهر را در نبرد با سلم و تور در کین‌خواهی ایرج یاری می‌کند و همچنین گرشاسب دیگری که پسر و جانشین زو، پسر تهماسب است.

ولی از سوی دیگر، از صفت نرمنشِ گرشاسب و القاب او، در *شاهنامه* شخصیتهایی با نامهای نریمان، سام و کریمان به‌وجود می‌آیند و به این ترتیب از سام، زال دستان و از زال، رستم به ظهور می‌رسد و گرشاسب گرز خود را به رستم می‌سپارد.

در متنهای پهلوی از روان گرشاسب گناهکار به‌دلیل آزردن آتش بازخواست می‌شود و با میانجی‌گری زردشت بخشوده می‌شود.

سام، زال، رستم در *شاهنامه* فعالیتهای قهرمانی این پهلوانان نامی از دوران منوچهر آغاز می‌شود. سام نریمان در خدمت منوچهر و جهان پهلوان اوست و در کین‌خواهی ایرج همراه اوست. او امیر زابل است و سرآمد پهلوانان ایران. زال دستان فرزند اوست که چون به‌دنیا می‌آید سپیدموست. سام از داشتن چنین فرزندی خود را شرمنده می‌بیند و فرمان می‌دهد که کودک را در دامن کوه البرز رها کنند. سیمرغ که برفراز البرز لانه دارد، دل به مهر او می‌بندد و او را با بچگان خود می‌پروراند. کودک بالیده می‌شود و کاروانیان که از آنجا می‌گذرند از جوانی پیلتن و سپیدموی خبر می‌دهند و رؤیاهایی که در خواب به سراغ سام می‌آید او را بر تندرستی فرزندش مژده می‌دهد. شرمنده از گناهی که کرده است به سوی البرز می‌شتابد و آشیان سیمرغ را همچون کاخی برافراشته می‌بیند. پوزش به درگاه جهان‌آفرین می‌برد. سیمرغ که زال دستان را به‌دست خویش پرورده است و همه‌چیز را به او آموخته، به او قول می‌دهد که مهرش را همیشه در دل داشته باشد و همچون دایه‌ای پیوسته غمخوارش باشد. او پر خود را به زال می‌دهد تا هربار که به حضورش نیازی باشد، زال آن را بر آتش افکند که به چشم به‌هم زدنی سیمرغ به کمکش شتابد. او صلاح در این می‌بیند که زال با پدرش به زادبوم خود باز

گردد و از این‌روی، او را از فراز کوه برمی‌دارد و در کنار پدر به زمین می‌گذارد. همراهان سام غریو شادی برمی‌آورند. از آن‌پس زال چون روی و موی سپید دارد زال زَر، زَر و زَرمان معنای سالخوردگی دارد و سپید مویی زال نمادی از پیر زمانه بودن و سالخوردگی و خردمندی می‌شود. سام نریمان فرمانروایی زابل را به او می‌سپارد و خود برای یاری منوچهر در سرکوبی دیوان مازندران و سرکشان گرگساران رهسپار دربار او می‌شود.

زال را گذر به کابل می‌افتد؛ جایی که مهراب کابلی، امیری از نژاد ضحاک تازی، بر آنجا حاکم است و باجگزار سام. رودابه، دختر زیباروی مهراب کابلی، دل در مهر زال دستان می‌بندد و زال نیز به همسری او مشتاق می‌شود؛ ولی مشکلات فراوانی در راه است. پیوند میان خاندان سام که نژاد از فریدون دارند با بازماندگانی از خاندان ضحاک چگونه امکان‌پذیر خواهد بود؟ ولی چون اخترشماران مژده می‌دهند که این پیوند فرخنده است، سام با زحمت فراوان و پس از اینکه زال آزمایشهایی را می‌گذراند، رضایت منوچهر را به دست می‌آورد. سیندخت، مادر رودابه، نیز مهراب کابلی را راضی می‌کند. سرانجام زال و رودابه به همسری هم درمی‌آیند.

نام رستم مفهوم «تهمتن» دارد. این معنی را نیز برای اسم او ذکر کرده‌اند: «رودی که به بیرون جاری است».[1] او فرزند زال و رودابه است. رودابه در دوران بارداری به دلیل بارگران رنج بسیار می‌بیند و در هنگام زادنِ رستم از درد بیخود می‌شود و به روال طبیعی نمی‌تواند او را به دنیا آورد. زال درمانده پر سیمرغ را آتش می‌زند و او در چشم به‌هم‌زدنی سر می‌رسد و با راهنماییها و راهگشاییهای او، پزشکی بینادل و چیره‌دست رستم را با شکافتن پهلوی رودابه و سپس دوختن آن به‌دنیا می‌آورد. سیمرغ پر خود را بر جای زخم می‌مالد و آن را شفا می‌دهد. پری دیگر به زال می‌سپارد و به پرواز درمی‌آید.

رستم بزرگ می‌شود و در دلیری و زورمندی مانند ندارد. نخست باید برای خود باره‌ای برگزیند. از میان همهٔ اسبان ایران رخش را که بهایش همهٔ مرز و بوم ایران است برمی‌گزیند. این رخش دارای چنان نیرویی است که با شیر ژیان پنجه نرم می‌کند و

۱. بهار، مهرداد؛ *پژوهشی در اساطیر ایران*؛ ص ۱۹۴.

همیشه با رستم می‌ماند. نخستین نبرد رستم با پیل سفید است که آن را به زانو درمی‌آورد و سپس گردنکشان کوه سپند را از میان برمی‌دارد.

از رستم، پهلوانی چنین ارزنده که طی تاریخ حماسی ایران از پهلوانیهای او نشانه‌ها خواهد بود، در *اوستا* سخنی به میان نیامده است و در متنهای پهلوی جز یکی‌دوبار نشانی از او نیست. پهلوان متون دینی گرشاسب است که پیوند رستم به او می‌رسد و در روایتی، گرشاسب گرز خود را به رستم می‌سپارد.

برخی بر این عقیده‌اند که رستم پیرو آیین کهن پیش‌زردشتی است و با گشتاسب و اسفندیار که در متنهای دینی حامی آیین زردشتی هستند همداستانی ندارد و از این‌رو در متنهای دینی نامی از او نیست. گروهی نیز عقیده دارند که رستم در اصل قهرمان داستانهای سکایی بوده است ـ قومی آریایی که در شمال ایران بوده‌اند و سپس به سیستان (سکستان) سرازیر شده‌اند و نام خود را به این سرزمین داده‌اند ـ و داستانهای مربوط به او در شاهنامه با داستانهای دیگر التقاط یافته است؛ بخصوص که فرمانروایی خاندان رستم در سیستان است.

پایان زندگی رستم در دوران گشتاسب خواهد بود.

از پهلوانی‌ها و شگفتی آفرینیهای رستم و هفت خان او در دوره کیانیان سخن به میان خواهد آمد. بیشترین پهلوانیهای او در دورهٔ کی‌کاووس و کیخسروست. جز نبرد او با اسفندیار که در دوره گشتاسب روی می‌دهد.

نوذر، زو، گرشاسب (پایان دوران پیشدادیان) پس از صدوبیست‌سال، زندگی منوچهر به‌سر می‌رسد و فرمانروایی به فرزندش نوذر سپرده می‌شود. در دوران نوذر، افراسیاب با لشکری انبوه رو به ایران می‌گذارد. پهلوانان از دو سو به نبرد با هم برمی‌خیزند. در این نبرد بخت با ایرانیان یار نیست. نوذر به دست افراسیاب کشته می‌شود و در آن دم افراسیاب از سلم و تور یاد می‌کند که به دست منوچهر کشته شده‌اند. تاج و تخت ایران از پادشاه تهی می‌ماند. بزرگان در بند می‌افتند و اغریرث، برادر افراسیاب، آنان را در ساری به زندان می‌دارد. افراسیاب از دهستان لشکر به سوی ری می‌برد و تاج شاهی برسر می‌گذارد و بر تخت ایران می‌نشیند. زال که از

مرگ نوذر آگاه می‌شود به خونخواهی برمی‌خیزد و بندیان را آزاد می‌سازد و افراسیاب، اغریرث را به‌دلیل همراهی با ایرانیان از میان به دو نیم می‌کند، و این نشان بخت‌برگشتن از افراسیاب است.

بزرگان ایران زو، فرزند تهماسب، را که از نژاد فریدون است و مردی سالخورده به فرمانروایی می‌پذیرند و پس از خشکسالی سختی، تورانیان و ایرانیان با هم کنار می‌آیند و جیحون را مرز دو کشور قرار می‌دهند. زال به زابلستان بازمی‌گردد و سرسبزی به ایران روی می‌آورد.

پس از درگذشت زو، گرشاسب به‌جای او می‌نشیند و پس از نه سال فرمانروایی درمی‌گذرد.

کیانیان

جنبهٔ اساطیری رویدادها در دورهٔ کیانیان به نسبت دورهٔ پیشدادیان کمتر است. سلسلهٔ کیانیان به‌طور واضحتری جنگجو هستند و دوران، دوران پهلوانی است. پیکار میان ایران و توران، بخش بیشتر فرمانروایی این سلسله را دربر می‌گیرد. در دورهٔ ساسانی، شاهان کیانی را با هخامنشیان مطابقت داده‌اند. شاهان این سلسله همگی لقب کِیْ دارند. دوران فرمانروایی خاندان کیانی را برخی به دو بخش تقسیم می‌کنند: از کیقباد تا کیخسرو، و از لهراسب تا پایان کار کیانیان.

کیقباد یا کَوی‌کَوات بنابر *شاهنامه* بزرگان ایران جمع شدند و بر فرمانروایی کیقباد، از تخمهٔ فریدون و منوچهر، که در کاخی باشکوه در البرز می‌زیست همداستان شدند. رستم مأمور می‌شود که به دنبال او برود و رأی بزرگان را به او ابلاغ کند.

کیقباد در صد سال حکومتی که به او نسبت داده‌اند پادشاهی نیک‌سیرت بوده و در آبادانی کشور کوشیده است. او سرزمین ایران را پیروزمندانه به یاری رستم که افراسیاب را شکست سختی می‌دهد، در برابر تورانیان حفظ می‌کند. و با آنها پیمان آشتی می‌بندد و مرز ایران و توران همانند دوران منوچهر می‌شود.

در سلسله نسب او میان متنهای دینی و *شاهنامه* تفاوتهایی هست؛ ولی در هر

صورت او سلسلهٔ کیانی را پایه‌گذاری کرده است.

کیکاوس یا کی‌اوس در متنهای دینی فرزند کی‌آپیوِه است که او فرزند کیقباد است؛ ولی در *شاهنامه* و در روایتهای بعدی کیکاوس را فرزند کیقباد دانسته‌اند. او یکی از فرمانروایان نامدار کیانی است. در برخی روایتهای متأخر او را با نمرود یکی دانسته‌اند.

بنا بر متون پهلوی کیکاوس بر هفت کشور و بر دیوان و آدمیان فرمانروایی مطلق می‌یابد. او بر سر کوه البرز هفت خانه می‌سازد، یکی از زر، دو از سیم، دو از پولاد و دو از آبگینه. از این خانه‌ها او بر همه حتی دیوان مازندران حکومت می‌کند. این هفت کاخ چنانند که هرکسی بر اثر پیری نیرویش کم شود، به‌خانهٔ او درمی‌آید و دوباره توان بدو بازمی‌گردد و به‌صورت جوان پانزده‌ساله‌ای درمی‌آید.

بنا بر متنهای پهلوی کیکاوس نیز همچون فریدون و جم بی‌مرگ آفریده شده بود و دیوان برای اینکه مرگ را بر او مستولی کنند، دیو خشم را به یاری می‌گیرند و او را می‌فریبند و بر فرمانروایی هفت کشور مغرورش می‌کنند و آرزوی رفتن به آسمان را در دل او زنده می‌سازند. بدین‌ترتیب، او به همراهی دیوان و مردم بدکار تا مرز تاریکی پیش می‌رود و در آنجا فرّه از او جدا می‌شود و خود از سپاه دور می‌افتد و سرانجام در دریای فراخکرد می‌افتد و بدینگونه میرا می‌شود.

در متنهای پهلوی همچنین آمده است که در فرمانروایی کیکاوس گاوی بود که نیروی معجزه‌آمیزی از ایزدان به او رسیده بود. هربار که ایرانیان و تورانیان در مورد مرز دو کشور باهم اختلاف‌نظر پیدا می‌کردند، آن گاو را می‌آوردند و او مرز میان ایران و توران را نشان می‌داد. چون تورانیان با مرزنمایی این گاو محکوم می‌شدند، بر کاوس رشک بردند و او را وادار کردند که آن گاو را بکشد و این کار را جنگجویی به‌نام سریت به رغم میل خود و بنا به فرمان کیکاوس انجام داد.

در *شاهنامه* نیز داستان رفتن کیکاوس به آسمان آمده است. او گردونه‌اش را به عقابهای تیزپروازی که طعمه‌ها را با فاصله‌ای، دور از دسترسشان قرار داده‌اند می‌بندد و به آسمان پرواز می‌کند. دیری نمی‌پاید که عقابها خسته می‌شوند و گردونه در دشتی

بر زمین می‌افتد؛ اما رستم کاوس را نجات می‌دهد. نمونهٔ چنین سفری در داستانهای سامی به نمرود نسبت داده شده است و شاید به همین دلیل است که از نوعی شباهت میان کیکاوس و نمرود سخن رفته است.

بنا بر *شاهنامه* کیکاوس فریب دیوان را می‌خورد و به‌رغم مخالفتهای پهلوانان و بزرگان و بخصوص زال و رستم، آهنگ مازندران[1] می‌کند تا آنجا را فتح کند و بر شاه مازندران پیروز شود. شاه مازندران از دیو سفید کمک می‌خواهد. دیو سفید جادو می‌کند و چشمان کاوس و همراهانش را تیره می‌سازد و لشکر ایران پریشان و پراکنده می‌شود. کاوس در این حال به یاد پندهای زال و بزرگان ایران می‌افتد و به زال و رستم پیغام می‌فرستد و از آنان یاری می‌خواهد. زالْ رستم را برای یاری کاوس روانهٔ مازندران می‌کند. رستم دو راه در پیش دارد: راه دراز و امن که کاوس رفته است و راهی کوتاه اما دشوار و پرخطر، پر از شیر و اژدها و دیو و جادو. رستم در راه یاری رساندن به لشکریان ایرانی راه کوتاه اما پرخطر را انتخاب می‌کند؛ از هفت منزل می‌گذرد که در شاهنامه به هفت‌خان رستم معروف است: در خان نخست، رستم دمی می‌آساید و در همان‌حال که او در حال استراحت است، رخش با شیری نبردی سخت می‌کند و او را از پای درمی‌آورد. در خان دوم بیابان گرم و بی‌آب و علفی را باید پشت سر بگذارد و با گرما و تشنگی طاقت‌فرسا دست و پنجه نرم کند. از آفریدگار یاری می‌طلبد و دیری نمی‌گذرد که میشی زیبا که آیتی ایزدی است خرامان از برابر او می‌گذرد و آبشخور را به او می‌نماید. در خان سوم باید با اژدها درآویزد؛ اژدهایی مهیب که با جادو هویدا و پنهان می‌شود. رستم با همکاری رخش بر او نیز پیروز می‌گردد. در خان چهارم جادوزنی در هیأت زیبارویی قصد فریب رستم را دارد. با آمدن نام یزدان بر زبان رستم صورت واقعی او نمایان می‌گردد و حیلهٔ او بر رستم آشکار می‌شود. رستم او را از میان

۱. تقریباً مسلم است که این مازندران با ناحیه‌ای که امروزه مازندران نامیده می‌شود فرق دارد. این ناحیه قبلاً تبرستان نام داشته و در سده‌های اخیر به آن نام مازندران داده‌اند. دربارهٔ مازندرانِ توصیف شده در شاهنامه نظرهای گوناگونی ابراز شده است. برخی آن را سرزمینی در هند و برخی در افریقا دانسته‌اند. در شاهنامه مازندران نزدیک یمگان است و یمگان اکنون در ارتفاعات افغانستان و در شرق تاجیکستان است.

برمی‌دارد. در خان پنجم در دشتی سبز و خرم دمی می‌آساید و رخش را برای چرا رها می‌کند. دشتبان به رستم اعتراض می‌کند و رستم با از بن کندن دو گوش او جسارتش را پاسخ می‌دهد. دشتبانْ نالان به‌سوی «اولاد» می‌شتابد که سالارآن سامان است.اولاد و پهلوانانش به سوی رستم یورش می‌آورند و رستم در دم آنها را تار و مار می‌کند و اولاد را در بند می‌کشد؛ ولی او را نمی‌کشد، به این شرط که در این سفر رهنمون او باشد و محل دیو سفید و جایگاه کاوس را به او نشان دهد. از این پس اولاد در رکاب رستم پیش می‌رود. در خان ششم در سرزمین مازندران رستم با ارژنگ دیو به نبرد می‌پردازد و او را از میان برمی‌دارد و سپس به جایگاه کاوس و همراهان او می‌رسد و غریو شادی از همگان برمی‌خیزد. در خان هفتم با راهنمایی اولاد به محل دیوسپید می‌رود و با او مبارزهٔ سخت و تن‌به‌تنی می‌کند. او را بر زمین می‌کوبد و جگرش را که داروی چشمان کاوس و همراهان اوست بیرون می‌کشد و به آنها می‌رساند و آنها بینایی خود را باز می‌یابند. سپس رستم آهنگ نبرد با شاه مازندران می‌کند و بر او پیروز می‌شود و اولاد را که از خان پنجم به بعد، در سفر مازندران، با آگاهیهای خود او را یاری داده است به فرمانروایی مازندران می‌گمارد.

غمنامهٔ رستم و سهراب نیز به دوران کیکاوس تعلق دارد این داستان غم‌انگیز در هیچ یک از منابع مدون تاریخ و ادب ایران خواه به عربی خواه به فارسی نیامده است و *شاهنامه* تنها منبعی است که این شاهکار بزرگ و جاویدان را نقل می‌کند.

روزی رستم در راه نخجیر به‌سوی توران می‌رود. در دشتی او را خواب درمی‌رباید و چون بیدار می‌شود، رخش را که به دام انداخته و برده‌اند نمی‌یابد. سراسیمه به سوی سمنگان می‌شتابد. بزرگان به پذیرهٔ او می‌آیند و شاه سمنگان او را به درگاه می‌خواند. تهمینه، دختر شاه سمنگان، دل به‌او می‌بندد و در همان شب به همسری او درمی‌آید و نطفهٔ سهراب بسته می‌شود و از رخش نیز در همان شب اسب اصیل دیگری تکوین می‌یابد تا بعدها بارهٔ سهراب شود. رستم مهره‌ای به تهمینه می‌سپارد که نشانی از پدر بر بازوی فرزند باشد. سهراب، پور پهلوان، به‌دنیا می‌آید؛ بالا می‌گیرد؛ نام بلند و پرآوازهٔ پدر را از مادر می‌شنود؛ به ایران می‌شتابد تا با رستم باشد و او را بر گاه کاوس

نشاند. کاوس رستم را به مقابلهٔ او می‌خواند. رستم نمی‌داند که به جنگ فرزند می‌رود. از بد زمانه، این دو در برابر هم قرار می‌گیرند و رستم ناخواسته و نادانسته فرزند را می‌کشد. نوش‌دارو آگاهانه از سوی کیکاوس دیر می‌رسد و رستم غمین و داغدیده و رنجیده به زابلستان می‌رود.

از حوادث دیگر دوران کاوس رفتن او به جنگ شاه هاماوران (بخشی از سرزمین یمن) است. او در آنجا سودابه، دختر شاه هاماوران، را به همسری برمی‌گزیند. سودابه، زن زیبا و جاه‌طلب، در شبستان کاوس جای می‌گیرد و سپس با تهمتی که به سیاوش می‌زند، یکی دیگر از غمنامه‌های معروف فرهنگ ایران را به‌وجود می‌آورد.

سیاوش این نام به معنی دارنده اسب سیاه است. در متنهای پهلوی اشارهٔ مختصری به او می‌شود. او بنا کنندهٔ دژ معروفی به نام کَنگ‌دِژ است که به آن سیاوش‌گِرد نیز می‌گویند. سیاوش آن را به‌یاری فرّکیانی بنا می‌کند. بنا بر *شاهنامه* این دژ بر بالای بلندی ساخته شده است و بنا بر برخی از متنها این دژ در شمال و در سر راه ترکستان به چین و به قولی بالاتر از دریای فراخکرد قرار دارد. در برخی از منابع آمده است که سیاوش کنگ‌دژ را در آغاز بر روی سر دیوان بنا کرده بود و کیخسرو آن را بر زمین نشاند. این دژ چنین توصیف شده است که هفت دیوار آن از زر و سیم و پولاد و برنج و آهن و آبگینه و سنگ قیمتی بوده است. درهای بلند آن به بالای پنجاه آدمی و فاصلهٔ هر کدام از درها به یکدیگر فاصلهٔ بیست‌ودو روز بهاری و یا پانزده روز تابستانی سوار بر اسب است. ظاهراً روایتهای مربوط به وَرِجمکرد در این روایت تأثیر گذاشته است. در اوستا اشاره‌ای به این شهرها نشده است. در متنهای پهلوی گاهی کنگ دژ و سیاوش‌گرد دو شهر و گاه کنگ دژ با صفت سیاوش گرد آمده است. برخی نیز شرح دیوارهای این کاخ و کاخ کیکاوس را تأثیری از روایت هفت دیوار متحدالمرکز هگمتانه (اکباتان) می‌دانند.

شخصیت سیاوش در *شاهنامه* با ماجراهایی از عشق و حسادت و بیگناهی و دربدری آمیخته است. او پسر کیکاوس و زنی زیباروی و پارسا از نژاد فریدون و تورانیان است. مادر سیاوش در جوانی درمی‌گذرد. رستم تربیت سیاوش را به عهده

می‌گیرد و به نیکی او را پرورش می‌دهد و سپس به دربار کیکاوس می‌آورد. دلبستگی سودابه، همسر کیکاوس، به سیاوش و پاسخ رد سیاوش، سودابه را به انتقامجویی وا می‌دارد. به سیاوش تهمت ناپاک چشمی می‌زند و از او در پیش کاوس سعایت می‌کند. سیاوش برای اثبات بیگناهی خود به آزمایش آتش تن درمی‌دهد و از آن سربلند بیرون می‌آید؛ اما غم چنین تهمتی چنان آزارش می‌دهد که می‌خواهد ترک ایران کند. او به خواهش خود از سوی کیکاوس به فرماندهی سپاه به جنگ افراسیاب می‌رود و چون ترک مخاصمهٔ او را کیکاوس نمی‌پذیرد، در دربار افراسیاب می‌ماند و با دختر او فرنگیس (ویسپان فریه، فری‌گیس به معنی محبوب همه) ازدواج می‌کند. بنا به *شاهنامه* او پیش از آن با جریره دختر پیران، یکی از بزرگان خیرخواه دربار افراسیاب، پیوند همسری بسته است که فرود[1] حاصل آن است. زمانی که فرنگیس باردارِ کیخسرو است، درپی نبردی، افراسیاب انتقامجویانه و ناجوانمردانه سیاوش را سرمی‌برد. از محلی که خون سیاوش بر آن ریخته گیاهی به‌نام خون سیاوشان یا پَرِسیاوشان می‌روید. رستم به خونخواهی سیاوش، سودابه را می‌کشد و به دربار افراسیاب لشکر می‌کشد و بدین‌ترتیب، فصل جدیدی از نبردهای ایرانیان و تورانیان آغاز می‌شود.

کیخسرو نامش معنی خوشنامی دارد و یکی از نامداران سلسلهٔ کیانی است. افسانهٔ زندگی او با روایتهای نقل شده دربارهٔ کوروش هماهنگیهایی دارد. او در متنهای پهلوی دارای شخصیتی بسیار برجسته است و در *اوستا* از جاودانان به شمار می‌آید. وقتی فرنگیس باردارِ اوست، پدرش سیاوش ناجوانمردانه کشته می‌شود. «پیران» کوشش فراوان می‌کند که مادر و فرزند از مرگ رهایی یابند. آنان با یاری گیو به ایران می‌گریزند و مورد استقبال کیکاوس و ایرانیان قرار می‌گیرند. کیخسرو بنا به روایتهایی در کنگ‌دژ به دنیا می‌آید و در پایان جهان باز خواهد گشت. او بتکدهٔ کنار دریاچهٔ چیچست (اورمیه) را درهم می‌کوبد و آتش آذرگشنسب، آتش ارتشتاران، را بنیان می‌نهد. او پیش از ظهور زردشت از آیین اورمزد آگاهی دارد. بنا به روایتِ کتابهای پهلوی، کیخسرو

---

۱. فرود بعدها ناروا و نادانسته به‌دست توس، یکی از پهلوانان کیخسرو، کشته می‌شود و مادرش جریره و برادرش کیخسرو در غمی بزرگ فرو می‌روند. جریره تاب غمها را نمی‌آورد و خود را می‌کشد.

ناپدید می‌شود، ولی نمی‌میرد. او در محل مرموزی پنهان است. وظیفهٔ او بخصوص این خواهد بود که گرشاسب پهلوان را در دوران سوشیانس بیدار کند؛ در برگزیدن دین زردشتی او را رهنمون باشد و سپس از او بخواهد که ضحاک را که به‌دست فریدون تا پایان جهان به‌بند کشیده شده و در هزارهٔ اوشیدرماه بند خویش را خواهد گسست، از میان ببرد. او در هزارهٔ سوشیانس بر وایِ «دیرَنگ یا دیرنده خدای» (وایی که فرمانروایی دراز دارد) می‌نشیند و به پیشواز سوشیانس می‌آید و کارهای نیک خود را بر سوشیانس برمی‌شمارد و پنجاه و هفت سال فرمانروای کشور می‌شود.

در اساطیر کهن با ناپدید شدن کیخسرو، این دورهٔ اساطیری به‌سر می‌رسد و به همین دلیل از او به‌عنوان آخرین شاه نام می‌برند و سلطنت این دورهٔ او را به سلطنت جاودانهٔ او در پایان جهان وصل می‌کنند؛ اما بعدها گشتاسب، شاه پایان جهان می‌شود که سلطنت را از کیخسرو تحویل می‌گیرد. با این‌حال، گویی بنا بر افسانه‌های موجود که تمایل مردم آن را به‌وجود آورده است و انعکاس آن در *شاهنامه* نیز مانده است اسطورهٔ فرمانروایی جاودانهٔ کیخسرو از ذهنها بیرون نمی‌رود. در *شاهنامه* بیشترین زمان زندگی کیخسرو در جنگ با تورانیان می‌گذرد. صحنهٔ نبرد یازده یا دوازده رخ که شرح رویارویی و جنگ تن‌به‌تن پهلوانان ایران با پهلوانان تورانی است به دوران کیخسرو تعلق دارد.

داستان بیژن و منیژه که تنها در شاهنامه آمده و در روایتهای دینی اشاره‌ای بدان نشده است نیز در این دوره جای دارد. منیژه دختر افراسیاب است که دلدادهٔ بیژن، دخترزادهٔ رستم و پسر گیو، می‌شود. افراسیاب بیژن را در چاه زندانی می‌کند و رستم با چاره‌جوییهای خاصی او را نجات می‌دهد.

کیخسرو سرانجام پس از نبردهای فراوان موفق می‌شود افراسیاب را از میان بردارد. به‌دنبال درگذشت کیکاوس که پس‌از نابودی افراسیاب صورت می‌گیرد، کیخسرو بر تخت می‌نشیند و پسر افراسیاب را فرمانروایی توران می‌بخشد. پس‌از آنکه زال و رستم را به زابلستان روانه می‌کند، دست از همهٔ تعلقات جهان می‌کشد. نیایش به‌جای می‌آورد و پس‌از قبولاندن لهراسب به جانشینی خود به‌طور مرموزی با چند نفر از پهلوانان چون توس و فریبرز و گیو و ... ناپدید می‌شود.

در این جا بخش اول شاهان کیانی به پایان می‌رسد. چون حکومت کیانی به دو گروه تقسیم می‌شود از کیقباد تا کیخسرو و از لهراسب تا پایان کار کیانیان، در دورهٔ دوم نیز از لهراسب تا بهمن روایت کیانی را دنبال می‌کند و بهمن تا دارای دارایان نسبتی با روایتهای هخامنشی دارد. این احتمال وجود دارد که دورهٔ اساطیری با ناپدید شدن کیخسرو به پایان می‌رسد؛ زیرا او چون فرجامین شاه بوده است، در پایان جهان نیز بازمی‌گردد و سلطنت جاودانه را از سر می‌گیرد. احتمالاً در دوره‌ای بعدتر، گشتاسب، شاه پایان جهان می‌شود و با واسطه لهراسب که به صورت پدر او معرفی می‌گردد، جانشین کیخسرو می‌گردد. شاید شخصیت دوگانهٔ گشتاسب در متون دینی و *شاهنامه* نشاندهنده این هست که کیخسرو همیشه به عنوان تنها شاهی باقی می‌ماند که دوران حکومتش پر از عدل و داد بوده است و هموست که برخواهد گشت.

لهراسب شخصیتی است که نام او به معنی «کسی که دارای اسب تیزرو» است فقط یک‌بار در *اوستا* آمده است و در *گاهان* نشانی از او نیست. برخی را عقیده بر این است که این شخصیت برای پر کردن شکاف زمانی میان کیخسرو و گشتاسب ساخته شده است.

در شاهنامه، او نژاد از فریدون دارد. بزرگان در آغاز با انتخاب او موافق نیستند و پس‌از اینکه کیخسرو نژاد او را بازگو می‌کند و صفات نیکش را برمی‌شمارد، به فرمانروایی او تن می‌دهند. او شاهی دادگر است. در بلخ آتشکده‌ای می‌سازد. بنا به شاهنامه از همسرش که نوادهٔ کیکاوس است صاحب دو فرزند می‌شود: گشتاسب و زریر. به روایت شاهنامه گشتاسب در آغاز با پدر تیز سخن می‌گوید و از او تاج و تخت می‌خواهد و چون لهراسب هنوز چنین کاری را صلاح نمی‌داند، او آزرده رهسپار هند و سپس روم می‌شود و دختر قیصر روم، کتایون، را به همسری برمی‌گزیند، تا اینکه لهراسب زریر را به‌دنبال او می‌فرستد. گشتاسب با کتایون به پیشگاه پدر بازمی‌گردد و لهراسب تاج و تخت را به او می‌سپارد و خود به آتشکدهٔ بلخ می‌رود. او در بلخ به نیایش و عبادت می‌پردازد و با ظهور زردشت در زمان گشتاسب، با اینکه فرتوت و ناتوان است، دین زردشتی را برمی‌گزیند.

گشتاسب (ویشتاسب) نام او که به معنی «کسی که دارای اسب آماده» است در گاهان، قدیمی‌ترین بخش *اوستا*، آمده است. در متنهای پهلوی بنای آذربُرزین‌مهر، آتش مخصوص کشاورزان، به او نسبت داده شده است. دین‌آوریِ زردشت در دوران اوست. گشتاسب به‌عنوان حامی زردشت مقامی بس گرامی در متنهای اوستایی و پهلوی دارد؛ بخصوص در متن *یادگار زریران*[1] که شرح نبرد دینی گشتاسب با ارجاسب، شاه خیونان (هونها)، و پهلوانیهای پهلوانان ایران پس‌از گرویدن گشتاسب به آیین زردشتی است. در این داستان آمده است که چون ارجاسب از موضوع دین‌آوریِ زردشت آگاه می‌شود دو وزیر خود ویدِرَفْش (بیدِرَفْش) و «نامخواست هزاران» را همراه با نامه‌ای به دربار گشتاسب می‌فرستد و از او می‌خواهد که آیین زردشتی را رها کند. زریر از سوی گشتاسب نامه را چنین پاسخ می‌دهد که آنها هرگز کیش اورمزد را رها نخواهند کرد و آمادهٔ کارزارند. همهٔ مردان به نبرد خوانده می‌شوند. جاماسب آیندهٔ این نبرد را که به کشته شدن بیست‌وسه تن از برادران و فرزندان گشتاسب خواهد انجامید پیش‌بینی می‌کند. باوجود این پیشگویی، سپاه ایران رو در روی خیونان قرار می‌گیرند. زریر در آغاز کشته می‌شود. بستور، فرزند خردسال زریر، به خونخواهی پدر پای به میدان می‌گذارد و ویدرفش را با یاری روان پدر از میان برمی‌دارد. به‌سوی لشکر می‌تازد و درفش ایرانیان را در دستِ گرامی‌کَرْد، پسر جاماسب، می‌بیند و به اسفندیار می‌رسد، و اسفندیارِ دلیر ارجاسب را با همهٔ سپاهیانش شکست سختی می‌دهد. سپندیاد یا اسفندیار در اینجا شخصیتی پرهیزگار و دیندار است و نبرد او نبردی در راه آیین مزدیسنایی است.

در *شاهنامه*، گشتاسب شخصیتی دیگر دارد که در مواردی، چندان مطلوب هم نیست. او در آغاز با پدر درشتی می‌کند؛ به هند و سپس روم می‌رود و دختر قیصر روم را به همسری درمی‌آورد. نام همسر او کتایون و در برخی متون فارسی ناهید است (در متنهای دینی همسر گشتاسب هوتوس[2] نامیده می‌شود). در *شاهنامه* از دو پسر گشتاسب

۱. متنی حماسی به پهلوی است که در اصل به زبان پارتی و به شعر بوده است.
۲. هوتوس یا هوتُس (Hūtos)، در اوستا Hutaosā، که به‌صورت آتوسا در متنهای غربی بازمانده است.

نام برده می‌شود: اسفندیار و پشوتن. اسفندیار شخصیت برجسته‌ای است و پهلوانی دلیر و شاهزاده‌ای پرهیزگار، اما با این همه، خواهان تخت و تاج. او نیز همچون رستم هفت‌خانی را پشت‌سر می‌گذارد و عبور از این هفت منزل برای نجات خواهرانش است که در دست ارجاسب تورانی گرفتارند. ارجاسب آنان را در رویین‌دژ زندانی کرده است. گشتاسب از اسفندیار می‌خواهد که آنها را از این بند نجات دهد و به پاداش این کار تخت و تاج را به او وعده می‌دهد. اسفندیار هفت منزل سخت را طی می‌کند. در خان اول با گرگان غول‌آسا روبه‌رو می‌شود و آنها را از میان برمی‌دارد. در خان دوم دو شیر نر و ماده راه را بر اسفندیار می‌بندند که به دست او نابود می‌شوند. در منزل سوم اژدهایی در انتظار اوست که از دَمش آتش بیرون می‌آید و اندامش همچون کوه خاراست. اسفندیار برای مقابله با این اژدها دستور می‌دهد گردونه‌ای چوبین بسازند و گرداگرد آن تیغه‌های شمشیر بنشانند و بر روی آن صندوقی نصب کنند که مردی بتواند در آن جای گیرد. دو اسب بر آن گردونه می‌بندند. اسفندیار، زره بر تن، در آن صندوق می‌نشیند و گردونه پیش می‌رود. اژدها در حالی که آتش از کام فرو می‌بارد اسبها و گردونه را می‌بلعد. تیغهای گردونه کام اژدها را می‌آزارند. اما او قدرت بیرون آوردن آن را ندارد. اسفندیار از صندوق بیرون می‌آید و بر مغز اژدها می‌کوبد و بر اثر زهری که از تن اژدها بیرون می‌آید، اسفندیار بیهوش می‌شود. شاید دود برآمده از زهر اژدهای از پا درآمده که تمام وجود اسفندیار را فرا می‌گیرد، او را رویین‌تن کرده باشد. در همه جا سخن از رویین‌تنی اسفندیار است؛ ولی از چگونگی رویین‌تن شدن او در هیچ متنی سخنی نرفته است. اگر رویین‌تنی او را از این حادثه بدانیم، بنابراین چون اسفندیار به حالت بیهوشی می‌افتد و دیدگانش بسته می‌ماند، تنها محل آسیب‌پذیر بدن او چشمانش می‌شود که آماج تیر رستم خواهد بود. در خان چهارم با زن جادوگر فریبکاری که به صورت پری زیبارویی درآمده است روبه‌رو می‌شود؛ ولی فریب نمی‌خورد و او را نیز از پای درمی‌آورد. در خان پنجم با سیمرغ دست و پنجه نرم می‌کند. این سیمرغ احتمالاً همان سیمرغ رستم نیست. روش پیروزی او بر سیمرغ همانند روش پیروزی او بر اژدهاست. سیمرغ درمانده می‌شود و به قولی می‌گریزد و بنا بر روایتی دیگر، جفت سیمرغ از میان می‌رود. اشاره به

جفت روشن نیست، تنها در پایان کار اسفندیار چنین اشارتی می‌بینیم. حتی از نرینه یا مادینه بودن آن نیز به طور روشن سخن گفته نمی‌شود. در خان ششم برف و سرماست که آن را نیز پشت‌سر می‌گذارد. در منزلگه هفتم با دریایی ژرف مواجه می‌شود که از آن نیز با سربلندی می‌گذرد و خواهران را نجات می‌دهد و به درگاه گشتاسب می‌آورد؛ ولی گشتاسب به وعدهٔ خود وفا نمی‌کند و مأموریت دشوار دیگری را برای او در نظر می‌گیرد. این‌بار او را به نبرد رستم می‌فرستد؛ زیرا گشتاسب از پهلوانیهای رستم دل‌نگران است. به پاداش این نبرد نیز به اسفندیار وعدهٔ تخت و تاج می‌دهد. کتایون، مادر اسفندیار، بسیار می‌کوشد که پسرش را از این جنگ نادرست و ناجوانمردانه باز دارد؛ ولی اسفندیار نمی‌پذیرد. او رویین‌تن است و به پشتوانهٔ رویین‌تنی به مصاف رستم می‌رود. رستم که از این نبرد به هیچ‌وجه خشنود نیست کوشش می‌کند که اسفندیار را از آن باز دارد؛ ولی اصرار اسفندیار سرانجام رستم را وادار می‌کند که از نام و شرف پهلوانی خود دفاع کند. نبردی خونین درمی‌گیرد. تیرهای رستم در او کارگر نمی‌شود. رستمِ پهلوان که نام‌آوریِ خود را در خطر می‌بیند، دست به دامن سیمرغ می‌شود سیمرغ او را از کشتن اسفندیار برحذر می‌دارد و به او اعلام می‌کند که کشندهٔ اسفندیار در آن جهان گرفتار عذاب خواهد شد و در این جهان نیز شوربخت خواهد بود و بزودی از میان خواهد رفت؛ اما بنا به خواهش رستم تیری در اختیارش می‌گذارد که با آن چشم اسفندیار را که در زمان رویین‌تن شدنِ او بسته بود نشانه می‌گیرد و بدین‌ترتیب، غمنامه‌ای دیگر بر شاهکارهای *شاهنامه* افزوده می‌شود. شاید یکی از دلایل سکوت متنهای دینی دربارهٔ رستم این باشد که او اسفندیار، شاهزادهٔ پرهیزگار، را از میان برداشته است.

اسفندیار در واپسین‌دم پسر خود بهمن را به رستم می‌سپارد؛ ولی بهمن رستم را نمی‌بخشد و کینهٔ او را در دل دارد و در صدد کشتن اوست.

خون اسفندیار هرچند خلاف میل رستم و به‌اجبار به‌دست او ریخته شده است، سرانجام دامن پهلوان بزرگ *شاهنامه* را می‌گیرد و گرفتار حیلهٔ شغاد، نابرادری خود، می‌شود. شغاد چاهی را پر از نیزه می‌کند؛ روی چاه را می‌پوشاند و رستم را به آن سوی سوق می‌دهد. رستم نادانسته با رخش در این چاه می‌افتد و نیزه‌های کاشته شده در چاه

جان او را می‌گیرد؛ ولی پیش‌از درگذشتن با تیری شغاد را به درخت می‌دوزد و بدینسان، سپهدار و سپهسالار و جهان پهلوان ایران‌زمین جان به جان آفرین تسلیم می‌کند.

خاندان رستم نیز به دست بهمن، پسر اسفندیار به خون‌خواهی پدرش به باد فنا داده می‌شود و پیش‌بینی سیمرغ به حقیقت می‌پیوندد.

گشتاسب را نیز زمان بس نمی‌ماند؛ پادشاهی را به بهمن، پسر اسفندیار، می‌سپارد و درمی‌گذرد.

جانشینان گشتاسب بهمن برجای گشتاسب می‌نشیند. برخی بهمن را با اردشیر اول هخامنشی ملقب به درازدست مطابقت می‌دهند و از این پس کم‌کم اسطوره به تاریخ وصل می‌شود.

در *شاهنامه* پس‌از بهمن، دخترش هما و پس‌از هما، پسرش داراب فرمانروایی را دست می‌گیرند.

داراب و اسکندر دربارهٔ داراب داستانی در *شاهنامه* می‌آید که بنا بر آن اسکندر به داراب منتسب می‌شود:

داراب در یکی از نبردهای خود به روم با فیلقوس (فیلیپ مقدونی) نبرد می‌کند و سپاه او را درهم می‌شکند و پس‌از آشتی، داراب دختر او ناهید را به همسری برمی‌گزیند و به ایران می‌آورد. داراب از ناهید به دلیل نَفَس بدبویش دل‌چرکین می‌شود و او را که به اسکندر باردار است به روم بازمی‌گرداند و اسکندر در خانهٔ فیلقوس به‌دنیا می‌آید. به‌دلیل ترس از سرافکندگی، این راز نهان داشته می‌شود و اسکندر پسر فیلقوس به‌شمار می‌آید و کینهٔ ایرانیان در دل رومیان ریشه می‌گیرد.

داراب همسر دیگری برمی‌گزیند و دارا از او زاده می‌شود. داراب، دارا را جانشین خود می‌کند و خود درمی‌گذرد. دارا (داریوش سوم هخامنشی) در برابر اسکندر شکست می‌خورد؛ ولی با چنین افسانه‌ای، ایرانیان برای اسکندرِ ایران‌گشا نژاد ایرانی قائل می‌شوند و او را برادر داریوش به‌شمار می‌آورند و همین داستان زیربنای اسکندرنامه و روایتهای مثبت منتسب به اسکندر را به وجود می‌آورد.

سرگذشت افسانه‌ای اسکندر بدون شک منشأ ایرانی و پهلوی ندارد و در اصل از

منابع رومی و سریانی به عربی و از آنجا به آثار زبان فارسی راه یافته است.

در متنهای دینی اسکندر همیشه با لقب گُجَسته (ملعون) مورد نفرین است و در روایتهای دینی سوختن *اوستا* به او نسبت داده شده است.

بعد از اسکندر مطابق روایتهای دیگر و *شاهنامه* «کرده خدایان» که شاهان محلی هستند و از نظر تاریخی با اشکانیان مطابقت داده می‌شوند، زمام قدرت را دردست می‌گیرند، تا نوبت به اردشیر ساسانی برسد که برای دین زردشتی زندگی دوباره‌ای است.

ادامهٔ تاریخی این سلسله در *شاهنامه* نیز با افسانه‌هایی منتسب به شاهان ساسانی همراه است.

در *شاهنامه*، دورهٔ دو قرن و نیمیِ اشکانیان بیست بیت بیشتر را به خود اختصاص نمی‌دهد. از شاهان نامدار این سلسله به عنوان فرمانروا صحبتی نیست؛ ولی نام آن زمامداران در قالب پهلوانان در شاهنامه فراوان دیده می‌شود، نظیر گیو، میلاد (مهرداد)، گودرز، کارن یا قارن و غیره.

در متنهای دینی، سه‌هزارهٔ سوم در میانه‌های دوران لهراسب به پایان می‌رسد.

فصل پنجم

سه‌هزار سال چهارم

هزارهٔ اول از سه‌هزار سال چهارم

این دوره، دورهٔ وحی دینی است. سه‌هزار سال از یورش اهریمن به گیتی گذشته است و حوادث در نیمه راه زمانی این حمله و فَرِشگَرد (دورهٔ بازسازی و به کمال رساندن جهان) اتفاق می‌افتد. پایان سه‌هزار سال سوم و آغاز سه‌هزار سال چهارم است.

زردشت بنابر اسطوره‌های ایران باستان، زردشت همانند آدمیان دیگر از سه عنصر تشکیل شده است: فرّه، فروهر، جوهر یا گوهرتن. فرّه یا خوره یا خُرّه همان موهبت ایزدی است که تجلی ظاهری آن در وجود زردشت، نور است. همهٔ آدمیان دارای فرّه هستند و چون فرّه آنان را ترک کند، نیکبختی از آنها روی می‌تابد. فروهر پاسبان آدمی است که پیش‌از تولد هر انسانی وجود دارد و پس‌از مرگ او نیز باقی می‌ماند و از خانوادهٔ بازمانده حمایت می‌کند و کارهای بد انسان را او پاسخگو نیست. جوهر یا گوهرتن، صورت مادی یا جسمانی آدمی است. در آفرینش زردشت، هر کدام از این سه عنصر به‌صورت معجزه‌آسایی پدیدار شده‌اند:

فرّه زردشت از روشنیهای بی‌پایان به خورشید، از خورشید به ماه، از ماه به ستارگان و از ستارگان به آتشی می‌رسد که در خانهٔ زوئیش و فَراهیم‌رُوان، مادر و پدر دوغدو، روشن است. دوغدو مادر زردشت است. در لحظهٔ تولد دوغدو، این فرّه وارد بدن او می‌شود و درخشندگی خاصی بدو می‌بخشد. این نور تا زمان زایش زردشت با دوغدو همراه است و پس‌از آن همراه با زردشت خواهد بود. از این نور، دهکدهٔ این

خاندان در نور فرو می‌رود و همین موضوع، اهل ده را از روی نادانی به دشمنی با خاندان دوغدو برمی‌انگیزد و دوغدو ناگزیر می‌شود که این ده را ترک کند و به‌سوی دهی برود که پَتیریتَرَسپ[1] سَرْدودمان سِپیتَمان که خاندان پدری و مادری زردشت به آن تعلق دارند، در آنجا ساکن است. این ده را ک یا راغ نامیده می‌شود. در دورهٔ ساسانی سعی شده است که آن را با جایی در نزدیکی دریاچهٔ چیچست (اورمیه) مطابق کنند؛ در حالی که از نظر تاریخی زردشت متعلق به شرق ایران است.

برای انتقال فروهر زردشت از عالم مینوی به این جهان، امشاسپندان ساقه‌ای از گیاه مقدس هوم را به‌وجود می‌آورند و فروهر زردشت را در آن جای می‌دهند و آن را در بالای کوه اساطیری اَسنَوَند که جای آن در منابع بعدی آذربایجان ذکر شده است می‌گذارند.

در سده‌های آخر سه‌هزارهٔ سوم، بهمن و اردیبهشت امشاسپند به زمین می‌آیند و مرغهایی را که مار فرزندانشان را خورده است وامی‌دارند که به دنبال این گیاه مقدس بروند و آن را در آشیانهٔ خود بر بالای درخت جای دهند تا مار به دلیل تقدس این گیاه نتواند آسیبی به فرزندان آنها برساند. ساقهٔ هوم با آن درخت پیوند می‌خورد و همیشه تر و تازه و سرسبز می‌ماند.

دوغدو با پوروشسب، پسر پَتیریتَرسپ از خاندان سپیتمان، پیوند زناشویی می‌بندد. دوغدو و پوروشسب در اصل به یک خاندان تعلق دارند. در اوستا پوروشسب چهارمین کسی است که هوم را مطابق آیین می‌فشارد و این موهبت بدو می‌رسد که دارای فرزندی چون زردشت شود.

بهمن و اردیبهشت‌امشاسپند پوروشسب را وامی‌دارند که به دنبال آن ساقهٔ هوم برود. پوروشسب به سوی رود دائیتی می‌رود. با معجزه‌ای به آن درخت بلند دست می‌یابد. هوم را برمی‌گیرد و به نزد دوغدو می‌آورد و به او می‌سپارد.

جوهرتن زردشت را اورمزد از نزد خویش به سوی باد و از باد به سوی ابر به‌حرکت درمی‌آورد. ابر آن را قطره‌قطره بر زمین می‌فرستد و به‌دنبال آن انواع گیاهان

1. Patiritarasp

می‌رویند. پوروشسب شش گاو سفید زردگوش را به‌سوی آن گیاهان روانه می‌کند. دو گاوی که نزاییده‌اند، به‌صورت معجزه‌آسایی شیردار می‌شوند و بدینگونه جوهرتن زردشت که در آن گیاهان هست با شیر آن گاوها آمیخته می‌شود. دوغدو شیر آنها را می‌دوشد. پوروشسب ساقهٔ هومی را که فروهر زردشت در آن است می‌ساید و با آن شیر گاو می‌آمیزد و به این ترتیب فروهر و جوهرتن زردشت باهم یکی می‌شوند. دیوان احساس خطر می‌کنند و چشمک‌دیو را وامی‌دارند که شهر و ده را ویران کند و درختان را درهم شکند؛ ولی امشاسپندان و ایزدان نمی‌گذارند که به این معجون آسیبی برسد. پوروشسب و دوغدو از این شیر آمیخته به هوم، باوجود مخالفت دیوان می‌نوشند. فرّه که در تن دوغدوست با فروهر و جوهرتن زردشت یکی می‌شود و از هماغوشی آن دو نطفهٔ زردشت بسته می‌شود. دیوان در صدد نابودی مادر باردار برمی‌آیند. او را به تب آزاردهنده دچار می‌کنند و ایزدان در مقابل، داروی لازم را به او می‌رسانند.

آمدن زردشت از پیش پیشگویی شده است. گاو یکتاآفریده، جم، فریدون و حتی گاو معجزه‌گرِ دوران کاوس از آمدن زردشت خبر داده‌اند.

سه روز به تولد زردشت مانده خانهٔ پوروشسب را نور فرا می‌گیرد. در لحظهٔ تولد او، اردوی سوره اَناهیتا، اشی خوب و دیگر ایزدان حضور دارند. زردشت در لحظهٔ تولد می‌خندد؛ چون بهمن‌امشاسپند در اندیشهٔ او درمی‌آید و بهمن‌امشاسپند شادی‌آفرین است. هفت زن بدکار و جادوگران نیز در لحظهٔ تولد او حضور دارند. جادوگر بزرگ ده، دورَسرَوْ[1]، می‌خواهد با دست، سر نرم او را بفشارد و او را بکشد. بر اثر معجزهٔ ایزدان دست او برجای خشک می‌شود. دورسرو ذهن پدر زردشت را آشفته می‌کند و تولد او را غیرعادی جلوه می‌دهد. در نتیجه برای نابودی او هیزم فراوانی گرد می‌آورند تا او را در آتش بسوزانند؛ اما آتش درنمی‌گیرد و به روایت دیگر، آتش او را نمی‌سوزاند.

او را بر گذرگاه گلهٔ گاو و گلهٔ اسب می‌نهند؛ ولی پیشوای گاوها و پیشوای اسبها مانع می‌شوند که گاوان و اسبان از روی او بگذرند.

1. Durasraw

او را در لانهٔ گرگ ماده‌ای که بچه‌هایش را کشته‌اند قرار می‌دهند؛ ولی پوزهٔ گرگ خشک می‌شود. سروش و بهمن میش بزرگی را به‌سوی او روانه می‌کنند که او را شیر دهد و چون در بامداد مادرش او را زنده می‌یابد، باخود می‌گوید که دیگر هرگز او را از دست نخواهد داد.

از پانزده تا سی‌سالگیِ زردشت دوران کمال اندیشه، فضل و پارسایی اوست. در سی سالگی به کنار رود دائیتی می‌رود. بهمن‌امشاسپند بر او ظاهر می‌شود و او به همراه بهمن‌امشاسپند به مقام گفتگو با اورمزد و امشاسپندان می‌رسد و تا چهل‌سالگی در گفتگو با اورمزد است.

پس از آنکه اورمزد اسرار دین را بر زردشت آشکار می‌کند، او پیامبری دین مزدیسنی و رسالت خود را اعلام می‌دارد. روحانیان و جادوپزشکان و فرمانروایان آن ناحیه به دشمنی با او برمی‌خیزند. اهریمن نیز نگران است. زردشت رهسپار دربار گشتاسب می‌شود و او را به دین اورمزد فرا می‌خواند. او با بیست‌ویک نسک *اوستا* و سَرو همیشه‌سبز و آتش همیشه‌روشن دین خود را به گشتاسب عرضه می‌کند. دشمنیها سرانجام زردشت را به زندان می‌کشاند؛ اما بیماری اسب سیاه محبوب گشتاسب که فقط زردشت توانایی درمان او را دارد وسیله‌ای می‌شود برای ایمان آوردن گشتاسب، همسرش هوتوس و پسرش اسفندیار و رسوایی بدخواهان. او از مناظرات پیروز بیرون می‌آید. برای ثبات بخشیدن به ایمان گشتاسب که هنوز تردیدی در خاطرش هست، بهمن و اردیبهشت امشاسپند و ایزد آتش خود را به او می‌نمایند و تردید را از اندیشهٔ او می‌زدایند.

گشتاسب می‌خواهد جایگاه خود را در آن جهان بداند. زردشت نیایش به جای می‌آورد و خوانی می‌گسترد و در آن می و بوی[1] و شیر و انار می‌نهد. گشتاسب می را می‌نوشد و جای والای خود را در آن جهان می‌بیند. بوی به جاماسب می‌رسد و براثر آن همهٔ دانشها بر وی آشکار می‌شود. پشوتن، پسر گشتاسب، شیر می‌نوشد و بی‌مرگ و جاودانه می‌شود. دانه‌های انار به پسر دیگر گشتاسب، اسفندیار، می‌رسد و رویین‌تن می‌گردد. خشم ارجاسب، فرمانروای خیونان، برانگیخته می‌شود و به نبرد ایرانیان

۱. بوی در زبان پهلوی هم معنی بوی خوش و گل می‌دهد و هم معنی وجدان.

می‌آید؛ اما شکست می‌خورد.

سرانجام زردشت در هفتاد و هفت سالگی، (در برخی از نوشته‌ها در هفتاد سالگی) به‌دست تورِ بَرادَرُوش که بنا به برخی از روایتها به‌صورت گرگ ـ نماد حیوانات اهریمنی ـ درآمده است کشته می‌شود.

زردشت به روایت نوشته‌های پهلوی، انسان کامل آیین مزدیسنایی است که در میانهٔ تاریخ این جهان ظهور می‌کند. کارهای او بُعد جهانی دارد. او بیدادی را که به گیومرث رفته است جبران می‌کند. در سایهٔ اوست که سوشیانس، آخرین موعود زردشتی، خواهد توانست وظیفهٔ خود را به‌انجام برساند.

پَشوتَن از رویدادهای پس‌از دوران زردشت، آمدن پشوتن، پسر فناناپذیر گشتاسب است که در کنگ‌دژ زندگی می‌کند. سیاوش، پدر کیخسرو، این دژ را ساخته است. بنا به روایتی، خورشیدچهر، یکی از پسران زردشت، با پشوتن در این دژ به سر می‌برد و همراه او و سپاهیانش خواهد بود. در هزاره زردشت، پشوتن پیشاپیش مردان سپاهی خود که جامه‌ای از پوست سمور برتن دارند یا به روایتی، درفش آنان از پوست سمور است، از کنگ‌دژ بیرون می‌آید و بدخواهان را بیرون می‌کند و سرزمین ایران را در اختیار می‌گیرد. او پس از این نبرد دوباره به کنگ‌دژ برمی‌گردد تا هربار که به او نیاز باشد باز گردد.

بهرام وَرجاوند ظهور بهرام ورجاوند نیز در این دوران است. وی نمادی از ایزد بهرام است که به‌صورت شاهی، سوار بر پیل سفید آراسته‌ای، برای یاری ایرانیان در برابر بدخواهان و دشمنان، از کابل یا از هندوستان می‌آید.

هزارهٔ دوم و سوم از سه‌هزار سال چهارم

در روایتها آمده است که زردشت سه‌بار با همسر خود، هوُوی[1]، نزدیکی می‌کند و هوُوی هربار خود را در آب کیانسه (هامون) می‌شوید و نطفه‌های زردشت از طریق هوُوی وارد

1. Hwōvī

این آب می‌شوند. ایزد نریوسنگ آن نطفه‌ها را دراختیار می‌گیرد و برای نگهداری به ایزدبانو اردَوی‌سورَه‌اَناهیتا می‌سپارد تا در زمان مناسب با نطفهٔ مادرانِ فرزندان موعود زردشت بیامیزد. برای نگهداری این نطفه‌ها ۹۹۹۹۹ فروهر مقدس گماشته شده‌اند. جای نگهداری این نطفه‌ها همان آب کیانسه است که گویند همچون سه چراغ در بن دریاچه می‌درخشند.

اوشیدر یا هوشیدر سی‌سال مانده به پایان سدهٔ دهم از هزارهٔ زردشت، دوشیزه‌ای از پیروان دین بِه (زردشتی) به‌نام نامیگ‌پِدْ (کسی که پدر نامی دارد) که نسبش به زردشت می‌رسد، در آب کیانسه می‌نشیند و از آن می‌خورد. نطفهٔ زردشت وارد بدن او می‌شود و وی، اوشیدر یا هوشیدر را به‌دنیا می‌آورد. چون اوشیدر به سی‌سالگی می‌رسد، خورشید ده شبانه‌روز در اوج آسمان، در همان جایی که در آغاز آفرینش آفریده شده بود می‌ایستد و فرو نمی‌شود تا همه بدانند که کاری نو خواهد بود. اوشیدر به مقام گفتگو با اورمزد می‌رسد و به برکت این کار سه سال برای گیاهان بهار مداوم خواهد بود.

انواع گرگها در یک‌جا گرد می‌شوند و همه به صورت گرگ واحدی درمی‌آیند. بهدینان (پیروان آیین زردشتی) به مقابلهٔ او می‌روند و او را نابود می‌کنند. به این ترتیب، دروجِ چهارپایان نابود می‌شود. زهر این حیوان تا یک فرسنگ به زمین و گیاه می‌رسد و آنها را می‌سوزاند. از آن دروج، جهی به شکل ابر سیاه بیرون می‌آید و سپس وارد وجود مار می‌شود. در این دوران «مَزَن»های دیونژاد از میان می‌روند. افراط و تفریط کم می‌شود و پیمان (اعتدال) که هستهٔ اصلی آیین مزدیسنایی است قویتر می‌گردد.

از رویدادهای مهم این دوره آمدن دیو ملکوس یا مرکوس است.[1] نام این دیو یا موجود اهریمنی با واژه مردن ارتباط دارد و نژاد او را به تور برادَروش، یعنی شخصیتی که زردشت به دست او نابود شده است می‌رسانند. این دیو در پایان هزارهٔ اوشیدر، سرما و بارانی سخت ایجاد می‌کند. پیشوایان دینی بنا بر آگاهی قبلی خود به مردمان توصیه می‌کنند که پیش‌بینیهای لازم را به‌عمل آورند. سرمای سخت و طولانی بیشتر مردم و

۱. در روایتهای اسطوره‌ای زمان آمدن این دیو جابه‌جا می‌شود.

چهارپایان را در چهار زمستان نابود می‌کند؛ ولی سرانجام با نیایشهای بهدینانِ، ملکوس نابود می‌شود و مردمان و چهارپایان از ورِ جمکرد ـ دژی که جمشید برای نگهداری مردمان از سرما ساخته است ـ بیرون می‌آیند و در سرزمینهای مختلف پراکنده می‌شوند و نسلشان فزونی می‌یابد.

اوشیدرماه یا هوشیدرماه سی‌سال مانده به‌پایان هزارهٔ اوشیدر، دوشیزهٔ بهدینی به‌نام وِه‌پِد (کسی که پدر خوب دارد) که نسبش به زردشت می‌رسد در آب کیانسه آب‌تنی می‌کند و از آن می‌خورد و نطفهٔ زردشت وارد بدن او می‌شود. از این دوشیزهٔ پانزده ساله اوشیدرماه یا هوشیدرماه به‌دنیا می‌آید. وقتی که اوشیدرماه سی‌ساله می‌شود، خورشید به مدت بیست شبانه‌روز در اوج آسمان می‌ایستد تا بهدینان بدانند که هزارهٔ اوشیدر به پایان رسیده است و آغاز هزارهٔ اوشیدرماه است. به برکت گفتگوی اوشیدرماه با اورمزد شش سال برای گیاهان بهار مداوم خواهد بود. در این دوره شیر گوسفندان به حداکثر افزایش می‌یابد. دیوهای گرسنگی و تشنگی نزار می‌شوند. مردمان با یک وعده غذا برای سه‌شبانه‌روز سیر می‌شوند. در میان مردم دوستی، آشنایی، آشتی و شادی خواهد بود. در این هزاره کسی نمی‌میرد، مگر اینکه او را با سلاحی نابود کنند یا از پیری بمیرد. شیرینی و چربی در شیر و گیاه چنان کامل می‌شود که مردم نیازی به خوردن گوشت نمی‌یابند و در پایان این هزاره، مردم شیرخواری را نیز رها خواهند کرد و به گیاه و آب بسنده خواهند نمود، تا سرانجام به پایه‌ای برسند که تنها از «مینو» تغذیه کنند. ماری بزرگ در این دوران به‌وجود خواهد آمد که دروجِ ماران و نمایندهٔ همهٔ خزندگان آزاردهنده است. بهدینان به نبرد با این مار می‌پردازند و با مراسم آیینی، آن دروج را می‌گُدازند. زهری که از آن بیرون می‌آید تا یک فرسنگ، زمین و گیاه را می‌سوزاند. از میان آن دروج، جهی بیرون می‌آید و به شکل ابری یا دودی در دروجی از تخمهٔ دو پایان جای می‌گیرد.

در این هزاره ضحاک از بند فریدون رها می‌شود و فرمانروایی خود را بر دیوان و مردمان ازسر می‌گیرد و به آزار آب و آتش و گیاه و مردم می‌پردازد. آب و آتشِ و گیاه شکایت به اورمزد می‌برند و از او می‌خواهند که فریدون را برانگیزد تا ضحاک را نابود کند. اورمزد همراه با امشاسپندان به نزد روان فریدون می‌روند تا او را برای نابودی

ضحاک برانگیزند. روان فریدون از نابود کردن ضحاک اظهار ناتوانی می‌کند و این مأموریت به عهدهٔ گرشاسب گذاشته می‌شود. کیخسرو گرشاسب را بیدار می‌کند و او تیری می‌اندازد و ضحاک نابود می‌شود.

سوشانس / سوشیانس / سوشیانت، پایان جهان سی‌سال مانده به پایان دهمین سده از هزارهٔ اوشیدرماه، دوشیزهٔ بهدین پانزده ساله‌ای از نسل زردشت به‌نام گَواگ‌پِد (کسی که دارای پدر فزاینده است)[1] در آب کیانسه آب‌تنی می‌کند و از آن می‌نوشد. نطفهٔ زردشت وارد بدن او می‌شود و سوشیانس از او به‌دنیا می‌آید. سوشیانس مانند خورشید درخشان است؛ با شش چشم به هر طرف می‌نگرد تا راه نابودی کامل دروجها را بیابد. در سی سالگی به مقام گفتگو با اورمزد و امشاسپندان می‌رسد و به برکت این گفتگو، خورشید به مدت سی شبانه‌روز در میان آسمان می‌ایستد. در بازگشت از این گفتگو، کیخسرو، سوار بر ایزد وای (وَیو) به پذیرهٔ سوشیانس می‌آید و از کارهای نیک پیشین خود که بتکدهٔ کنار دریاچهٔ چیچست را نابود کرده و افراسیاب تورانی را از میان برده است یاد می‌کند. سوشیانس از کیخسرو می‌خواهد که دینِ بِه را بستاید (آیین بهدینی را بپذیرد). کیخسرو این دین را می‌ستاید و بدین‌ترتیب، او فرمانروا می‌شود و سوشیانس، موبد موبدان دوران می‌گردد. سوشیانس سپاهی برمی‌انگیزد و به کارزار دیو اشموغی (اهلَموغی) یعنی بدعت می‌رود و برای موفقیت در این کار نیایش می‌کند و آن دیو به بالا و پایین زمین می‌دود و سرانجام در سوراخی فرو می‌رود و شهریورامشاسپند بر این سوراخ فلز گداخته می‌ریزد و او را محبوس می‌کند تا سرانجام به دوزخ افتد.

سوشیانس بدکاران را عقوبت می‌کند و نیایش به‌جای می‌آورد که همهٔ دیوان نابود شوند. دیو آز نخست دیو خشم و دیوان دیگر را می‌بلعد و بعد ایزدسروش دیو آز را نابود می‌کند. اورمزد گنامینو را با تمام تاریکیها و بدیهایی که آفریده است، از طریق سوراخی در آسمان که در آغاز آفرینش از آنجا حمله آغاز کرده است به بیرونِ آسمان می‌راند و به دوزخ روانه می‌سازد؛ به گونه‌ای که دیگر باز نگردد.

---

۱. در برخی از نوشته‌ها نام او را اردَد پِد نیز آورده‌اند.

این دوره، دورهٔ تکامل موجودات اورمزدی است. همهٔ دیوان از نسل دوپایان و چهارپایان نابود می‌شوند. بیماری، پیری، مرگ، آزار، ستم و اشموغی از میان می‌رود. گیاهان همه سرسبزند و آفریدگان در خوشی به‌سر می‌برند. سوشیانس وظیفهٔ برانگیختن مردگان را دارد. هر کدام از این مردگان در طی زمان و پس‌از گذراندن داوری انجامین در حضور مهر و سروش و رشن از پل چینوَد می‌گذرند. چینود یا چینور پلی است حدفاصل این جهان و آن جهان که بر بالای قلهٔ دائیتی جای دارد و یک بازوی آن در بُن البرز در شمال و بازوی دیگر آن در سَر البرز در جنوب قرار دارد. این پل برای نیکوکاران فرسنگها پهن و برای گناهکاران همچون لبهٔ تیغ است. نیکوکاران را ایزد دین به هیأت زیبارویی خوشبو پذیره می‌شود و آنها در منازل بهشت که ستاره پایه، ماه پایه، خورشیدپایه و گَرزَمان (گَروتمان: محل سرودها و روشنیهای بی‌پایان) نام دارند، قرار می‌گیرند و بدکاران که آنان را عفریته‌ای پذیرا می‌شود، در چهار طبقهٔ دوزخ که آخرین طبقهٔ آن محل تاریکیهای بی‌پایان است جای می‌گیرند.

روانها در این منازل تا روز رستاخیر و بازسازی جهان جای خواهند داشت. چون دوزخی بودن ابدی برای پیروان آیین زردشتی متصوّر نیست و دوزخ در متنهای پهلوی همچون بیمارستانی توصیف شده است، انسان گناهکار که در حقیقت انسان ضعیف و کم‌مقاومتی در برابر ارتکاب گناه بوده است، برای قویتر شدن و فقط به کفّارهٔ ضعفی که از خود نشان داده است در دوزخ به دست دیوان عذاب خواهد کشید.

سوشیانس پنج روز آخر ماه اسفند در پنج نوبت نیایش به‌جای خواهد آورد تا مردگان زنده شوند. در این دوران سوشیانس گاو هَدَیوش را خواهد کشت و از آمیزهٔ چربی آن با گیاه هوم، نوشابه‌ای خواهد ساخت که به مردگان برپا خاسته، عمر جاودانی خواهد داد. این مردگان برپا خاسته و همدیگر را بازخواهند شناخت.

در پاسخ اینکه بدنهای ازمیان رفته چگونه شکل نخستین خود را بازخواهند یافت، در متون زردشتی چنین آمده است که چون مردمان درمی‌گذرند، استخوان و رگ و پی آنها به زمین، خون به آبها و موی به درخت سپرده می‌شود، و امشاسپندان حافظ و نگهدار آنها هستند. چون اورمزد اراده می‌کند که مردگان را برانگیزد، فرمان

می‌دهد که همه، آنچه در امانت دارند بازآورند. جانها دوباره در تنها می‌شوند و مردم برمی‌خیزند پانزده ساله و چهل ساله.

اورمزد در نخستین روز از پنج روز آخر سال (خمسهٔ مُسترقه یا پنجهٔ دزدیده)[1] از آسمان پایین می‌آید؛ بر تخت می‌نشیند و داوری همگانی را رهبری می‌کند. درستکاران به بهشت می‌روند و دوزخیان برای باز پس دادن کفّاره‌ای دیگر، برای سه‌روز دیگر به دوزخ بازمی‌گردند و سرانجام سپندارمد، ایزدبانوی زمین، در پیش اورمزد برای گناهکارانی که هنوز در دوزخ هستند، شفاعت می‌کند و آنها دوباره به زمین بازمی‌گردند. درستکاران نیز دوباره بر روی زمین می‌آیند. زمین تا سپهرِ ستارگان بلند می‌شود و گرزمان، بالاترین پایهٔ بهشت، نیز تا سپهر پایین می‌آید و همه جا گرزمان می‌شود و همهٔ جهان تغییرشکل می‌دهد. در آن وقت، مردمان بدنی درخشان خواهند داشت. آب گل‌آلود نخواهد شد و آتش بدون دود خواهد بود. مردان و زنان باهم آمیزش خواهند کرد، ولی زاد و ولدی نخواهد بود؛ جز برای آنهایی که در طی زندگی از لذت داشتن فرزند محروم بوده‌اند. خوشبختی بی‌پایان و بی‌حد و مرز خواهد بود. این، بازگشت به‌سوی وضع پیش‌از آفرینش نیست، بلکه بیشتر توصیفی از همهٔ نیروهای بالقوهٔ اورمزدی و فرمانروایی قطعی اوست. بدی کاملاً از میان خواهد رفت و زمان کرانه‌مند به زمان بیکران خواهد پیوست.

برای پیروان زروان، تاوان یک لحظه شک زروان به‌این صورت پرداخته می‌شود.

---

۱. در تقویم مزدیسنی، سال، دوازده ماهِ سی‌روزه است. پنج روز باقی مانده از ۳۶۵ روز به‌نام پنجهٔ دزدیده یا پِهیزَک، آخرین روزهای سال است. این روزها مصادف با آخرین گاهانبار است که سالگرد آفرینش انسان است.

کتابشناسی

الف) فارسی

آموزگار، ژاله؛ «ادبیات زردشتی به زبان فارسی»، *مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران*؛ سال ۱۷، شمارهٔ ۷۲ (۱۳۴۸)، ص ۱۷۲-۱۹۹.

ـــــــــ؛ «ایزدانی که با سال نو به زمین بازمی‌گردند»، *مجموعه مقالات نخستین همایش نوروز*؛ سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۳۷۹، ص ۹۳-۱۰۵.

ـــــــــ؛ «پیمان»، *مجله بخارا*؛ شماره ۱۳ و ۱۴، ۱۳۷۹، ص ۸-۱۷.

ـــــــــ؛ «تاریخ واقعی و تاریخ روایی»؛ *یادگارنامه استاد زرین‌کوب*؛ ۱۳۷۶، ص ۱۸۷-۲۰۲.

ـــــــــ؛ «تکوین عالم و پایان جهان، به روایت بخشی از کتاب دینکرد»، *یادنامه دکتر احمد تفضلی*؛ ۱۳۷۹، ص ۴۵-۵۹.

ـــــــــ؛ «دیوها در آغاز دیو نبودند»، *مجله کلک*؛ شماره سی‌ام، شهریور ۱۳۷۱، ص ۱۶-۲۴.

ـــــــــ؛ «فرّه این نیروی جادویی و آسمانی»، *مجله کلک*؛ شماره شصت و هشتم، ۱۳۷۴، ص ۳۲-۴۱.

ـــــــــ؛ «گرشاسب در پیشگاه اورمزد»، *مجله کلک*؛ شماره پنجاه و چهارم، ۱۳۷۳، ص ۹-۱۶.

آموزگار، ژاله و احمد تفضلی؛ *اسطوره زندگی زردشت*؛ چاپ چهارم، تهران: نشر چشمه ـ نشر آویشن، ۱۳۸۰.

ـــــــــ؛ *زبان پهلوی، ادبیات و دستور آن*؛ چاپ سوم، تهران: معین، ۱۳۸۰.

الیاده، میرچا؛ *چشم‌اندازهای اسطوره*؛ ترجمه جلال ستاری؛ تهران: توس، ۱۳۶۴.

ـــــــــ؛ *رساله در تاریخ ادیان*؛ ترجمه جلال ستاری؛ تهران: سروش، ۱۳۷۲.

ایندوشیکهر؛ *پنجاتنترا*؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۱.

بهار، مهرداد؛ *از اسطوره تا تاریخ* (مجموعه مقالات)، گردآورنده ابوالقاسم اسمعیل‌پور؛ تهران: نشر چشمه، ۱۳۷۷.

ـــــــــــ؛ بندهشن، تهران: توس، ۱۳۶۹.

ـــــــــــ؛ پژوهشی در *اساطیر ایران*؛ پارهٔ نخست و پارهٔ دویم، به ویراستاری کتایون مزداپور؛ چاپ اول، تهران: آگاه، ۱۳۷۵.

پورداود، ابراهیم؛ خرده *اوستا*؛ بمبئی، ۱۳۱۰.

ـــــــــــ؛ *گاتاها*؛ بمبئی، ۱۳۲۹.

ـــــــــــ؛ یسنا؛ ج ۱ و ۲، چ ۲، تهران: ابن‌سینا، ۱۳۴۰.

ـــــــــــ؛ یشتها؛ ج ۱ و ۲، چ ۲، تهران: طهوری، ۱۳۴۷.

تاوادیا، ج.؛ *زبان و ادبیات پهلوی*؛ ترجمه سیف‌الدین نجم‌آبادی؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۸.

تفضلی، احمد؛ *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*؛ به کوشش ژاله آموزگار؛ چ ۱، تهران: سخن، ۱۳۷۶.

ـــــــــــ؛ ترجمهٔ *مینوی خرد*؛ چاپ سوم، تهران: توس، ۱۳۸۰.

ـــــــــــ؛ «خواستگاری افراسیاب از سپندارمد»، *ایران‌نامه*؛ سال هفتم، شماره ۲، ۱۳۶۷، ص ۱۸۹-۲۰۲.

جلالی نائینی، محمدرضا؛ *گزیدهٔ سرودهای ریگ‌ودا*؛ ج ۱، تهران: تابان، ۱۳۴۸.

خورناسی، موسِس؛ *تاریخ ارمنستان*؛ ترجمه گئورگی نعلبندیان؛ ایروان، ۱۹۸۴.

دوشن گیمن، ژاک؛ زردشت و *جهان غرب*؛ ترجمه مسعود رجب‌نیا؛ تهران: انجمن فرهنگ ایران باستان، ۱۳۵۰.

راشدمحصل، محمد تقی؛ *زند بهمن یسن*؛ تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۰.

ـــــــــــ؛ *گزیده‌های زادسپرم*؛ تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶.

سرکاراتی، بهمن؛ «بازشناسی بقایای افسانه گرشاسب در منظومه‌های حماسی ایران»، *سایه‌های شکارشده*؛ تهران، نشر قطره، ۱۳۷۸، ص ۲۵۱-۲۸۱.

ـــــــــــ؛ «بنیان اساطیری حماسه ملی ایران»، *سایه‌های شکار شده*؛ تهران: نشر قطره، ۱۳۷۸، ص ۷۱-۱۱۳.

شایگان، داریوش؛ *ادیان و مکتبهای فلسفی هند*؛ ج ۱ و ۲، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲.

صفا، ذبیح‌الله؛ *حماسه‌سرایی در ایران*؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۳.

فرای، ریچارد؛ *میراث باستانی ایران*؛ ترجمه مسعود رجب‌نیا؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴.

کارنوی، ا. جی.؛ *اساطیر ایرانی*؛ ترجمه احمد طباطبائی؛ تبریز: فرانکلین، ۱۳۴۱.

کریستن‌سن، آرتور؛ *آفرینش زیانکار در روایات ایرانی*؛ ترجمه احمد طباطبائی؛ تبریز: انتشارات دانشگاه تبریز، ۱۳۵۵.

ـــــــــــ؛ *کیانیان*؛ ترجمه ذبیح‌الله صفا؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳.

ـــــــــــ؛ *نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایران*؛ ترجمه و تحقیق احمد تفضلی و ژاله آموزگار؛ ج ۱ و ۲، چاپ دوم، تهران: نشر چشمه ۱۳۷۷.

محجوب، محمدجعفر؛ *آفرین فردوسی*؛ تهران: مروارید، ۱۳۷۱.

مزداپور، کتایون؛ *داستان گرشاسب، تهمورس و جمشید گلشاه و متن‌های دیگر*؛ تهران: آگاه، ۱۳۷۸.

موله، ماریان؛ *ایران باستان*؛ ترجمه ژاله آموزگار؛ چاپ پنجم، تهران: توس، ۱۳۷۹.

میرفخرایی، مهشید؛ *روایات پهلوی*؛ تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۷.

ناس، جان؛ *تاریخ جامع ادیان*؛ ترجمه علی‌اصغر حکمت؛ تهران: پیروز، ۱۳۵۴.

نیبرگ، هنریک ساموئل؛ *دینهای ایران باستان*؛ ترجمه سیف‌الدین نجم‌آبادی؛ تهران، ۱۳۵۹.

ورمارزن؛ *آیین میترا*؛ ترجمه بزرگ نادرزاد؛ تهران: نشر چشمه، ۱۳۷۳.

هینلز، جان؛ *شناخت اساطیر ایران*؛ چاپ پنجم، تهران: نشر چشمه ـ نشر آویشن، ۱۳۸۰.

یارشاطر، احسان؛ *برگزیدهٔ داستانهای شاهنامه*؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۳.

ـــــــــــ؛ *داستانهای ایران باستان*؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷.

یزنیک گقباتسی؛ *تکذیب و رد فرق دینی*؛ ترجمهٔ گئورگی نعلبندیان؛ ایروان، ۱۹۸۸.

یغمایی، اقبال؛ *مختصر راماین*؛ تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۵.

ب) لاتین

Anklesaria, B.T. *Zand-Ākāsīh, Iranian or Greater Bundahišn*; Bombay, 1956.

Boyce, M.; *A History of Zoroastrianism*; I, II,. Leiden, 1975, 1982.

_____ ; *Zoroastrians*; London, 1979.

_____ ; *Zoroastrianim*; Costa Mesa California and New York, 1992.

Carnoy, A. J.; "Iranian Mythology" in *Mythology of all Races*; Vol. VI, New York, 1964.

Darmesteter, J.; *Zend-Avesta*; I - III, Paris, 1892-1893.

Duchesne - Guillemin, J.; *La religion de l'Iran ancien*; Paris, 1962.

Dumézil, G.; *Mythe et épopée*; 1-3, Paris, 1968-1973.

Gignoux. ph et Tafazzoli, A; *Anthologie de zadspram*, Studia Iranica 13. 1993.

Gray, L. H.; *The Foundations of the Iranian Religions*; Bombay, 1929.

Hoffamann, G.; *Auszüge aus syrischen Akten persischer Märtyer*; Leipzig, 1880.

Labourt, J.; *Le christianisme dans l´empire perse*; Paris, 1904.

Macdonelle, A.; *Vedic Mythology*; 1898, Reprint Delhi, 1974.

Molé, M.; *Culte, mythe et cosmologie dans l´Iran ancien*; Paris, 1963.

Oldenberg, H.; *Die Religion des Veda*; Berlin, 1917, Reprint Darmstadt, 1977.

Widengren, G.; *Les religions de l´Iran*; Paris, 1968.

Zaehner, R.C.; *The Dawn and Twilight of Zoroastrianism*; London, 1961.

———; *The Teachings of the Magi*; London, 1956.

———; *Zurvan*; Oxford, 1955.

فهرست اعلام

آبان یشت ۲۳
آبتین← آتبین، اثفیان ۳۳، ۵۷
آتبین← آبتین ۳۳
آتر← آتش،آذر ۳۲
آتش← آتر ۳۲، ۵۶
آتش (ایزد) ← آتر ۱۸، ۲۲، ۸۲
آتش (مینوی) ۳۲
آتشکده ۳۲
آتوسا← هوتوس ۷۴
آدران (آتش) ۲۸
آدیتیه‌ها ۱۱
آذر← آتر ۱۶، ۳۰، ۳۲، ۶۰، ۶۱
آذربایجان ۳۲
آذربرزین‌مهر ۳۲، ۵۲
آذر فرنبغ ۳۲، ۵۲
آذرگشنسب ۳۲، ۵۲، ۷۱
آرزو (همسر سلم) ۵۹
آرش ۶۱
آریایی / آریاییان ۶، ۱۰، ۱۱، ۲۶، ۲۷، ۶۵ و ...
آز (دیو) ۴۰، ۸۶
آسمان (ایزد) ۱۷، ۱۸، ۳۶، ۴۹
آسیا ۱۰
آسیای صغیر ۲۱
آسیای میانه ۱۰
آفرودیت ۲۴

اثشمه← خشم ۳۸، ۴۰
اپام نپات← برز(ایزد) ۱۳، ۲۲-۲۴، ۲۸
اپوش / اپوشه ۲۴-۲۶، ۴۰
اترط / اثرط← ثریت، سریت ۶۲
اثروه‌ودا ۷
اثفیان← آبتین ۵۷
آخت (جادوگر) ۵۹
ارته وهیشته← اردیبهشت، اشه وهیشته ۱۶
ارجاسب ۷۴، ۷۵، ۸۲
ارد← اشی، اهریشونگ ۱۷، ۳۰
اردیشت ۳۱
ارداویراز / ارداویراف ۳۰، ۳۲
ارداویرازنامه / ارداویراف نامه ۳۰
اردشیر اول هخامنشی ۷۷
اردشیر دوم هخامنشی ۲۳
اردشیر ساسانی ۷۸
اردوی‌سوره اناهیتا← اناهیتا، ناهید ۱۸، ۲۲، ۲۴، ۸۱، ۸۴

اردیبهشت(امشاسپند)← ارته وهیشته ۱۱، ۱۶، ۲۷، ۳۲، ۳۸، ۸۰، ۸۲
اردیبهشت (ماه) ۴۴
ارزه ۴۷
ارژنگ ۶۹
ارشتاد← اشتاد ۳۶
ارشک ۶۱
ارمنی/ ارمنستان ۱۰، ۲۱
ارنواز ۵۸
اریامن/ اریامنه ۱۱، ۳۵
اژدهای شاخدار ۶۲
اژی دهاک← دهاک،ضحاک ۳۲، ۵۵-۵۷
اسپنجروش← سپنجروش، سپنجگر، سپنجغریه ۴۰
اسپندارمد/ اسفندارمد← سپنته ارمئیتی، سپندارمد ۱۷، ۳۰، ۳۷، ۳۸
استوهات/ استویداد ۳۹، ۴۸
اسفندیار← سپندیاد ۶۵، ۷۴-۷۷، ۸۲
اسکندر ۷۷، ۷۸
اسکندرنامه ۷۷
آسَنَوَنْد ۸۰
اسورا/ اسوره ۱۱، ۱۲
اشتاد← ارشتاد ۳۲، ۳۶، ۳۷
اشکانی/ اشکانیان ۹، ۷۸
اشموغ (دیو)/ اشموغی← اهلموغ ۴۱، ۸۶
اشه وهیشته← ارته وهیشته ۱۶
اشی (ایزد)← ارد ۳۰، ۳۱، ۸۱
اغریرث ۵۹، ۶۵
افدرا ۳۳
افراسیاب ۱۷، ۵۵، ۵۹، ۶۱، ۶۵، ۶۶، ۷۱، ۷۲، ۸۶
افغانستان ۲۳، ۶۸
اکباتان← هگمتانه ۷۰
اکومن← اکه‌منه ۳۷
اکه‌تش ۴۱
اکه‌منه← اکومن ۳۷
آگاس/آگاش ۴۲
اگنی ۱۲، ۳۲
البرز ۲۰، ۲۲، ۳۰، ۵۲، ۶۳، ۶۶، ۸۷
امرتات← امرداد ۱۸
امرداد← امرتات ۱۸، ۳۸، ۴۷
امشاسپند/ امشاسپندان← امهرسپندان ۱۱، ۱۳، ۱۵-۱۷، ۳۰، ۳۶، ۳۷، ۴۸، ۶۲، ۸۰-۸۲، ۸۵، ۸۶ و ...
امهرسپندان← امشاسپند ۱۵
انار ۲۹
اناست (دیو) ۴۲
اناهیتا/ اناهید← اردوی سوره اناهیتا ۲۲-۲۴
اندر (دیو)/ ایندر← ایندره ۳۸
انغران ۳۶
انگره‌مینو← اهریمن ۱۴
اوپانیشادها ۷
اودگ ۴۱
اورمزد← اوهرمزد، اهورامزدا، هرمزد ۱۱، ۱۳-۱۵، ۱۸، ۱۹، ۲۸، ۳۰-۳۴، ۳۷، ۴۰، ۴۲-۴۶، ۴۸، ۵۰، ۵۳، ۵۷، ۷۱، ۷۴، ۸۲، ۸۵-۸۸ و ...

اورمیه ۷۱، ۸۰
اورواخشیه ۶۲
اوروازیشته (آتش) ۲۵
اوروتت نره ۵۹
اوستا/ اوستایی ۷، ۸، ۱۳، ۱۴، ۲۳، ۲۴، ۳۷، ۵۶، ۵۷، ۶۰، ۷۳، ۷۸، ۸۲ و ...
اوشاس ۱۲
اوش‌بام ۳۷
اوشیدر← هوشیدر ۳۹، ۴۱، ۸۴، ۸۵
اوشیدرماه← هوشیدرماه ۳۹، ۶۲، ۷۲، ۸۵، ۸۶
اولاد ۶۹
اوهرمزد← اورمزد ۱۱
اهریشونگ← ارد ۳۰
اهریمن← انگره‌مینو ۱۳، ۱۴، ۱۷، ۱۸، ۲۸، ۳۳-۵۲، ۷۹، ۸۲ و ...
اهلموغ/ اهلموغی← اشموغ ۴۱، ۸۶، ۸۷
اهلو ۴۵
اهورا/ اهوره/ اهورایی ۱۰-۱۲، ۲۲، ۳۱، ۴۲ و ...
اهورامزدا← اورمزد ۱۱-۱۳ و ...
اهوره‌مزدا← اورمزد
اهونور/ اهونه وئیریو ۴۳
ایاسریم‌گاه ۴۴
ایران/ ایرانی/ ایرانیان ۶، ۸، ۱۰، ۳۵، ۴۴، ۵۰، ۶۰، ۶۱، ۶۵-۷۱، ۷۷، ۸۲ و ...
ایرانشهر ۱۷، ۶۰، ۶۱
ایران ویج/ ایران‌ویز ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۵۰
ایرج ۵۹-۶۰، ۶۳
ایرمان← اریامن ۳۵
ایزدان ۱۸، ۲۸، ۳۸، ۸۱ و ...
ایشتر ۲۴
ایندره← اندر ۱۱، ۱۲، ۲۷، ۳۸
ایوکداد (گاو)← یکتاآفریده ۴۵

بابلی ۲۴، ۳۵
باد (ایزد) ۱۷، ۲۴، ۳۶، ۴۷
باران (ایزد) ۲۵
برادَروش← توربرادَروش
برز (ایزد)← اپام نپات ۱۷، ۲۲، ۲۴
برزخ ۳۰
برزیسوه (آتش) ۲۵
برسم ۲۹
برمایه ← پرمایه ۵۸
بستور ۷۴
بغ/ بغه ۱۱، ۳۶
بغازکوی ۱۹
بلخ ۶۱، ۷۳
بندهشن ۸، ۱۵، ۲۳، ۲۴، ۴۱، ۵۹ و ...
بنگ ۴۸
بوت/ بود (دیو) ۴۱
بوشاسب/ بوشیانستا ۴۰
به دائیتی← وه‌دائیتی ۴۵
بهرام (آتش) ۲۸، ۳۲
بهرام (ایزد)← ورثرغنه، و هرام ۱۶، ۱۸-۲۰، ۲۷، ۲۸، ۳۸، ۸۳
بهرام ورجاوند ۸۳
بهشت ۳۰، ۸۷، ۸۸

بهمن (امشاسپند)← وهومنه ۱۶، ۲۴، ۳۲، ۳۷، ۷۷، ۸۰-۸۲
بهمن (شاه کیانی) ۷۳، ۷۶، ۷۷
بهیزک← پنجه دزدیده، خمسه مسترقه ۸۸
بیدرفش← ویدرفش ۷۴
بیژن ۷۲

پارتی ۷۴
پتیریترسپ ۸۰
پدیشه گاه ۴۴
پرداته ۵۱
پرسیاوشان/ خون سیاوشان ۷۱
پرمایه← برمایه ۵۸
پری ۴۲
پریمتی ۴۲
پشنگ ۶۰
پشوتن ۷۵، ۸۲-۸۳
پلوتارک ۱۰
پنجاب ۲۳
پنجه‌دزدیده← بهیزک ۸۸
پنی/ پنیه ۴۲
پورانا ۷
پوروشسب ۳۳، ۸۰، ۸۱
پهلوی(زبان و خط و ...) ۷-۹، ۳۷، ۴۴، ۵۶، ۶۰
پیران ۷۱
پیشدادی/ پیشدادیان ۸، ۵۱، ۶۱، ۶۵

تاجیکستان ۶۸
تازیان ۸
تبرستان ۶۱، ۶۸
تخمورپ/ تخمه اورپه← تهمورث ۵۲
ترجمه و تفسیرهای اوستا ۸
ترکستان ۵۹، ۷۰
ترومت/ ترومتی/ ترومد ۳۸، ۴۱
تور/ تورانی/ تورانیان ۳۱، ۵۹-۶۱، ۶۳، ۶۵-۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۱ و ...
توربرادروش ۸۱، ۸۳
توس ۵۹، ۷۱، ۷۲
تهماسب ۶۳
تهمورث← تخمورپ ۵۲، ۵۳
تهمینه ۶۹
تیر/ تیری (ایزد) ۲۴
تیر (ماه) ۴۴
تیرگان ۲۵
تیریز/ تئیری ۳۸
تیشتر/ تیشتریه ۱۷، ۱۸، ۲۲، ۲۴، ۲۶، ۳۲، ۳۶، ۴۰، ۴۷، ۴۹
تیشتریشت ۲۴

ثریت/ ثریته← اترط ۳۳، ۶۲
ثریتونه← فریدون ۵۷

جاماسب ۷۴، ۸۲
جریره ۷۱
جم← جمشید،یمه ۵۳، ۵۵، ۵۸، ۶۷، ۸۱
جمشید← جم ۸، ۳۲، ۳۳، ۴۱، ۵۱-۶۳، ۸۵

جمی← جمیک ۵۵
جمیک← جمی ۵۵
جوهرتن← گوهرتن ۷۹-۸۱
جه/ جهی ۳۹، ۴۶
جیحون ۶۱
چشمک (دیو) ۴۱، ۸۱
چیچست ۷۱، ۸۰، ۸۶
چیستا ۳۱
چین ۵۹، ۷۰
چینود/ چینور ۱۹، ۲۹، ۳۱، ۸۷
حتی← هیتی ۱۹
خداینامه ۹، ۶۱
خرداد (امشاسپند)← هئوروتات ۱۷، ۱۸، ۳۸
خرده اوستا ۸
خرّه← خوره، خورنه، فر، فرّه ۷۹
خشثره وئیریه← شهریور (امشاسپند) ۱۷
خشم (دیو)← ائشمه ۳۰، ۴۰، ۶۷، ۸۶
خمسه مسترقه← بهیزک ۸۸
خنائیتی (پری) ۶۲
خنیرث/ خنیرس/ خنیره← خونیرس ۴۷
خورشید (ایزد) ۱۸، ۳۷
خورشید ۲۰، ۴۸، ۷۹
خورشید پایه ۳۶، ۸۷
خورشیدچهر ۸۳
خورنه← خرّه ۵۵
خوره← خّره ۵۵، ۷۹
خونیرس← خنیرث ۴۷، ۵۰، ۵۲
خیونان← هونها ۷۴، ۸۲

دائیتی ۴۵، ۸۰، ۸۲، ۸۷
دادِستان دینیک ۸
دادِستان مینوی خرد ۸
دادگاه ۲۸
دارا ۷۷
داراب ۷۷
داریوش سوم هخامنشی ۷۷
دئِنا (ایزدبانو)← دین ۳۱
دئِوه← دیو ۱۱-۱۳، ۲۷، ۳۸ و ...
درواسپ/ درواسپا ۳۴
دروج ۳۸
دماوند ۵۶، ۵۸
دورسرو ۸۱
دوزخ ۳۰، ۴۳، ۸۷، ۸۸
دوغدو ۷۹، ۸۰
دهاک← اژی دهاک ۵۶
دهقان ۹
دهمان‌آفرین ۳۶
دی (ماه) ۴۴
دیرنده خدای/ دیرنگ خدا ۲۹، ۳۵، ۷۲
دین (ایزدبانو)← دئِنا ۳۱
دین به ۸۴
دینکرد ۸
دیو/ دیوان← دئِوه ۱۱-۱۳، ۱۸، ۲۷، ۳۰، ۳۷، ۳۸، ۴۲ و ...
دیوسپید/ سفید ۶۸، ۶۹
دیو سیاه ۵۱

راغ/ راک ۸۰

رام ۱۶، ۲۹، ۳۴، ۳۶
ربیهوین / رپیتوین / رپیثوین ۱۶، ۱۸، ۲۶
رته ۱۱، ۱۲
رخج ← رخوذ، هرخوتی ۲۳
رخش ← ۶۹، ۷۶
رخوذ ← رخج ۲۳
رستم ۶۳ـ۷۰، ۷۲، ۷۵ـ۷۷
رشک (دیو) ۴۲
رشن / رشنو ۱۸، ۲۰، ۲۹، ۳۰، ۸۷
روایات پهلوی ۸
روایات داراب هرمزدیار ۹
رودابه ۶۴
رودره سروه ۱۲، ۳۸
روم رومی ۲۱، ۵۹، ۷۳، ۷۴، ۷۷
رویین‌دژ ۷۵
ری ۶۵
ریگ‌ودا ۶

زابل ۶۳، ۶۴
زابلستان ۶۲، ۶۶، ۷۰، ۷۲
زال / زال‌دستان / زال‌زر ۶۳ـ۶۵، ۶۷، ۶۸
زامیاد (ایزد) ۱۸، ۳۶، ۳۷
زامیادیشت ۲۲، ۴۷
زئیری / زیریز ۳۸
زردشت ۷، ۸، ۱۰، ۱۳، ۱۶، ۱۸، ۳۱، ۳۳، ۴۱، ۵۴، ۵۷، ۶۳، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۷۹ـ۸۶
زردشتی / زردشتیان ۹، ۱۴، ۲۸، ۳۸، ۵۲، ۶۲، ۶۵، ۷۱، ۷۴، ۷۸، ۸۴
زرمان ۴۱، ۶۳
زروان ۱۴، ۱۶، ۳۴، ۳۵، ۴۸، ۸۸
زریر ۷۳، ۷۴
زمان ۱۵، ۳۴
زمان بیکران ۴۴
زمان کرانه‌مند ۴۴
زندوهومن یسن ۸
زندهٔ میرا ۴۵
زو ۶۳، ۶۵، ۶۶
زوئیش ۷۹

ساری ۶۵
ساسانی ۷ـ۹، ۱۳، ۳۰، ۳۲، ۳۸، ۶۶
سام / سام‌نریمان ۶۰، ۶۲ـ۶۴
سامه‌ودا ۷
سامی ۵۶
ساوول ← سروه ۳۸
ساویتا ۱۲
سپزگ (دیو) ۴۰
سپنته ارمئیتی ← اسپندارمد ۱۷
سپنته مئینیو ← سپندمینو ۱۵
سپنجروش ← اسپنجروش ۲۵، ۴۰
سپنجگر ← اسپنجروش ۲۵، ۴۰
سپنجغریه ← اسپنجروش ۴۰
سپند (کوه) ۶۵
سپندارمد ← اسپندارمد ۱۷، ۳۰، ۳۷، ۳۸، ۴۱، ۴۸، ۶۱، ۸۸
سپندمینو ← سپنته‌مئینیو ۱۴، ۱۵، ۲۰، ۳۷
سپندیاد ← اسفندیار ۷۵
سپنیشته (آتش) ۲۵

سپهر ۱۶، ۳۵، ۳۶، ۸۸
سپیتمان ۸۰
سپیتور ۵۵
ستاره‌پایه ۳۶، ۸۷
سده ۵۱
سراب ۲۴
سرئوشه ← سروش ۲۹
سرْدیو / سردیوان ۳۷، ۳۸، ۴۱
سرس‌وتی ۲۳
سرسوک ← سریسوک / سریشوک ۵۲
سروش ← سرئوشه ۱۵، ۱۶، ۲۰، ۲۹، ۳۰، ۴۰، ۸۲، ۸۷
سروه ← ساوول ۳۸
سریانی ۱۰، ۷۸
سریت ← اترط ۳۳، ۶۲، ۶۷
سریسوک / سریشوک ← سرسوک ۵۲
سکایی ۶۵
سکستان ۶۵
سلم ۵۹، ۶۰، ۶۳، ۶۵
سمنگان ۶۹
سنسکریت ۶
سودابه ۷۰، ۷۱
سوره ← اردوی‌سوره‌اناهیتا ۲۳
سوریا ۱۲
سوشانس / سوشیانت / سوشیانس ۴۱، ۵۵، ۵۹، ۷۲، ۸۳، ۸۶، ۸۷
سوک ۱۷، ۳۶
سومه ← هئومه، هرم، هومه ۱۲، ۳۳
سوه ۴۷
سهراب ۶۹
سهی (همسر ایرج) ۵۹
سیامک ۵۰
سیاوش ۷۰، ۷۱، ۸۳
سیاوش‌گرد ۷۰
سیج / سیز ۴۰
سیمرغ ۶۳، ۶۴، ۷۵، ۷۶
سیندخت ۶۴

شاهنامه ۹، ۵۰ـ۵۲، ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۶۹ـ۷۴، ۷۸
شعرای یمانی ۲۴
شغاد ۷۷
شوش ۲۴
شهرنواز ۵۸
شهریور (امشاسپند) ← خشثره‌وئیریه ۱۷، ۳۸، ۸۶
شهریور (ماه) ۴۴

صددرنثر، صددربندهشن ۹

ضحاک ← اژی‌دهاک ۲۲، ۳۲، ۴۱، ۵۵ـ۵۸، ۶۲ـ۶۴، ۸۶

عربستان ۵۹
عربی ۹، ۶۲

غول نخستین ۴۵

فارس ۳۲
فر← خرّه ۵۵
فراخکرد ۲۲، ۲۵، ۳۳، ۴۷، ۵۸، ۶۲، ۶۷، ۷۰
فرانک ۵۸
فراهیم‌روان ۷۹
فرددفش ۴۷
فردوسی ۹
فرشگرد ۳۳، ۳۴، ۵۹، ۷۹
فرگرد ۷
فرنگیس← فری‌گیس، ویسپان فریه ۷۱
فرواگ ۵۰
فرواگین ۵۰
فرود ۷۱
فروشی← فروهر ۲۴
فروهر← فروشی ۱۷، ۲۴، ۴۱، ۴۹، ۶۲، ۷۹-۸۱، ۸۴
فرّه← خرّه ۲۲، ۲۷، ۳۲، ۴۶، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۶۲، ۶۷، ۷۰، ۷۹، ۸۱
فریبرز ۵۹، ۷۲
فریدون← ثریتونه ۳۳، ۵۶، ۶۰، ۶۲، ۶۶، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۸۱، ۸۵
فری‌گیس← فرنگیس ۷۱
فیلقوس← فیلیپ ۷۷
فیلیپ← فیلقوس ۷۷

قارن← کارن ۶۰، ۷۸
قباد ۶۰
قفقاز ۱۰
قیصر ۷۳، ۷۴

کابل ۶۴، ۸۳
کابلستان ۶۲
کارن← قارن ۶۰، ۷۸
کاوس← کی‌اوس، کیکاوس ۶۷-۶۹، ۸۱
کاوه ۵۷، ۵۸، ۶۰
کتایون ۷۳-۷۵
کتزیاس ۱۰
کرده (فصل) ۷
کرده‌خدایان ۷۸
کرمانشاه ۲۴
کریمان ۶۳
کُستی/کشتی ۳۸
کماریگان/کمالگان ۳۷، ۴۱
کنگ‌دژ ۷۰، ۷۱، ۸۳
کوروش ۷۱
کوند ۴۲
کوندیره ۴۲
کوی‌کوات← کیقباد ۶۶
کِین ۵۷، ۶۶
کی‌اپیوه ۶۷
کیانسه ۸۳، ۸۵، ۸۶
کیانی کیانیان ۵۷، ۵۹، ۶۶، ۷۰، ۷۱، ۷۳
کی‌اوس← کاوس ۶۷
کیخسرو ۳۲، ۵۹، ۶۶، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۸۳، ۸۶
کیقباد← کوی کوات ۶۶، ۷۳
کیکاوس← کاوس ۵۹، ۶۷-۷۳

کی‌گشتاسب← گشتاسب، ویشتاسب ۳۲، ۵۵
کیومرث← گیومرث

گاتها/گاثه‌ها← گاهان ۶، ۷
گاو ۲۱، ۲۲
گاهان← گاتها ۶، ۷، ۱۴، ۷۳
گاهانبار← گهنبار ۴۴، ۸۸
گئوشورون← گوشورن ۳۴
گجسته ۷۸
گرامی‌کرد ۷۴
گرزمان← گروتمان ۸۷، ۸۸
گرشاسب ۸، ۳۳، ۵۵، ۵۶، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۶۵، ۷۲، ۸۶
گرگان ۷۵
گروتمان← گرزمان ۸۰
گزیده‌های زادسپرم ۸
گُستهم ۵۹
گشتاسب← کی‌گشتاسب ۳۲، ۵۹، ۶۵، ۷۲، ۷۴، ۷۷، ۸۲
گنامینو ۸۶
گندرو ۶۲
گواگ‌پد ۸۶
گوبدشاه ۵۹
گودرز ۷۸
گوزک← وزک ۵۰
گوزگان ۶۱
گوشورن← گئوشورون ۱۶، ۳۴، ۴۸
گوکرن← هوم سپید ۳۳
گوهرتن← جوهرتن ۷۹
گهنبار← گاهانبار ۴۴
گیتیی ۱۳، ۱۵، ۱۸، ۳۳، ۴۴
گیو ۵۹، ۷۲، ۷۸
گیومرث ۳۵، ۳۹، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۸۳

لهراسب ۶۶، ۷۳، ۷۸

مارس← مریخ ۲۸
مارسپند← مانسرسپند← منثرسپند ۳۶، ۴۱
مازن← مازندر، مزن ۵۱، ۵۸
مازندر← مازن ۵۱، ۵۸
مازندران ۶۴، ۶۷، ۶۸
مانسرسپند← مارسپند ۳۶، ۴۱
مانی/مانوی ۸
ماه (ایزد) ۳۶، ۴۸
ماه ۱۶، ۴۸، ۷۹
ماه (همسرتور) ۵۹
ماه‌پایه ۳۶، ۸۷
ماهی ۳۳
مدیاریم‌گاه ۴۴
مدیوزرم‌گاه ۴۴
مدیوشم‌گاه ۴۴
مرداس ۵۶
مرکوس← ملکوس ۴۱، ۸۴، ۸۵
مریخ← مارس ۲۸
مزدا/مزدایی ۱۰، ۱۱، ۵۳
مزدیسنا/مزدیسنی/مزدیسنایی ۳۵، ۵۳، ۸۳، ۸۴، ۸۸

مزن مزنی ← مازن ۵۱، ۵۸، ۸۴
مسیحیت ۲۱
مشیانه ۸، ۴۹، ۵۰
مشیه ۸، ۴۹، ۵۰
ملکوس ← مرکوس ۴۱، ۵۴، ۸۴، ۸۵
منثرسپند ← مارسپند ۳۶
منو ۶۰
منوچهر ۱۷، ۶۰، ۶۱، ۶۳-۶۶
منیژه ۷۲
مهابهاراتا ۷
مهر (ایزد) ← میترا ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۷، ۲۹، ۳۱، ۳۸، ۸۷
مهر (روز) ۲۰
مهر (کیش) ۱۹
مهر (ماه) ۲۰
مهرپرستی ← میترائیسم ۲۱
مهرداد ۷۸
مهرگان (جشن) ۲۰، ۵۸
مهریشت ۲۰، ۲۱، ۳۱
میترا/ میتره ← مهر (ایزد) ۱۱، ۱۲، ۱۸، ۱۹ و ...
میترائیسم ← مهرپرستی ۱۹، ۲۱
میتراس ۲۱
میتره - ورونه ۱۱، ۱۹
میتوخت ۴۱
میلاد ۷۸
مینو/ مینوی ۳، ۱۳، ۱۸، ۲۴، ۳۰، ۳۵، ۳۷، ۴۲، ۴۹، ۸۵
مینوی خرد ۲۴
ناستیه ۳۸
نامخواست هزاران ۷۴
نامیگ‌پد ۸۴
نانگهیثیه ← ناهیه ۳۸
ناهید ← اردوی سوره اناهیتا ۱۷، ۲۲
ناهید (همسردارا) ۷۷
ناهید (همسرگشتاسب) ۷۴
ناهیه ← نانگهیثیه ۳۸
نای ۴۵
نریمان ۶۳
نریوسنگ ۱۶، ۳۵، ۴۸، ۸۴
نسک ۸۲
نسو ۳۹
نسوش ۳۹
نشاک ۵۰
نمرود ۶۷
نوذر ۵۹، ۶۵
نوروز ۲۰
نوهین (تورانی) ۶۲
نیرنگستان ۸

وازیشته (آتش) ۲۵، ۳۲
وای (ایزد) ← ویو ۱۸، ۲۸، ۳۶، ۷۲، ۸۶
وای بد ۲۸، ۳۹
وای وه ۲۸
وئیکرد ۵۱
ودا/ ودایی ۶، ۱۱، ۱۲، ۱۹، ۳۸
ور/ ورجمکرد ۵۴، ۵۹، ۷۰، ۸۵
ورثرغنه ← بهرام (ایزد) ۲۷

ورن (دیو) ۴۰
وروبرش ۴۷
وروجرش ۴۷
وروکشه ۴۷
ورونه ۱۱، ۱۲
وزغ ۳۳
وزک ← گوزک ۶۰
وندیداد ← ویدیوداد ۷
وه‌پد ۸۵
وه‌دائیتی (رود) ← به دائیتی ۴۵، ۴۷
وهرام ← بهرام (ایزد) ۲۷
وهوفریانه (آتش) ۲۵
وهومنه ← بهمن ۱۶
ویددفش ۴۷
ویدرفش ← بیدرفش ۷۴
ویدیوداد ← وندیداد ۷
ویزرش (دیو) ۳۹
ویسپان فریه ← فرنگیس ۷۱
ویسپرد ۷
ویشتاسب ← کی‌گشتاسب ۷۴
ویشنو ۱۲
ویو ← وای (ایزد) ۱۲، ۲۸، ۵۲، ۸۶
ویونگهان/ویوهونت/ویوسونت ۳۳، ۵۳

ها (فصل) ۷
هاماوران ۷۰
هامون ۸۳
هئوروتات ← خرداد ۱۷
هئوشینگه ← هوشنگ ۵۱
هئومه ← سومه ۳۳
هخامنشی/ هخامنشیان ۹، ۱۴، ۲۳، ۶۶
هدیوش ۳۴، ۸۷
هرخوتی ← رخج ۲۳
هرمزد ← اورمزد ۱۱
هرودوت ۹
هره‌بَرَزیتی ۴۷
هفت‌خان ۶۵، ۶۸، ۷۵
هفت کشور ۴۷
هگمتانه ← اکباتان ۷۰
هما ۷۰
همسپهمدیم‌گاه ۴۴
هند/ هندی ۶، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۹، ۲۳، ۲۸، ۳۲، ۶۰، ۶۸، ۷۳
هندو اروپایی ۱۰
هندو ایرانی ۱۰، ۲۸، ۵۳، ۵۷
هندوستان ۴۱، ۸۳
هوتوس/ هوتس ← آتوسا ۷۴، ۸۲
هوشنگ ← هئوشینگه ۵۱-۵۳
هوشیدر ← اوشیدر ۸۴
هوشیدرماه ← اوشیدرماه ۸۵
هوم (ایزدو گیاه) ← سومه ۱۸، ۲۴، ۳۳، ۵۳، ۵۷، ۶۲، ۸۰، ۸۱، ۸۷
هوم سپید ← گوکرن ۳۳
هومه (ایزد) ← سومه ۱۲
هونها ← خیونان ۷۴
هووی ۸۳
هیتاسب ۶۲
هیتی ← حتی ۱۹

هیچه/ هیز ۴۰
هیربدستان ۸

یاجورودا ۷
یادگارزریران ۷۴
یازده/ دوازده رخ ۷۲
یسنها ۷
یشتها ۷
یکتاآفریده (گاو)← ایوکداد ۴۸، ۸۱
یلدا ۲۰
یمگان ۶۸
یمن ۷۰
یمه← جم ۵۳
یوشت فریان ۵۹
یونان/ یونانی ۲۴

Mythological History of Iran

Dr. Jaleh Amoozgar

شابک: ۳-۱۵۶-۴۵۹-۹۶۴-۹۷۸
قیمت: ۱۲۰۰۰ ریال
مرکز پخش و نمایشگاه دائمی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، خیابان ابوریحان،
شماره ۲۰ - تلفن: ۶۶۴۰۸۱۲۰ نمابر: ۶۶۴۰۵۶۷۸